

# ایران باستان

تاریخ مفصل ایران قدیم  
با ۵۸ گراور و ۱ نقشه



حسن پیرنیا (میرالدوله سابق)

جلد سوم

شامل : بقیه کتاب سوم - جانشینان اسکندر و سلوکیها

کتاب چهارم - دولت بارت

چاپ دوم

بسرمايه

شرکت مطبوعات

حق چاپ محفوظ

تهران - ۱۳۱۷

شرکت چاپخانه شرکت مطبوعات



# فهرست متون و جداول جلد سوم

## فصل دوم - در افتادن سرداران

اسکندر با یکدیگر

نیابت سلطنت آن تی پاتر

مبحث اول - مناصبه آن تی پاتر و

کرائر با پردیکاس

مقدمه . . . . . ۱۹۸۶

جنگ او من با کرائر . . . . . ۱۹۸۷

جنگ پردیکاس با بطلمیوس . . . . . ۱۹۸۹

مبحث دوم - نیابت سلطنت آن تی پاتر

تقسیم ثانوی ایالات

نیابت سلطنت آن تی پاتر . . . . . ۱۹۹۲

تقسیم ثانوی ایالات . . . . . ۱۹۹۳

روایت آریان . . . . . ۱۹۹۴

جنگ آن تی گون با او من

جنگ آن تی گون با آلساس . . . . . ۱۹۹۵

مبحث سوم - نیابت سلطنت

پولیس پر خون

دوام نزاع سرداران با یکدیگر

مقدمه . . . . . ۱۹۹۷

ضدیت آلساس و بواس پر خون

یکدیگر . . . . . ۲۰۰۰

السیاس و اوری دس . . . . . ۲۰۰۴

مبحث چهارم - مناصبه او من

و آن تی گون با یکدیگر

مقدمه . . . . . ۲۰۰۵

سلکوس و یون . . . . . ۲۰۰۶

سلکوس

بی تون . . . . . ۲۰۰۷

## باب دوم - حکومت

### جانشینان اسکندر

## فصل اول - نزاع ملدونیها

در اطراف نیش اسکندر

مبحث اول - انتخاب پادشاه

نیابت سلطنت پردیکاس

مقدمه . . . . . ۱۹۵۴

دو دستگی در سیاه . . . . . ۱۹۵۵

قضایای بعد

روایت دیو دور . . . . . ۱۹۵۹

روایت ژوسین . . . . . ۱۹۶۰

روایت گنت کورث . . . . . ۱۹۶۳

نتیجه . . . . . ۱۹۶۵

مبحث دوم - کارهای اولی پردیکاس

تقسیم ممالک  
روایت دیو دور . . . . . ۱۹۶۶

روایت ژوسین . . . . . ۱۹۶۸

روایت گنت کورث . . . . . ۱۹۶۹

نی ابر گذاردن نقشه های اسکندر ۱۹۷۱

شورش یونانی های باختر . . . . . ۱۹۷۲

شورش یونان . . . . . ۱۹۷۵

جدالها . . . . . ۱۹۷۷

مذاکرات صلح . . . . . ۱۹۸۰

رواس روسن . . . . . ۱۹۸۱

جنگ با آبادو . . . . . ۱۹۸۲

جنگ با بی سیدان . . . . . ۱۹۸۳

سحر سیرین  
تذکر . . . . . ۱۹۸۴

حمل نیش اسکندر . . . . . ۱۹۸۵

**باب سوم - دولت اسالکه**

**یا سلوکی ها**

**فصل اول - پادشاهان ساوکی**

**مبحث اول - سلکوس اول (نیکاتور)**

- نام و نسب . . . . . ۲۰۵۳
- کارهای سلکوس . . . . . ۲۰۵۴
- صفات سلکوس و تأسیسات او . . . . . ۲۰۶۳
- مبحث دوم - آن تیوخوس اول ۲۰۶۶
- نظریه بدنیای آنروز . . . . . ۲۰۶۸
- کارهای دیگر آن تیوخوس اول . . . . . ۲۰۷۰

**مبحث سوم - آن تیوخوس دوم ۲۰۷۲**

- قیام یاخیه | ۲۰۷۳
- قیام پارت |
- سایر وقایع . . . . . ۲۰۷۴

**مبحث چهارم - سلکوس دوم ۲۰۷۵**

**مبحث پنجم - سلکوس سوم ۲۰۷۸**

**مبحث ششم - آن تیوخوس سوم ۲۰۷۹**

- وقایع سلطنت این پادشاه . . . . . ۲۰۸۰

**مبحث هفتم - پادشاهان دیگر**

- سلوکی . . . . . ۲۰۸۴

**فصل دوم - اوضاع دولت سلوکی**

**و تشکیلات آن**

- مقدمه . . . . . ۲۰۹۰
- در دولت سوزی . . . . . ۲۰۹۵
- در بار |
- کیالات اداری |
- سئون . . . . . ۲۱۰۶
- رفار . . . . . ۲۱۰۷

**فصل سوم - کوشش سلوکی ها**

۲۰۰۸ . . . . . اومن وولات ابالات علیا

۲۰۰۹ . . . . . ولات درخوزستان

۲۰۱۰ . . . . . حکمت این تی گون و رفتن او

۲۰۱۲ . . . . . یسندان

۲۰۱۴ . . . . . رفتن اومن بیارس

۲۰۱۹ . . . . . جنگ اومن با آن تی گون

۲۰۲۱ . . . . . آن تی گون پس از فتح

۲۰۲۲ . . . . . حکایت دیودور راجع سردار هندی

۲۰۲۵ . . . . . **فصل سوم - کاساندر و المیاس**

۲۰۲۶ . . . . . حمله کاساندر به المیاس

۲۰۲۷ . . . . . کشته شدن المیاس

۲۰۲۸ . . . . . روایت زریستن

۲۰۲۹ . . . . . پس از کشته شدن المیاس

۲۰۳۰ . . . . . **فصل چهارم - اتحاد اول جانشینان**

۲۰۳۱ . . . . . دیگر بر ضد آن تی گون

۲۰۳۲ . . . . . مقدمه

۲۰۳۳ . . . . . آن تی گون و سلکوس

۲۰۳۴ . . . . . مذاکرات و آغاز خصومت

۲۰۳۵ . . . . . جدال نقره

۲۰۳۶ . . . . . بازگشت سلکوس بیابل

۲۰۳۷ . . . . . نیکاتور و سلکوس

۲۰۳۸ . . . . . بهره مندی دمتریوس

۲۰۳۹ . . . . . آن تی گون و اباط

۲۰۴۰ . . . . . نتیجه

۲۰۴۱ . . . . . **فصل پنجم - کشتار در خانواده**

۲۰۴۲ . . . . . اسکندر - کارهای سلکوس

۲۰۴۳ . . . . . قتل رگسانه و اسکندر سراسکندر

۲۰۴۴ . . . . . قتل هرکول

۲۰۴۵ . . . . . قتل گشو ناز خواهر اسکندر

۲۰۴۶ . . . . . کارهای سلکوس

۲۰۴۷ . . . . . **فصل ششم - اتحاد ثانوی جانشینان**

۲۰۴۸ . . . . . بر ضد آن تی گون

۲۰۴۹ . . . . . مقدمه

۲۰۵۰ . . . . . وقایع جنگ

۲۰۵۱ . . . . . نتیجه

جدول سنین سلطنت پادشاهان ممالکی  
 که پس از تجزیه شدن امپراطوری  
 اسکندر تأسیس گشتند ۲۱۶۵  
**کتاب چهارم**

دوره پارتی یا عکس العمل  
 سیاسی ۲۱۷۱

۲۱۷۲ مقدمه

۲۱۷۳ منابع کتاب

۲۱۷۵ آیین اسکندرالی  
 آتنه (یونانی آناکسیوس)

۲۱۷۶ آریوس  
 آگانیاس  
 آفریکانوس (سکستوس یولیوس)

۲۱۷۷ اوتروپوس  
 بطلمیوس کلودئوس

۲۱۷۸ پسیدونیوس  
 یوزانیاس

۲۱۷۹ یولی بن  
 دیون کاسیوس

۲۱۸۰ فروتو (مارکوس اوردلیوس فروتو)  
 کاپی نولینوس (یولیوس)  
 لوئین (لوکانوس)

۲۱۸۱ هرودیانوس  
 لروبنای ادسی

**باب اول - قسمت تاریخی**

فصل اول. نظری جغرافیای پارت  
 اثر اد پارتی ها - دودمان اشکانی  
 تذکر ۲۱۸۳

۲۱۸۴ نظری جغرافیای پارت

۲۱۸۸ خوارزم  
 مرو

برای یونانی کردن مشرق ۲۱۱۰  
 در پارت و غیره ۲۱۱۵  
 نتیجه ۲۱۱۹

**باب چهارم. دول دیگر که  
 بر خرابه های دولت اسکندر  
 تشکیل شدند**

۲۱۲۱ مقدمه

**فصل اول - دول آسیای صغیر**

مبحث اول - کاپادوکیه ۲۱۲۱

۲۱۲۹ سلسله پادشاهان کاپادوکیه  
 مبحث دوم - دولت پنت

**کاپادوکی**

۲۱۳۱ مهر داد سوم

۲۱۳۲ مهر داد چهارم

۲۱۳۴ فرناک اول

۲۱۳۵ مهر داد پنجم

۲۱۳۶ مهر داد ششم

۲۱۳۷ جنگ اول باروت

۲۱۳۹ جنگ دوم

۲۱۴۰ جنگ سوم

۲۱۴۳ مبحث سوم - دولت برگام

۳۱۴۹ مبحث چهارم - بی تی نبه

**فصل دوم - مصر و بطلمیوس ها  
 یا بطالسه**

۲۱۵۳ مبحث اول - بطالسه

مبحث دوم - طرز حکومت بطالسه

۲۱۵۸ در مصر

۲۱۶۲ فصل سوم - مقدونیه



۲۳۸۴ مسئله ازمنستان

۲۳۸۷ صفات فرهادچهارم

مبحث هفتم - اشک یازدهم

۲۳۸۷ فرهادك (فرهاد پنجم)

مبحث هشتم - اشک شانزدهم

۲۳۹۱ اردو دوم

مبحث نهم - اشک هفدهم

۲۳۹۱ وُتن اول

مبحث دهم - اشک هیجدهم

۲۳۹۴ اردوان سوم

۲۳۹۴ اردوان و وُتن

۲۳۹۸ احوال تیبریوس

۲۳۹۹ اردوان و تیبریوس

۲۴۰۱ حمله فرس من بامنستان

۲۴۰۲ فرار اردوان بگرگان

۲۴۰۳ آمدن تیرداد بایران

۲۴۰۶ روابط روم با اردوان

۲۴۰۸ اغتشاش در ایالت بابل

۲۴۱۱ راندن اردوان در دغه دوم

۲۴۱۲ شورش سفوکیه

۲۴۱۳ صفات اردوان

مبحث یازدهم - اشک نوزدهم

۲۴۱۳ بردان

مبحث دوازدهم - اشک بیستم

۲۴۱۸ گودرز

مبحث سیزدهم - اشک بیست و یکم

۲۴۲۳ وُتن دوم

مبحث چهاردهم - اشک بیست و دوم

۲۴۲۴ بلاش اول

مبحث پنجم - اشک سیزدهم

۲۳۹۴ اردو اول

۲۳۹۴ مقدمه

۲۳۹۸ حرکت بظرف سوریه  
رفتن بین النهرین

۲۳۹۹ مراجعت بسوریه  
آمدن سفرای ارد

۲۳۰۰ رسیدن اخبار موخش

۲۳۰۱ آمدن پادشاه ارمنستان فردرک اسوس

۲۳۰۲ عبور از فرات

۲۳۰۳ آمدن آریام نس

۲۳۰۵ راهنمایی آریام نس

۲۳۰۶ خبر در رسیدن یارتیها

۲۳۰۷ جنگ

۲۳۲۲ پس از کشته شدن کراسوس

۲۳۲۸ گفته‌های بعض مورخین دیگر

۲۳۳۱ نتایج جنگ حران

۲۳۳۲ اهمیت این جنگ

۲۳۳۴ پس از جنگ حران

حمله یارتیها بسوریه

۲۳۳۷ روابط ارد با روم

۲۳۴۲ حمله دولت پارت بروم

۲۳۴۹ قتل ارد

۲۳۵۰ سلطنت ارد

مبحث ششم - اشک چهاردهم

۲۳۵۱ فرهاد چهارم

۲۳۵۴ جنگ دوم بروم بادولت پارت

۲۳۷۳ روایات دیگر

۲۳۷۴ جنگ سوم روم با ایران

۲۳۷۶ نتیجه

۲۳۷۸ فرار فرهاد بظرف سکاها و برگشتن او

۲۳۸۱ قضیه زن رومی

۲۳۸۲ رفتن شاهزادگان اشکانی بروم

فهرست مندرجات جلد سوم

مبحث چهارم - اشك بيست و ششم

- ۲۴۹۴ بلاش سوم
- ۲۴۹۶ جنگ يارت با روم
- ۲۴۹۹ جنگ روم با يارت

مبحث پنجم - اشك بيست و هفتم

- ۲۵۰۳ بلاش چهارم
- ۲۵۰۹ جنگ اول رومها با بلاش چهارم
- ۲۵۰۹ جنگ دوم رومها با بلاش چهارم
- ۲۵۱۵ نتيجه اين جنگ روم

مبحث ششم - اشك بيست و هشتم

بلاش پنجم و اشك بيست و نهم

- ۲۵۱۷ اردوان پنجم
- ۲۵۱۸ جنگ كارا كالا با اردوان
- ۲۵۲۵ جنگ يارتيها با روميها

قيام اردشير يايگان

- ۲۵۲۹ اردشير يايگان ساساني
- ۲۵۳۱ خروج اردشير بر اردوان
- ۲۵۳۳ جهت خروج اردشير بر اردوان

زوال دولت يارت و انقراض

سلسله اشكاني

- ۲۵۳۵ جهات آن
- ۲۵۳۸ خانه
- فصل پنجم - تاريخ يارت موافق
- ۲۵۴۰ مدارك شرقي

مبحث اول - گفته هاي حكيم ابوالقاسم

- ۲۵۴۱ فردوسي در شاهنامه
- مبحث دوم - مورخين و نويسندگان
- ۲۵۴۶ قرون اسلامي

۲۴۲۷ . . . . . وقتن بلاش نارمنستان

۲۴۳۰ . . . . . منگ ارمنستان

۲۴۳۳ . . . . . مذاكرات دوستانه

۲۴۳۴ . . . . . جنگ تيرداد با روم

۲۴۴۰ . . . . . شورش كرگان

۲۴۴۱ . . . . . جنگ بلاش با روم

۲۴۴۹ . . . . . رفتن تيرداد ب روم

۲۴۵۳ . . . . . وقايع ديگر سلطنت بلاش اول

۲۴۵۴ . . . . . روابط بلاش با رسياسيان

تاخت و تاز آلانها

۲۴۵۷ . . . . . دوشمال و غرب ايران

زاد آلانها

۲۴۶۰ . . . . . خود واقعه

۲۴۶۲ . . . . . مدت سلطنت بلاش

۲۴۶۳ . . . . . اهميت سلطنت بلاش اول

۲۴۶۴ . . . . . صفات بلاش اول

فصل چهارم - دولت يارت

در انحطاط است

مبحث اول - اشك بيست و سوم

۲۴۶۵ يا كر سوم

مبحث دوم - اشك بيست و چهارم

۲۴۶۹ خسرو

۲۴۷۳ لشكر كشي ب شرق

۲۴۷۸ ساير كارهاي ترازان

۲۴۸۰ زمين لرزه

۲۴۸۱ كارهاي ترازان در ۱۱۶ م

۲۴۸۴ شورش اهالي بر ضد روميها

۲۴۸۸ خسرو و صفات او

مبحث سوم - اشك بيست و پنجم

۲۴۹۰ بلاش دوم



- ۸ - احمد بن محمد مکتوبه [ ۲۵۶۸ ]  
 ۹ - ابن اثیر  
 ۲۵۷۱ . . . . . نتیجه  
 . . . . . مبحث سوم  
 ۱ - حمد الله مستوفی قزوینی ۲۵۷۶  
 ۲ - محمد خاوند شاه  
 معروف به امیر خوند . . . ۲۵۷۷  
 ۳ - عیاش الدین خواند میر ۲۵۷۹  
 ۴ - مرحوم میرزا تقی خان  
 سیهر (لسان الملك) ۲۵۸۰  
 اول - سلسله اشکانیان . . . ۲۵۸۰  
 دوم - سلسله اشکانیان . . . ۲۵۸۱  
 فصل ششم - مورخین و نویسندگان  
 ارمنستان ۲۵۸۳  
 مارا پاس کاتیبا . . . . . ۲۵۸۳  
 یاردسن . . . . . ۲۵۸۷  
 آگاتانر . . . . . ۲۵۹۰  
 قطعه ای که به آگاتانر نسبت میدهند ۲۵۹۴  
 شورش یارتهها که در ارمنستان در  
 این زمان وقوع یافت . . . ۲۵۹۵  
 فوستوس یزانی . . . . . ۲۵۹۸  
 لروب نای ایدیسی . . . . . ۲۵۹۹  
 زئوب گلاکی  
 ژان مامی گون یان . . . . . ۲۶۰۳  
 موسی خورن  
 از پولیکرات - بند ۱۳ {  
 از او اگراس - بند ۱۳ } ۲۶۰۵  
 از فیر میلین اسقف قیصریه در کاپادوکیه  
 بند ۷۶ . . . . . ۲۶۰۷  
 خره بود معروف به اله آزار -  
 بند ۶۹ - ۷۰ . . . . . ۲۶۰۹

- ۱ - ابو جعفر محمد بن جریر بن  
 زیند الطبری ۲۵۴۶  
 روایت اول . . . . . ۲۵۴۶  
 روایت دوم . . . . . ۲۵۴۷  
 روایت سوم . . . . . ۲۵۴۸  
 ۳ - ابوالحسن علی بن الحسین  
 المسعودی ۲۵۵۰  
 ۴ - انوریحان بیرونی ۲۵۵۳  
 جدول اول . . . . . ۲۵۵۳  
 جدول دوم {  
 جدول سوم } ۲۵۵۴  
 جدول چهارم . . . . . ۲۵۵۵  
 جدول پنجم . . . . . ۲۵۵۶  
 ۵ - ابو منصور عبدالملك  
 محمد ثعالبی ۲۵۵۷  
 ۱ - اقفور شاه اشکانی . . . ۲۵۵۸  
 ۲ - سایور شاه بن اقفور شاه . . ۲۵۵۹  
 ۳ - جوذر بن سایور . . . . . ۲۵۶۰  
 ۴ - ملك ايران شهر بن بلاش بن  
 سابور اشکانی {  
 ۵ - ملك جوذر بن ايران شاه  
 الاصغر } ۲۵۶۱  
 ۶ - ملك نرسی بن ايران شاه {  
 ۷ - ملك هرمزان بن بلاش } ۲۵۶۲  
 ۸ - ملك فیروز بن هرمزان . . ۲۵۶۳  
 ۹ - ملك خسرة بن فیروز  
 ۱۰ - ملك اردوان بن بهرام بن  
 بلاش آخر ملوک اشکانیه } ۲۵۶۴  
 ۶ - حمزة بن الحسن  
 الاصفهانی ۲۵۶۵  
 ۷ - معطر بن ظاهر المقدسی ۲۵۶۷

فهرست مندرجات چند سوّم

ادارات - سپاه - اسلحه - مسکوکات	} ایزموارتابه لازارقاری ازنی گگی
۲۶۴۶	
حکومت شاه . . . . .	۲۶۱۰ . . . . .
۲۶۴۶	۲۶۱۲
ممالک تابعه . . . . .	فصل هفتم - استنباطات دیگر
۲۶۵۰	۲۶۱۳
ترقیات سلطنتی . . . . .	در باب اشکانیان
۲۶۶۱	۲۶۱۹
ادارات . . . . .	سلسله اشکانیان ارمنستان . . . . .
۲۶۶۴	ضمایم کتاب چهارم
سپاه . . . . .	اول - آذربایجان . . . . .
۲۶۷۱	دوّم - امراء و پادشاهان
اسلحه . . . . .	پارس ۲۶۲۵
} بحریه } مایه	سوّم - دولتهای خسرون و
	۲۶۷۲
مسکوکات اشکانی . . . . .	شاخه دوّم - سلسله اشکانیان
۲۶۷۳	ارمنستان ۲۶۳۵
تاریخ ( تقویم ) . . . . .	باب دوّم - قسمت تمدنی
۲۶۸۳	فصل اول - وسعت دولت اشکانی و
فصل دوّم - طبقات - مذهب -	تشکیلات آن
اخلاق و عادات - زبان - خط -	مبحث اول - وسعت دولت اشکانی
معارف	بایبخت ۲۶۳۹
طبقات . . . . .	۲۶۳۹
۲۶۸۴	وسعت دولت اشکانی . . . . .
۲۶۸۷	بایبخت . . . . .
۲۶۹۳	۲۶۴۲
اخلاق و عادات ( خانواده باستانی )	مبحث دوّم - تشکیلات - حکومت
۲۶۹۳	شاه - ممالک تابعه - ترقیات سلطنتی
زبان ( خط )	
۲۶۹۶	
معارف . . . . .	
۲۶۹۷	
فصل سوّم - تجارت و صنعت -	
صنایع مستظرفه ؛ موسیقی .	
معماری ، حجاری و زینت سازی	
۲۶۹۷	
تجارت و صنعت . . . . .	
۲۶۹۷	
صنایع مسطرفه	
۲۶۹۹	
معماری و حجاری و زینت سازی	
۲۷۲۴	
خطنامه . . . . .	

فهرست گزاورهای جلد سوم \*

۲۳۹۳	(۱۳۷) - سکه های اشك مقدمه	۲۱۴۴	(۱۲۴) - مجسمه یومیه . . .
۲۳۹۵	(۱۳۸) - سکه های اشك هجدهم	۲۲۰۴	(۱۱۵) - سکه های اشك دوم
۲۴۱۶	(۱۳۹) - سکه اشك نوزدهم	۲۲۱۰	(۱۱۶) - سکه های اشك سوم
۲۴۱۹	(۱۴۰) - سکه های اشك بیستم	۲۲۱۵	(۱۱۷) - سکه های اشك چهارم
۲۴۲۴	(۱۴۱) - سکه اشك بیست و یکم	۲۲۲۲	(۱۱۸) - سکه های اشك ششم
	(۱۴۲) - سکه های اشك بیست و دو		(۱۱۹) - سکه های کائاسکیر
۲۴۲۶	دوم . . .	۲۲۲۲	اشكانی . . .
۲۴۳۲	(۱۴۳) - مجسمه نرون . . .		(۱۲۰) - سکه های دعتریوس
۲۴۵۵	(۱۴۴) - مجسمه و سیاسیان . . .	۲۲۳۵	پادشاه سلوکی . . .
۲۴۶۱	(۱۴۵) - مجسمه تیوس . . .	۲۲۳۸	(۱۲۱) - سکه اشك هفتم . . .
۲۴۶۶	(۱۴۶) - سکه اشك بیست و سوم	۲۲۴۸	(۱۲۲) - سکه های اشك هشتم
	(۱۴۷) - سکه های اشك بیست و چهارم	۲۲۶۷	(۱۲۳) - سکه اشك نهم . . .
۲۴۹۶	چهارم . . .	۲۲۷۷	(۱۲۴) - سکه اشك دهم . . .
	(۱۴۸) - سکه های اشك بیست و پنجم	۲۲۸۵	(۱۲۵) - سکه های اشك یازدهم
۲۴۹۱	پنجم . . .		(۱۲۶) - سکه هایی که معلوم نیست
	(۱۴۹) - سکه های اشك بیست و ششم		متعلق بکدام يك از
۲۴۹۶	ششم . . .	۲۲۹۰	شاهان اشكانی است . . .
۲۵۰۷	(۱۵۰) - سکه اشك بیست و هفتم	۲۲۹۲	(۱۲۷) - سکه های اشك دوازدهم
	(۱۵۱) - سکه های اشك بیست و هشتم	۲۲۹۵	(۱۲۸) - سکه های اشك سیزدهم
۲۵۱۸	هشتم . . .	۲۴۹۷	(۱۲۹) - مجسمه یولپوس سزار . . .
۲۵۱۹	(۱۵۲) - سکه اشك بیست و نهم	۲۳۱۸	(۱۳۰) - مجسمه اکتاویوس . . .
	(۱۵۳) - سکه های اردوان	۲۳۴۰	(۱۳۱) - مجسمه آتونوس . . .
۲۵۲۰	چهارم . . .		(۱۳۲) - سکه های باکر برادر
	(۱۵۴) - سکه هایی که معلوم نیست	۲۳۴۸	اشك سیزدهم . . .
	متعلق بکدام يك از	۲۳۵۳	(۱۳۳) - سکه های اشك چهاردهم
۲۵۲۸	شاهان اشكانی است . . .	۲۳۸۲	(۱۳۴) - سکه موزاوفرهادك . . .
	(۱۵۵) - جنگ یکنفر بارتی با	۲۳۸۳	(۱۳۵) - مجسمه تیبریوس . . .
۲۶۸۷	خرس . . .	۲۳۸۹	(۱۳۶) - سکه اشك یازدهم

\* شماره گزاورهای جلد اول و دوم حساب آمده است .



ایران باستان

## باب دوم - حکومت جانشینان اسکندر

### فصل اول - نزاع بقدر نیویا در اطراف نیش اسکندر

#### مبحث اول - انتخاب پادشاه - نیابت سلطنت پر دیکاس

مقدمه هرگز ناگهان اسکندر و بودن سر باغی از او، که بر تخب شنید و سر و خود دغده ای زناد از سرداران اسکندر و رجال مهدوی، که هجعت از آنها خود را که بر از دیگری نمداسب، نعت گردید، که پس از قوت اسکندر تمسحاس و منار عاب و حکامی حوله پس صوملی در دوام او روی داد و کسانه آسمن بود و امطار داس و اری رای اسکندر براند از طرف دیگر اسکندر باره اسانرا<sup>۲</sup> دحیر دار پس را از دواج کرده بود و سه سر هم از دای عر عقدهی داس نجسته، عسی مد، بر این آنها را بر سه<sup>۳</sup> منامند اس دن، حنا که نالایر گفته شد دحیر ار، دایرایی و سوئه هم<sup>۴</sup> پس سردار یونانی احس بر دو سر اسکندر از او هرا کاس<sup>۵</sup> به داس (صنحه ۱۳۲، اس قالیف) پس از قوت اسکندر، علاوه بر بر اعی، که بهی سرداران او رود، اسخاص دیگر هم داعه سلطنت داسند یکی از آنها آرنده برادر

۱ - ر ک - را مصی صبور سکند، وای سندر و سلف اس، که در داسان های ما دار کرده اند.  
 ۲ - در بحر داس، که در داسانهای ما این دن را در دایوس سو - دایارا داسانده و حل  
 ۳ - که در هی رح دیر ا کسار سن ود (صنحه ۱۷۲۶، اس اعل)

۲ - Sili ۳ - Buzuc ۴ - Heracles ۵ - Antioch

## خانشان اسکندر

نامشروع اسکندر از رفاصه ای آرین با نام بود،<sup>۱</sup> دوّمی<sup>۲</sup> الیمناس مادر اسکندر، سوّمی<sup>۳</sup> کثوناتر<sup>۴</sup> حواهر او و ملکه مملکت ابر، بعد سنان<sup>۵</sup> دحیر فلبس دوّم (بدر اسکندر) و اوّری دس<sup>۶</sup> دحیر سنان ورن آریده هنوز جسد اسکندر سرد شده بود، که راع بن سرداران او شروع کردند و شرح فصاحتا چنین است.

دودستگی در سباه پس از فوت اسکندر فر اولان مخصوص او در میان سرداران عده اش را برای مشورت بقصر طلسمید و در دیال این اشخاص گروهی از سرداران هم وارد قصر شدند، تا ندانند، که املت اسکندر چه خواهند کرد. اردحاه بحدی بود، که عده ای از سرداران نتوانستند داخل قصر شوند و بالاحره محبور گشتند بوساله جارچی ها اعلام دارند، که کسی داخل قصر نشود، مگر آنکه شخصی را باسم بخوانند، ولی چون فرماندهی اشخاص موفقی بود، این اعلام چندان مورد اعتناء واقع شد. بعد زمانی در رسید، که بی نظمی هم را حسه کرد و محاسن مشورت تشکیل یافت. در ابتداء مردم ناله کردند و اسکاها ریختند، ولی بالاحره حسن کنجکامی و سرنگاری از آنکه کی جانشین اسکندر خواهد شد عامه کرد و مرده ما ک گشتند. در انبوف در دنگان اساره تحت اسکندر و سر ناح و ردا و اسایحه او، که روی تحت گذارده شده بود، کرده حلقه انگسری را، که اسکندر قبل از مرگش باو داده بود، روی تحت جهاوی آن اسباء نهاد و رانرا اس اعداء با رصدای صحّه و ناله از مرده در حاسب و اسکاها از جسمان سر از بر کردند. پس از آن در دنگان رو و حصار کرده گفت، «چنانکه می شنید، این انگسری است، که اسکندر اراده خود را با آن محتوه مداسب، این انگسری است، که روح ملکتن با من مبر مسد، این انگسری را اولس داد و اذک من آرا با ما رده است. بی سب از تمامه فصائلی، که مسواں از تحت خداوند انتظار داسب، مصستی در رگیر از آجد با رو داده، و خود ندارد. نا این حال اگر عصمت کارهائی را، که اسکندر اجزاء داده در نظر گیریم، حابر است، این عقیده ناسد، که خدا ان او را اسر داد. ب کارهائی را که از طالعش بود، ایچ به دهد و بعد جانی، که هست او سب

۱ - M

۲ - Cleopatre

۳ - Cyrine

۴ - Eurydice

کتاب سوره - دوره معدوی و برای

برگردد چون در میان ما فقط چیزهایی از او مانند ' که فنا پذیر است ' سر رود در  
 و طبعه خودمان را بسبب نفعش و نام او بجا آریم ' بی اینکه فراموش کرده باشیم '   
 که در چه بهر و در میان چه مردمانی هستیم رفعا ' چیر که نگاراب و هراس  
 های ما را همواره اقتصاد میکند این است ' که بجه و سائل ما می توانیم در میان  
 معاون خود سخته فتوحاتمان را حفظ کنیم ' زیرا الله میداند ' که الله  
 سربارانی ' که سر ندارند ' مانند جسمی هستند بی روح پس ما است ' در کسانه  
 آستان است ' باید از خدا بخواهیم ' که او پادشاهی ما دهد و حوس این پادشاه  
 استی رسد ' که مملکت را بتواند اداره کند ' خدايان ساطب او را مبارك ندارد  
 عقالا کسی را اسباب کنید ' که می خواهد مطیع او باشد "   
 ( کتاب کور کتاب ۱۰ ، سد ۶ )

پس از بطور بردگانی نه آرخ ' تا او مخالف کرده است " کسی حق ندارد  
 بعبت کند از اینکه سلطنت حق اعصاب اسکندر است در بطار پادشاهی بودن ' که  
 هنوز براده و دیگری را ' که وجود دارد ' فدای چنین کسی کردن چیزی است ' که  
 حتی ' اوضاع حاضر موافق احوال معدوسها نیست اسکندر سوری از رس دارد  
 و تاج حق او است . "

مردم را این سخن حوس بنامد و موافق معمول معدوسها صدای ردن سره ها  
 سدرها نامد سد و چون نه آرخ اعصاب ' این صدا کرده حواس از عهده خود  
 دفاع کند ' عوعا بر حاسب و بردگ بود سوری روی دهد در آن وقت نظام حوس  
 از حاسب چنین گفت ' واقعاً چنین برادی لایق است ' که در معدوسها حاسوب  
 کند ' اسرر کسانه تا برس معنی طعانی ' که از و نا بخواهد حواس حنی اسم او را  
 زبان آورد و سخته نمده ای ناس بخواهد بود ' برای خدا ما ناسها را معاون  
 به حتم و اکون می خواهیم آنها را حکومت کند و حال آنکه دار حوس و حاساربا  
 که به این قانونی بودند ' هرازان ساهی و چنان بحر ' قوی سهوده برای بحصول



آن عنوان گونسندند عهدیه من این است، که در اطراف محبت اسکندر در این قصر  
 اسخاصی جمع شوند، که در محال منورب او حضور می یافتند و این ترتیب، در  
 هر مورد، که سوری لازم است، رعایت شود. بعد هر چه را، که اکثریت بپذیرد،  
 سرداران و صاحبمنصبان انکار همان را تخریب دارند. " عهدیه انجالمیوس چند نفر  
 طرفدار باقی، ولی انصافی عهدیه محاسن عهدیه بردگان را بپذیرفتند. در این وقت  
 آرسونوس گفت: " وقتی که از اسکندر پرسیدند، کی را حاشیین خود فرار  
 مدهی، جواب داد: آنکه را که از همه لایق تر است و بعد آنکه را خود را به بردگان  
 داد، و حال آنکه او هنگام مرگ اسکندر، تنها کسی بود، که دپاوی او بود و اسکندر  
 نظری بجهت کرده این ودیعه را با او سرد، پس اراده اسکندر، بر سلطنت بردگان  
 بوده. " کسی بردیدند است، که آرسونوس حقیقت را گفت و سایر این همه مانند  
 کمتر بردگان را دعوت کردند، که بنس راهه انگسیر را بردارد. ولی او این حده  
 طلایی و سرم حضور مردد بود و سر کمان ماکرد. که هر قدر اعدان در بدر فین آنکسیر  
 شان دهد، دستار او را سرد است آن خواهند خواند. بنا بر این او، پس از تردید  
 رفت و تندب طولانی در آنکه چند ناند آمد، عقب رفت و در این کرسیهای درجه  
 اول خانگرم

در این حال من آنکه که کسی از حضور برین سرداران اسکندر بود، چون سده  
 تصمیم بردگان اده، فرار کرد. خدا کساد که هاب اسکندر و چنین بارگرتی  
 بر چنین دوسهائی قرار گیرد. مردان چند ناس آمی را بخواهند بدارند. من  
 مدخواه از اسخاصی سخن بر آم، که در بردگان بر برد مقصود من کسی  
 هستند که صاحب دلند (یعنی سعادتمند) و رای آنها واجب است، که هر چه در بار  
 چنین تکلیفی برود، چند تفاوت ماکرد، که سراسر رگسند را، هر وقت که دست  
 آمد، نادمه نداند ناردگان را را او، عنوان صورت هر چه خواهد بود  
 که بر وجه سندی ناز و آنا نادمه هست که برای بردگان، از ادعای  
 است که همور براده است در میان این ساندگی که از مدینه مسود و حق است

## کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

و لازم فقط پردیکاس با صبر و حوصله انتظار وضع حملی را دارد و از حالا در شکم مادری تولد پسری را پیش بینی میکند. تردید نداشته باشید، که اگر لازم باشد، حتی تولد پسری را فرض کند، خواهد کرد. اگر اسکندر میخواست، که پردیکاس جانشین او گردد، از تمامی اراده های او من این یکی را قابل اجرا میدانستم و میگفتم، که نباید از این اراده اطاعت کرد. چرانمیر و پدخزانه های اسکندر را تاراج کنید، زیرا نروت اسکندر بمقدونیها میرسد. «هل آگر یس از این نطق بعرف مردم رفت و آنها باو راه داده از عقبش روانه شدند، تا چیزی را که پیشنهاد میکرد، انجام دهند. در این وقت عده ای زباد از سربازان با اسلحه دور مل آگر جمع شده بودند و در مجلس مشورت جز مهمه و غوغا چیزی حکم فرما نبود، که ناگه شخصی از میان مردم، که بیشتر مقدونیها او را نمیشناختند، ندا در داد: «چرا اسلحه برداشته اید و جنگ داخلی برای چه خوب است؟ و حال آنکه بادشاهی، که در جستجوی او میباشید، در میان شما است. آریده پسر فلیپ و برادر اسکندر، که آخرین پادشاه شما بود، آبا با او در موقع مراسم قربانی حضور ندانست، او امروز یگانه وارث اسکندر است، و حال این او را فراموش کرده اید. او چه کرده است، که مستحق چنین فراموشی گشته و او را از حقی، که تمام مال میباشند، محروم ساخته؟ اگر میخواهید بادشاهی مانند اسکندر داشته باشید، دیگر چنین نادشاهی را نخواهید یافت، ولی اگر در جستجوی نزدیکترین وارث او هستید، کسی جز آریده وجود ندارد». وقتکه سخن گوینده باختر رسید، همه مل آنکه فرمانی داده نده باشد، ساک گشتند و بعد، از هر طرف فریاد کردند، که آریده باید پادشاه شود و اشخاصی، که مجلس مشورت را می حضور او تشکیل کرده اند، باید اعدام گردند. بی تون با این نقشه مخالفت کرده گفت: «ای مردم شما جز نده و نادگری های اسکندر چیزی نمی بینید و همه چیز دیگر را فراموش کرده اند»<sup>۲</sup> ولی جمعیت ناهایاه و فریادها اظهار کرد، که جز آریده نباید کسی بر تخت نشیند. در این وقت مل آگر، که دشمن در دستگاس و نیز منفور او بود، دست آریده را

۱-Pillan.

۲ - «لا یرکفه شد، که آریده ضعف العقل بود».

## حاشیانه اسکندر

گرفته شتابان او را بقصر برد و سربازان بدو آریده رافیلیپ نامیده، پس از آن پادشاهش خواندند. ابن رأی رأی جمعیت بود، ولی بزرگان این عقیده را نپسندیدند. بنا بر این پی تون خواست نقشه پردیگاس را بحری دارد و پیشنهاد کرد که پسر رگسانه پادشاه گردد و بردیگاس و لئوناتوس، که هر دو از خانواده سلطنتند، قیم های او باشند، کراتر<sup>۱</sup> و آن تی باتر<sup>۲</sup> کار های اروپا را بگردانند و همه قسم یاد کنند، که پسر اسکندر از رگسانه صادق و با وفا خواهند بود. همداین پیشنهاد را پذیرفته بدان عمل کردند، ولی مل آگر، که از جان خود میترسید، از مجلس بیرون رفته با آریده برگشت و بنا نطق های مؤثر مردم را طرفدار او کرد، چنانکه سربازان او را پادشاه خوانده جامه اسکندر را بر او پوشیدند و مل آگر جوشن و اسلحه خود را برداشته در صف هوا خواهان او قرار گرفت. پیاده نظام در این موقع بنای سادی و شعف را گذارده، زوین ها را بسپرهازد و گفت کسانی، که بخواهند تاج را بشخصی دهند، که از آن او نمیباشد، معدوم خواهند گشت. نام فیلیپ سربازان را بوجد آورده بود، زیرا برای فیلیپ پدر اسکندر ستایشی بزرگ داشتند (گنت کورث، کتاب ۱۰، بند ۷).

## قضایای بعد

روایت دیو دور  
این قضایا را دیو دور و ژوستن و گنت کورث چنین نوشته اند.  
دیو دور گوید (کتاب ۱۸، بند ۲): در این سال (یعنی در سالی، که مطابق ۳۲۳ ق م است) پس از فوت اسکندر اغتساس و هرج و مرج بزرگی در ممالک او روی داد زیرا او اولادی نداشت و هر یک از رجال و سردارانش میخواست جانشین او گردد. بنا بر این فیلادر پدیده نظام آریده پسر فیلیپ و برادر اسکندر را، که ناقص العقل بود، سلطنت خواند، ولی اشخاصی از نظامیان، که مورد احراء بودند، سواره نظامی را، که موسوم بدسته هتر<sup>۳</sup> بود، با خود همراه کرده در اتمداء خواستند تا ساده نظام بجنگند، ولی بعد هبانی از

۱ - Clalère      ۲ - Antipater      ۳ - Hetaires ( یعنی دسته رفا و دوستان).

گرفته بنویت خود ، پیاده نظام را سخت تهدید کرد . در این احوال آت تال خواست پردیکاس را بکشد ، تا مخالفین نابود گردند ، وای او کسانی را ، که حمله کردند از پای در آورد و پس از آن دیگران جرئت نکردند باو نزدیک شوند . بعد پردیکاس جرئت و جسارت غریبی بروز داده تقریباً تنها بمیان پیاده نظام در آمد و سربازان را جمع کرده بآنها نمود ، که اگر سوّم قصد برضد او اجرا میشد ، چه عواقبی وخیم برای آنها میداشت . او سربازان گفت : « شما برضد کی ها اسلحه برداشته بودید . آیا این اقدام شما برضد پارسیها بود یا برضد دشمنانی دیگر . نه . شما میخواستید هموطنان ، برادران و کسانی را ، که شربک مرارت ها و مشقات شما بودند ، بکشید . شما میخواستید شعف و شادی بزرگی برای دشمنان خودتان تدارک کنید . چه لذتی بآنان دست میداد ، وقتی که میدبندند ، همین سربازانی ، که آنها را مغلوب ساخته اند ، اینک بکدیگر را نابود میکنند و ارواح خارجی هائی را ، که در میدانهای جنگ افتاده اند ، شاد میدارند » . پس از این نطق پیاده نظام آرام شد و حاضر گشت ، که تقبده پردیکاس را پیروی کرده او را رئیس خود بدانند . بعد سوار نظام به پیاده نظام نزدیک شده پذیرفت ، که به آریده بیعت کند و اگر رکمانه پسری آورد ، او را پادشاه قسمتی از مملکت بدانند . همه این ترتیب را پذیرفتند . در اینوقت نئس اسکندر را هم در میان جمعیت گذارده بودند ، تا بشمایند که او هم این قرار داد را تصدیق میکند .

پس از آن آن تی باثرو الی مقدونیه و یونان گردید ، کراتر رئیس مستحقظین خزانه شد و مل آگر و پردیکاس با اداره کردن مملکت و فرماندهی اسکر معین گشتند . بعد پردیکاس ، که کینه سران شورشان را بدل داشت ، اعلام کرد ، که روز دیگر همه در موقع مراسم قربانی برای راحت روح اسکندر حاضر شوید و در آن روز بی اینکه مل آگر را قبلاً آگاه کرده باشند ، از پیش تمامی گروهان ها گذراند از سربازان آنهائی را ، که شورش طالب میدانست ، نکاتک طلبید و درختها آنها را بدست جلادان سرد .

پس از مراسم قربانی پردیکاس ایالات را بین رؤساء تقسیم کرد تا اولاً آنها را از

خود را ضعیف کرده در تحت او امر خود در آورد. ثانیاً باین بهانه آنها را از هرگز حکومت دور کند. تقسیم ممالک بقرعه صورت گرفت و حکم قرعه چنین بود (بعد ژوسنن اشخاص و ایالات را مینامد چنانکه بیاید).

**روایت کنت:** مورخ مذکور گوید (کتاب ۱۰، بند ۷ و ۸): بردیگاس

از هیجان سربازان ترسیده امر کرد در باطافی را، که نعتش اسکندر را در آن گذارده بودند، ببندند. بر اثر این حکم بین

## کورت

نظامبانی، که طرفدار بردیگاس بودند، از یکطرف و مل-آگر و پیاده نظام از طرف دیگر، نزاع در گرفت و نزدهت بود جدالی زوی دهد و حتی چند نفر زخمی شدند.

ولی در این وقت قدمترین سربازان مقدونی کلاهخودهاشان را برداشتند، تا بهتر شناخته شوند و از بردیگاس خواست کردند، که زرد خورد را موقوف بدارد و

با پادشاه وجهبستی، که عده اس بیستر است، طرف نشود. پس از آن مل-آگر میخواست، که سربازان در اطراف نعت اسکندر بمانند، ولی آنها، از ترس اینکه

مبادا در دامی افتند، از یکی از درهای قصر بیرون رفته خودشان را بفرات رسانیدند. در این احوال سواره نظام مقدونی، بردیگاس و لئوناتوس را پیروی کرد. در ابتدا

بردیگاس ماخواست از شهر خارج شود، ولی باین ملاحظه، که تصور نکنند، او روابط خود را با سایر قسمتهای قشون قطع کرده، در شهر بماند. در این احوال

مل-آگر بگوش آورده - فیلیپ پادشاه جدید همواره میخواند، که داماکه بردیگاس زنده است، سلطنت او استوار نیست. بالاخره او اصرار را بجائی رسانید، که پادشاه

نسنهاد کرد چند نفر فرستاده بردیگاس را احضار کند و وقفنکه او آمد، توقیفی کرده بکشد و اگر نماند، فرستادگان مأمور باشند، که او را نابود گردانند. فیلیپ

چنین عقیده ای بداشت، ولی چون غالباً خاموس بود، سکوت را مل-آگر رضایت حاصل کرده، اشخاصی را نزد بردیگاس فرستاد، تا او را نزد شاه سازند. بردیگاس

در این موقع فوت قلب غربی سان داده فقط با بازرده نفر نزد فرستادگان آمد و آنها را بنندگان مل-آگر خوانده طوری جسورانه حرف زد، که مأمورین ترسیده فرار کردند. بعد بردیگاس نزد لئوناتوس رفت، تا از کمت او قوتی یابد. مقدونیه از

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

اقدام عملی اگر سخت متعز شده خواستند از او انتقام بکشند و او چون از قصد آنها آگاه شد، نزد آرییده - فیلیپ رفت و پرسید، که آیا این حکم پادشاه نبود، که پردیگاس را بیاورند؟ پادشاه جواب داد، که این حکم را من باصرار عملی اگر پذیرفتم و چون پردیگاس زنده است، نباید این قضیه را باعث شورش قرار داد، پس از آن آرییده - فیلیپ امر کرد، که مجلس مشورت منحل گردد.

اگر چه در این وقت پادشاهی، که بتواند زمام امور را بدست گیرد نبود، ولی چون فیلیپ را پادشاه میدانستند، باز ظاهراً درباری بود و سفرای مقیم بابل و سرداران و صاحب منصبان در آن جامع میشدند. در این احوال خبر رسید، که پردیگاس با سواره نظام از شهر بیرون رفته و راه آذوقه را بشهر بسته است. بر اثر این وضع در شهر قحطی و گرسنگی پدید آمد و چون مردمی زیاد از ناامنی حول و حوش بشهر آمده بودند، مقدونیها ترسیدند، که مبادا شورش در شهر بر پا شود و فرار دادند، رسولانی نزد سواره نظام فرستاده زمینهای برای صلح تدارک کنند. رسولان، که بریاست پارساس<sup>۱</sup> نام تسالیانی بودند، جواب آوردند، که سواره نظام میگوید: مادامیکه مقصرین شورش را بمان تسلیم نکرده اند، ما اسلحه را زمین نخواهیم گذاشت. پدیده نظام، همینکه این شنید، اسلحه برداشت و پادشاه، چون دید، که جنگ داخلی دارد شروع میشود، بمیان جمعیت آمده گفت: برای احترام از اینکه شما بجان یکدیگر بیفتید لازم است، باز رسولانی بفرستید تا شاید این دفعه کار صلح انجام یابد. در اینموقع او تاج خود را برداشته بدست راست گرفت و گفت، من طالب این سلطنت نیستم، اگر کسی در میان شما هست، که بهتر از من میتواند امور را اداره کند، تاج بر دارد. این حرف پادشاه و اشکهایی، که از چشمان او سرازیر گشت باعث شد، که جمعیت بر وقت آمده گفت، هر آن چه خواهی بکن. بعد رسولانی نزد سواره نظام رفته زمینه صلح را فراهم کردند، آشتی پیادد نظام با سواره - نظام عملی گشت و فرار دادند، که عملی اگر رفیق پردیگاس در اداره کردن مملکت باشد. پردیگاس ظاهراً روی موافقت نشان داد، ولی در باطن میکوشید، که عملی اگر

۱-Parsas (Thessalien).

را نابود سازد، زیرا میدانست، که او شخصی است ماجر اجو و آرام نخواهد نشست. بالاخره یکی از سربازان را تحریک کرد، که بلند شکایت کند از اینکه مل-آگر همدوش پردیگاس گشته. این خبر به مل-آگر رسید و او برآشفته با تشدد نزد پردیگاس رفت و سخت از سرباز مزبور شکایت کرد. پردیگاس چنان وانمود، که از این قضیه خیلی متأسف است و بعد گفت اشخاصی، که این سرباز را بچنین اقدامی تحریک کرده‌اند، باید مجازات شوند و برای اجرای این امر مراسم «پاک کردن» باید اجرا گردد.

مراسم پاک کردن موافق عادات مقدونی چنین بود، که سگی را کشته روده‌های آن را در دشتی بدو طرف می انداختند و بعد پیاده نظام و سواره نظام در دشت حاضر میشدند و بقیه مراسم پاک کردن بعمل می‌آمد. مل-آگر با شادی این پیشنهاد را پذیرفت و تشریفات پاک کردن در روز معین بعمل آمد. بعد آریده - فیلیپ بتحریک پردیگاس با گروهانی بطرف پیاده نظام رانده گفت، تمام اشخاصی، که باعث شورش شده بودند، باید مجازات شوند. چون تمام لشکر و فیل‌های جنگی حاضر بودند، پیاده نظام نتوانست اندک مخالفتی نشان دهد و پردیگاس از موقع استفاده کرده سصد نفر را یکایک خواند و آنها از صف بیرون آمدند. بعد او در همانجا حکم کرد آنها را پدای فیلها انداختند. از برای مل-آگر این پیش آمد بکلی غیر مترقب بود، زیرا در يك آن تمام اشخاصی که برای او کار کرده بودند، نابود شدند. در این روز کسی بر ضد مل-آگر اقدامی نکرد و او در جای خود بماند، ولی فهمید، که دشمنانش در قصد او هستند و کسی را، که او پادشاه کرده، آلت اجرای مقاصد بد خواهان اوست. بنا بر این از جان خود هر استناك گشته بمعبدی پناه برد، ولی پناهگاهی در آن معبد هم نیافت، زیرا او را گرفته کشتند.

نتیجه از آنچه تا اینجا ذکر شد چنین بر می‌آید، که پس از منازعاتی، که چند روز طول کشیده، دو نفر را برای سلطنت انتخاب کرده اند:

آریده - فیلیپ برادر نامشروع اسکندر و نیز پسری را که فرض میکردند رکنانه

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

خواهد آورد. پردیکاس هم نایب السلطنه و قیم دو پادشاه گردیده. از جربان وقایع نیز پیداست، که سلطنت آریده - فیلیپ موفقی بوده یعنی تا وقتیکه رُکسانه بزاید. بنابراین با وجود اینکه بعضی سرداران اسکندر برای پیشرفت خیالات خود میخواستند پسر رُکسانه پادشاه نشود، اکثریت پسر او تمایل داشته و بالاخره این تمایل غلبه کرده. اگر این وضع ادامه مییافت و اشخاص چاه طلب پسر رُکسانه را ناغ نمیکردند، میشد گفت، که سلسله سلطنت مقدونیه بسلسله مقدونی و ایرانی تبدیل یافت ولی، چنانکه بیاید، منازعات بجزنگهای داخلی بین سرداران اسکندر مبدل گردید و خانواده اسکندر بکلی نابود شد، چنانکه احدی، که بتخت نزدیک باشد، نماند و از سرداران هم هر یک در مملکتی والی و بعد رئیس مستقل با پادشاه گردید. آنها در تاریخ به دناؤك ها<sup>۱</sup> یا جانسندان موسوم گشتند.

## مبحث دوم - کارهای اولی پردیکاس

تقسیم ممالک پس از اینکه پردیکاس بنیابت سلطنت انتخاب شد، تمام سرداران سپه را بمجلس مشورتی طلبیده ممالک را بین آنها تقسیم کرد.

راجع باین مسئله بین مورخین عهد قدیم اختلافانی دیده مسود و بنا بر این مجبوریم که روایت هر یک را جداگانه ذکر کنیم. مورخ مذکور اسامی ایالات و اشخاص را چنین نوشته روایت دیودور (کتاب ۱۸، بند ۲):

۱ - مصر نصیب نطلمبوس سر لاگوس<sup>۲</sup> گردید (این همان شخصی است، که بالاتر مکرر دگری از او شده و نوشته اند، که سر نامشروع فیلیپ دوم بدر اسکندر بود. م. م.).

۲ - سوریه به لاومدون می نی انی<sup>۳</sup> رسید.

۳ - کیلیکیه به فیلولتاس<sup>۴</sup>.

۱-Diadoques.

۲-Ptolémée Lagos.

۳-Laomédon de Mitylène.

۴-Philotas.



جانشنان اسکندر

- ۴ - ماد (بزرگ) به پی تون<sup>۱</sup>.
- ۵ - یافلاگونیه و کایادو کیه با آن ایالات دولت هخامنشی، که اسکندر بدانجاها قشون نکشیده بود (مانند پنت، ارمنستان و غیره) به او<sup>۲</sup> من<sup>۳</sup> (منشی اسکندر).
- ۶ - پام فیلته و فریگیه علیا و لیکیه به آن تی گون<sup>۴</sup>.
- ۷ - کاریه به کاساندر<sup>۵</sup>.
- ۸ - لیدیّه به هلر آگر<sup>۶</sup>. (از این جا باید استنباط کرد، که تقسیم ایالات قبل از کشته شدن او انجام یافته).
- ۹ - فریگیه سفلی با هلس نوت بد لئوناتوس<sup>۷</sup>.
- ۱۰ - در اروپا تراکیه و صفحاتی که مجاور دریای سیاه اند به لیزرمان<sup>۸</sup>.
- ۱۱ - مقدونیه با ولایات تابعه آن بد آن تی یا تر<sup>۹</sup>.
- ۱۲ - راجع بسای علیا قرار دادند، که تغییری در ایالات آن ندهند، بدر این صفحات مجاور این قسمت ها نیز در تحت اداره تا کیدل<sup>۱۰</sup> ماندند (مقعود از آسای علیا در این جا افغانستان شرقی کنونی و صفحات مجاور رود سند است .۵).
- ۱۳ - امانتی که در نزدیکی بازار ایزادبود، به اکسیدارتمس ایرانی، بدر رگسانه<sup>۱۱</sup> و النی باختر.
- ۱۴ - زرخج و نیز گدروزی (باوچستان کنونی) به سی برتوس<sup>۹</sup>.
- ۱۵ - هرات و زرنگ (سپستان) به ستاسانور سولامنی<sup>۱۰</sup>.
- ۱۶ - باختر و سفید فلیس.
- ۱۷ - نارت (خراسان) و گرگان به فراتافران ایرانی.
- ۱۸ - پارس له به ست<sup>۱۱</sup>.
- ۱۹ - کرمان به نال دول<sup>۱۲</sup>.

۱ - Python.	۴ - Eumène.	۷ - Antigone	۱۰ - Cassandre.
۵ - Méleagre.	۶ - Léonnatus	۹ - Lysimaque	۸ - Taxile.
۲ - Spytus	۳ - Sasanon Sufren.	۱۱ - Perceste.	۱۲ - Tlepoleme

۲۰ - ماده آتراپس<sup>۱</sup> ایرانی (آریان در کتاب ۴، فصل ۸، ۱۸) او را آتروپاتس<sup>۲</sup>

نامیده و ژوستین در کتاب ۱۳، بند ۴ آتروپاتس<sup>۳</sup> . معلوم است، که مقصود دیودور از ماد در دفعه اولی ماد بزرگ است و در دفعه دوم ماد کوچک. این ماد از اسم والی اش، که آتروپات نام داشت، بعدها موسوم به آتروپاتن گردید و بفارسی آتروپاتکان می گفتند. این نام در قرون بعد به آذربایکان و آذربایگان و معرب آن آذربایجان تبدیل یافته . م . ) .

۲۱ - بابل به آرخون<sup>۴</sup> .

۲۲ - سین التهرین به آرک سیلاس<sup>۵</sup> .

۲۳ - تاکیل و بروس بیادشاهی منکشان ابقاء شدند .

سلکوس بهره اندهی سواره نظامی، که ملقب به هز بود معین گردید . ریاست

این سواره نظام در زمان اسکندر با هفس تیون و پس از آن با پردیکاس بود .

آریده - فیلیپ مأمور شد که لوازم مراسم دفن اسکندر را تدارک کرده

گردونه ای بسازد، تا نعش اسکندر را بمعبد آمون برند .

در باب تقسیم ممالک روایت ژوستین در زمینه روایت دیودور

روایت ژوستین است، ولی اختلافاتی نیز بین دو روایت موجود است که ذکر

میکنیم . مؤرخ مذکور گوید ( کتاب ۱۳، بند ۴ ) :

۱ - ماد علیا (ماد کوچک با آذربایجان) به آتروپات رسید (در بعضی نسخ کتاب

ژوستین این نام را آتروپات نوشته اند، که باید مصحف آتروپات باشد، زیرا آترو

در کردی بمعنی (آترو) و (آترو) است، که بزبان کنونی پارسی آتش گوئیم . م . ) .

۲ - ماد سفلی ( یعنی ماد بزرگ با عراق عجم قرون بعد) نزد زن بردیکاس

۳ - شوش به سینوس<sup>۶</sup>

۴ - لیکیه و یام فیلد به آرخ .

۵ - لیدییه به آندر<sup>۷</sup> .

۱ - Atrapes.

۲ - Arcésilas.

۳ - Athropatès.

۴ - Scymus.

۵ - Atropatès.

۶ - Méandrie.

۷ - Archon.

جانشنان اسکندر

- ۶ - باختر به آمین تاس .
- ۷ - سُغد به سی تَه اوس<sup>۱</sup>
- ۸ - سپارت به نیکانور<sup>۲</sup> .
- ۹ - گرگان به فیلیپ .
- ۱۰ - ارمنستان به فراتافر<sup>۳</sup> .
- ۱۱ - مرده یلا سگ به آر<sup>۴</sup> خاس .
- ۱۲ - یارس به تلپ تولم<sup>۴</sup> .
- ۱۳ - بابل به ریه - سست . ریاست لشکر بعهدہ - سلکوس پسر آنتیوخوس<sup>۵</sup> و ریاست قراول مخصوص پادشاه به کاساندر پسر آنتی پاتر . در باختر مجاور سند تغییری روی نداد . بی تون پسر آرتونور<sup>۱</sup> بر ریاست مستعمرات یونانی و مقدونی در هند ، منصوب گشت . ژوستن اسم<sup>۱</sup> اسپارتس را ا کس<sup>۲</sup> تار<sup>۳</sup> خس<sup>۴</sup> نوشته . بالاخره مورخ مذکور گوید ، که این تقسیم ممالک برای عده ای از اشخاص باعث ارتقاء گردید ، زیرا اینها اگر چه برای حکومت معین شده بودند ، ولی پس از چندی ایالات را ممالک خودشان دانسته عنوان پادشاهی اختیار کردند و دواتهای<sup>۱</sup> تشکیل یافت ، که بمیراث باعقب آنها رسید .

روایت کنت  
تقسیم ایالات بن اشخاص موافق نوشته های ابن مورخ از  
این قرار بوده ( کتاب ۱۰ ، بند ۱۰ ) : مصر و آن قسمتی  
از افریقا ، که تسخیر شده بود ، بدیپالامیوس رسید ( بطلمیوس  
سر لا گس ) .

سور<sup>۱</sup> به بدلائو مدون و فینقیه نیز .

کیلکیه به فیلوتاس .

لکیه و ناه فیلیه و فرنگه نزرگ با علم بدان تی گون .

کار<sup>۱</sup> به به کاساندر .

لد<sup>۱</sup> به به مناندر<sup>۱</sup> .

۱ - Scythens.	۲ - Nicanoi.	۳ - Archas.	۴ - Tleptolème.
۵ - Antiochus.	۶ - Agénoi.	۷ - Estarches	۸ - Ménandre.

کتاب سون - دوره مقدونی و یونانی

فریگیه کوچک در نزدیکی هلس پونت به لیونائوس ،  
 کاپادوکیه و پافلاگونیته به او من . او را هم مأمور کردند این مملکت را  
 تا طرابوزان دفاع کند و با آریات بجنگد ، زیرا این یگانه پادشاهی بود ، که نمیخواست  
 تمکین کند (شرح قضیه پائین تر بیاید) .  
 ماد را (مقصود ماد بزرگ است) به بی تون دادند .  
 تراکیه را با مردمان مجاور دریای سیاه به لیزیماک .  
 اما راجع به ولات هند و باختر و سغدیان و سایر مردمان ، که در کنار اوقیانوس  
 سرخ سکنی داشتند ، قرار دادند ، همان اختیارات را دارا باشند (یعنی آنها را  
 تغییر ندادند . مقصود از دریای سرخ در اینجا دریای عمان است . م . )  
 کنت کورث از منستان را در فهرست ایالات ذکر نکرده و این نظر صحیح است ،  
 زیرا اسکندر بار منستان نرفته بود . در باب آریات ، اگر چه کنت کورث تصریح  
 نکرده ، که او در کدام قسمت آسیای صغیر پادشاه بوده ، ولی از نوشته های ژوستین  
 (کتاب ۱۳ ، بند ۶) معلوم است ، که بر دیگاس با آریات ، پادشاه کاپا دو کیه  
 جنگیده . بنابراین مقصود کنت کورث از آریات آریات پادشاه کاپا دو کیه  
 بوده ، یعنی این اسم را تصحیف کرده (شرح این قضیه پائین تر بیاید) . دبودور  
 اسم پادشاه کاپادوکیه را آریات نوشته ، چنانکه ساند .  
 چهار مورخ ، که روایاتشان در این مبحث ذکر شده ، از مردمانی ، که در  
 قفقاز به سکنی داشتند و هر دوت ، چنانکه در صفحه ۷۴ و ۷۵ گذشت ، مساکن آنها را  
 جزء ابالت ۱۸ - ۱۹ دولت هخامنشی بشمار آورده ، ذکر نکرده اند ، بنابراین  
 باید گفت ، که این قسمت دولت هخامنشی جزء دولت اسکندر نبوده . کسسه از  
 تقسیم ایالات چنین بر میآید ، که این قسمت های دولت هخامنشی در زمان اسکندر  
 جزء دولت او بشمار نمی آمده ، زیرا اسکندر بآن جاها نرفته بود : پافلاگونیته ،  
 کاپادوکیه ، ننت ، ارمنستان ، قفقاز به ، ایسماو جبهه مجاور مصر . در خنامه کنت  
 کورث گوید ، که هفت روز پس از فوت اسکندر رجان و سرداران مقدونی

## جاشنایان اسکندر

بفکر نعلش او اقتصادند و آن را بوسیله کلدانیها و مصریها بلسان کردند. بعد بطلمیوس نعلش را به منفیس پای تخت مصر برد و پس از چند سال آنرا به اسکندریه حمل کرده بخالت سپرد.

بی اثر گذاردن بالاتر (صفحه ۱۸۹۱) گفته شد، که اسکندر کراترا را مأمور کرد ده هزار نفر سرباز سالخورده و مجرب مقدونی را با و طانشان نقشه‌های اسکندر بر گرداند. ابن سردار مأموریت های دیگری نیز داشت، ولی پس از فوت اسکندر، زمانیکه کراتر در کیلیکیه بود، بر دنگاس در یاد داشته‌های اسکندر مطالعه کرده دید، که مخارج دفن هفس تیون برای خزانه خلی گران تمام شده و انجام دادن اموری، که بعهد کراتر محوّل گشته، مخارج زیاد بخزانه تحمیل خواهد کرد. این بود، که خواست این کارها را ترك کنند و چون نمیخواست از پیش خود بچنین امری دست بزند، مقدونیه‌ها را جمع و با آنها مشورت کرد و مجلس مزبور مقرر داشت، که این کارها را، از آنجا، که قابل اجرانیست، موقوف دارند. دیودور کارهای مذکور را چنین شرح داده (کتاب ۱۸، بند ۴):

- ۱ - هزار کشتی جنگی در فینیقیّه و سوریه و کیلیکیه و قبرس برای جنگ با قرطاجنه و مردمانی، که در سواحل لیبیا و ایبری (اسپانیای کنونی) و جاهای دیگر تا جزیره سبسیل سکنی دارند، بسازند و این کشتی‌ها باید بزرگتر از تری ره‌ها باشند. ۲ - راهی در امتداد تمام سواحل لیبیا تا ستون‌های هرقل (جبل طارق) ساخته شود. ۳ - تنش معبد بزرگ، که هرناک میبایست بمبلغ هزار و ناصد تالان تمام شود، بنا کنند. ۴ - بنادری بسازند، که تمام سفاین نورا جاده و کارخانه کشتی سازی نیز بسازند. ۵ - مهاجران زیاد بارودارند و از اروپا ناسا آرند و بین مردمان مختلف بوسیله زواج و کارهای دیگر منفعت مشرک ایجاد کنند.

بالاخره او میخواست برای بدرس فلسف نادگاری بسازد بزرگتر از هر مهای مصری

۱ - «ملنون فرنگ صلابول کنوی».

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

که از عجایب همت گانه عالم قدیم بشمار میرفت پس از خواندن یاد داشتهای اسکندر، با وجود اینکه مقدونیها احرامی بزرگ برای نام او داشتند، فرار دادند ترتیب اثر باین لوائح بدهند، زیرا این جسرهارا قابل اجرا نمیدانستند و بند بنجم را بعدها اجرا کردند، ولی طور دیگر چنانکه نباید

شورس  
بعد بردگاس بامور آسناى علما ( یعنی ناحیه و صفحات محاور  
سند) برداحت، زیرا یونانیهای این صفحات بر صند او فنام کرده  
یونانیهای باحتر لشکری بزرگ برای جنگ آراسته بودند در اشجا دیودور،  
فل ار اینکه بواقع این شورس بردارد، محصری از حرافهای آسنا، چنانکه  
در آلمان تصور میکردند، صحبت میدارد و گوید ( کتاب ۱۸، ص ۵ ) کوههای  
توروس در کلکته نظرف مشرق رفته ارتنام قاره آسنا مگرد و با کوههای همنار  
( مقصود کوههای نارانا مصر است، کوههای افغانستان شمالی کنونی ) و اوفانیوس  
مشرق امتداد می یابد این در بحره کوهها بر سه هائی تقسیم میشود و در جاهائی  
اسامی مختلف دارد، بنا بر این آسنا بدو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شده از  
رودهای آسنا بر بعضی نظرف شمال جاری هستند و در نای کسین ( کرکان ) و  
در نای سنا و در نای شمال بر درند و برخی در نای هند و اوفانیوسی، که محاور  
قاره آسنا است و بر در نای سرح ( مقصود از در نای آخری حاصح نارس و در نای  
عمان است ) تقسیم انلاب مواهن این حدود ظنهی بود، زیرا بعض  
انلاب در شمال واقعند و برخی در جنوب قسمت شمالی شامل رود نانا اس  
( یعنی سجون م ) و سعد و ناحیه و هراب و در نای است، که محاور در نای  
گرگان میباشد و ماد، که بر رگرس انلاب است و اسامی دیگر رسادی دارد  
بعد شامل ارمسیان و اسکائوتته و کابادو کته نامی این صفحات آب و هوای  
سخت دارد بممالک مذکوره اعظ مقسم ان انلاب اتصال می یابد فر کته  
بزرگ ( مقصود فر کته علما است م ) فر کتا هاس یوب ( یعنی فر کته سفلی م )

و اردو طرف دیگر ابدیه و کارته از لنده نظرف مشرق هر گشته است و متواری  
 ناآن بی سنده، که نالیکته هم حدّ میبندد در کنار این ایالات شهرهای یونانی  
 واقعند، که ذکر اسمشان لزومی ندارد این است فهرست اسامی، که رو شمال اند،  
 اما از ایالات جنوبی بحسب آنها از سلسله حال قفقاز نظرف جنوب هنداس  
 (دو دور هم کوههای نار انامبر تا شمال افغانستان را از سلسله حال قفقاز  
 میانداسند) این مملکتی است وسیع و بزرگتت، که از مردمان مختلف مسکون  
 گشته و عمدتاً ترس این مردمان کاندیدها هستند اسامی جنگ این مرده  
 برف، زیرا از زیادی شاهپایشان ترسند در محاورت هند این ایالات واقعند  
 ریح (قندهار کنونی) گذروری (بلوچستان)، کرمان، فارس، بلخ، که  
 شامل سوزن (خوردستان) و ست قاس است (این ایالت مردانک نال وند)  
 بعد نال، که ناعرستان کور امداد باوه میاند وقتی که نالتر (یعنی بصره شمال)  
 رویم اندین المهرن، که نین فرات و دجله است مرسم در محاورت نال  
 سورنداس و در همسانگی سورند کناکته، ماه فالت و سل سورته، که شامل هندقتا  
 میاند در ماوراء حدود سل سورند و کور هانل جاری است و آن رود  
 هندقتا را از مصر جدا میاند مصر حاصل حر ترس تمام ایالات است تمامی  
 این ایالات دارای آب و هوای گره است، از عکس ایالات شمالی، که سردترند  
 این است فهرست ممالکی، که اسامی تسحر کرد و خاستان و این خود سن  
 تمام کردد

چنین است آسمانی که دیودور شرح داده و از آن حیوان استناد میسود که  
 آسای معلوم زمان دو دور (قرن و نیمه اولی) چنان بوده و نیز گداه ایالات دولت  
 هخامنسی در زمان اسکندر جزء دولت او بوده است از آن مورخ مذکور گوید  
 (کتاب ۱۸، بند ۷) یونانیانی که بحکم اسکندر در آسای علما بر فراز سنده  
 اردوری از یونان متاسف و برار اند اسکندر آنها را در اقصی بلاد مهسک خورد  
 ساندن بود، ناراحی و دید، باره بی، که کمدی حاجت داس بر سر مع رفه بی

بود، ولی پس از فوت او اس یونانیها فیلون<sup>۱</sup> را، که نسبت به هرار بناده و سه هرار سوار داشت و تمام این نظامیان در جنگ ها شجاعشان را نموده بودند، بر باست انتخاب کردند. وقتی، که خبر ناعی گری یونانیان به پردیگاس رسید، او لشکری مرکب از سه هرار بناده مقدونی و هشتصد سوار بر ناسه بی تون نامی، که از قراولان مخصوص اسکندر و دارای عقل و اطلاعات نظامی بود، تشکیل کرد و احکامی صادر شد، که ولات ده هرار بناده و هشت هرار سوار ناو بدهند بی تون را اس مأموریت خود حوسود بود، در احوالات دیگری داشت و مدح و است یونانیها را نا خود همراه و قوه شایرا بقوه خود افروده در آسای علیسا پادشاه گردد، ولی پردیگاس، که اس بعثه او را قبل از وقت میدید، ناو حکم کرد یونانیها امان بدهند و اموال آنها را این سر باران تقسیم کند بعد بی تون نا لشکر خود و قشونی، که ولات داده بودند، بقصد ناعیان حرکت کرد و توانست توسط یک کمر آسانی<sup>۲</sup> بی بودوروس نامی را، که در میان ناعیان دارای قوه سه هرار ببری بود، بطرف خود جلب و ناس و سنبله بپوشاند بود. تو صبح آنکه، چون جنگ شروع شد، هور شجعه نا معاون بود که حائش مد کور بی جهت ناسه هرار بر ناعیان حداسده ناساندی را اشغال کرد سایر قسمتها همسکه اس بدیدند، تصور کردند، که او سگس خورده و رو بهر ار گذاردند سپس بی تون فاتح بوسیله خارجیها اعلام کرد، که معاونین اسلحه را داده و قسم صداقت ناد کرده عجانهای خود سان بر کردند طرفین قسم آسانی و درستی نسبت بکنندگان خوریدند در میان یونانیها و مقدونیها نسبت بکنندگان اعتمادی پیدا شد و بی تون از اسکه بعثه او دارد احرا مسود عرق سبادی کس، ولی در اس احوال مقدونیها احکام پردیگاس را بخاطر آورده و قهستان را سبده آنگهان از یونانیها ناخشد و همه را ارده سمسر گذرانده اموال آنها را بین خود سان تقسیم کردند.

چنین بود عاقبت سورس یونانیهای آسانی علیسا بی تون پس از فتح نا مقدونیها پردیگاس رفت (۳۲۳ و ۳۰۰)

۱ - Philon I Aemur      ۲ - Lipodorus



سوزش یونان پس از فوت اسکندر سکنه حریره رُوس ساحلوی مقدونی را از شهر خود زانده استقلال خود را اعلان کردند و آن هم از موقع استفاده کرده به آن تی نایر اعلان جنگ داد. حوت این واقعه، چنانکه دیودور نوشته (کتاب ۱۸، بند ۸) چس بود اسکندر چندی قبل از مرگش مصمم گشت اشخاصی را، که یونانیها آریونان زانده بودند، بوطنشان برگرداند. نایر این سکا بود ستازیبری را با حکمی یونان و ستاد، که این امر را یونان اطلاع کند مقصود اسکندر این بود، که آنوقت خود را بماند و دیگر در هر شهر یونانی یک عده طرفدار داشته باشد تا در موقع شورش کارهای یونانیها را عقیم گذارد. سکا بود در موقع نایرهای اُلمپ یونان وارد شده حکم را داد در میان جمعیت کثیری خواندند. مفاد حکم چس بود «از اسکندر منع شدگان شهرهای یونان، جهت تعدد شما ما بودیم، ولی باعث حواهم شد، که شما، باستشای اشخاصی، که مرتکب گشته‌اید، با وطن خودتان برگردند. ما به آن تی نایر نوشته‌ام، که اگر شهرهای یونان با این حکم مخالف ورزید، او با قوه حریره آنها را محصور دارد، را بدگسان را بکشد، تعدد شدگان عده نسبت هر ار بر در اندجا نودید و معلوم است، که چه سعف و شادی تا به دست داد و اسکندر را در رای این خوانمردی ستوده نعره رسانند. اما شهرهای یونانی بدو قسمت تقسیم شدند. اغلب آنها مخالفی تا آن حکم نکردند ولی ابولیان و آنسپ از این رفتار اسکندر سنا را اصرار گشتند. را ابولیان می پرسند، که اساد<sup>۲</sup> ها همسکا بر گشتند. صد کسیدن انتقام از آنها بر آید و آسی ها می خواستند حریره سانس را که من خودسان هم کرده بودند پس بدهند آسی ها، تا وجود نارضا مندسان از اسکندر، چون دیدند، که می توانست با او جنگند، تصمیم گرفتند که بحالمانا ک نمایند با موقع ستره برسد.

اس ار آن برودی اسکندر در گسب و چون واری بداسب آتی ها من حد -  
 افادند که استقلالشان را اعلان کرده زبری سانشان را در وین برگرداند.

No. et de Stanc      ۲      Etoliens      ۳      Oenari

نقشه آنها چنین بود: که از بولیه زیادی که هالیبالوس در آتن گذارده بود (قضیه او در صفحه ۱۸۸۲ ذکر شده) و از سیدهایان اجیر که بعد هشت هزار نفر در دماغه (ایت ناز) در یونان اقامت داشتند و آنها را ولات اسکندر بخودشان اوا گذارده بودند استفاده کنند. بنابراین آتنی ها به لئوستن امر کردند این عنصر را خدمت خودش اجیر کند، زیرا می پنداشتند که آتنی با نیر<sup>۱</sup> چون لئوستن را حقیر می شمارد، اعتنائی باین اقدام او نخواهند کرد و آتنیها فرصت خواهند یافت، تجهیزات دیگر برای جنگ بکنند. لئوستن چنین کرد و رئیس سیدهایانی شد که مجرب و ورزیده بودند، زیرا در آسیا جنگهای بسیار کرده بودند، این کارها در موقعی میشد، که هنوز در یونان از مرگ اسکندر درست مطلع نبودند. ولی بزودی اشخاصی از ایتالیا وارد شده خبر دادند، که بچشم خودشان فوت اسکندر را دیدند. پس از آن آتن اعلان جنگ داد و لئوستن به اتولی رفته مردم را با خود همراه کرد و هفت هزار نفر سپاهی از آنها گرفت. بعد لوکریان<sup>۲</sup> و فوسیدیان<sup>۳</sup> را دعوت کرد، با او همدستان شوند، تا از قید مقدونیهها برهند.

در آتن اشخاصی، که دارائی داشتند بر ضد این جنگ بودند و صلح را ترجیح میدادند، ولی اشخاصی، که چیزی نداشتند، هنگامه طلب و ماجرا جو بودند، با نطق های پر حرارت مردم را بجهنگ تحریک میکردند. نفع این نوع اشخاص در جنگ بود، زیرا در موقع جنگ جیره و مواجیبی بآنها میرسید و چنانکه دیودور گوید: «فیلیپ دوم مقدونی روزی راجع باین نوع اشخاص گفت: «برای آنها جنگ صلح است و صلح جنگ». بالاخره بواسطه زیادی عدّه این اشخاص طرفداران صلح در اقلیت ماندند و حکمی بدین مضمون صادر شد (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۱۰). «مردم آتن تمام یونانیها را دعوت خواهند کرد، که برای آزادی جنگ کنند، شهرها از ساخلوهای خارجی خلاصی خواهند یافت، بحرّیه ای از چهل تری رم

۱ - Léosthène. ۲ - Locriens. ۳ - Phocidiens.

و دوست قرارم. باید تجهیز گردد، تمامی آنتیها باید فاسن \* ۴ سالگی در نظام خدمت کنند، از ده طایفه آتنی سه طایفه باید برای حفاظت آتیک بمانند و هفت طایفه دیگر برای خدمت در خارج خاک آتن حاضر شوند، رسولانی باید بشهرهای یونان رفته اعلام دارند، که اگر آتنیها در ازمنه سابق برای احترام یونان، وطن مشترک همه یونانیها، باخارجیها، که میخواستند یونان را برده کنند، جنگیدند، اکنون حاضرند برای نجات یونانیان تمام هستی، ثروت و بحریه خودشان را بخطر اندازند. این فرمان امضاء شد، ولی یونانیهای متنور نسبت باوضع بدین بوده می گفتند، که این جنگ برای نام آنتیها خوب است، ولی برای منافع آنها مضر. بعقیده آنها موقع چنین جنگی نرسیده بود، زیرا آتن میباشد بالشکری طرف شود، که عذوائی زیاد بود و مغلوب نشدنی بنظر میآمد. در این وقت وضع اسف ناک تب و بیچارگی قبیله ها هم در نظر آنها محشم میشد. باوجود این رسولان آتن بسایر جاهای یونان رفته شهرها و مردمان بسیار را باخودشان همراه کردند. در نتیجه یونانیها سه قسمت شدند: یک قسمت طرفدار آنتیها گردید، قسمت دیگر متحد مقدونیه و بخش سوم بی طرف ماند، ولی متحدین آنتیها بیشتر بودند و بعلاوه قسمت بزرگ تر اکیها و ایلیریها از بغضی، که نسبت بمقدونیهها داشتند، طرفدار آتن گردیدند.

جدالها آنتیها کمکی، که عبارت از پنجهزار پیاده نظام ملی و پانصد سوار و دو هزار سپاهی اجیر بود، برای لئوستن فرستادند و او حرکت کرده داخل یب اسی شد. مردم این ولایت طرفدار مقدونیهها بودند، زیرا اسکندر پس از خراب کردن تب قسمتی از اراضی این شهر بدبخت را بآنها داده بود و یب اسیان میرسیدند، که در صورت فتح آتن، این اراضی را از آنها پس بگیرند. لئوستن با یب اسیان جنگیده آنها را در هم شکست و بعد با سرعت خود را به تنگ ترموپیل رسانیده آنرا اشغال کرد و در اینجا منتظر مقدونیهها شد. اما آنتیباتر، که اسکندر او را در مقدونیه برای کارهای اروپا گذارده بود، همیشه

۱ - Tetrarèmes (کنیهای جنگی، که چهارصف یا روزن داشت و در چهار صبه جایگرفتند، بعکس تریزه که دارای سه صبه بود).

خبر فوت اسکندر و تقسیم ایالات را شنید، فوراً کس نزد کراتر، که در کیلیکیه بود فرستاده خواست، که او زودتر با قشون امدادی بمقدونیه برود، در همانوقت از فیلو تاس، که والی فریگیه سفلی شده بود، کمک طلبید و یکی از دختران خود را باو داد. بعد از قشونی در سیپ پاس برای حفظ مقدونیه گذارده خود برای جنگ با آتنیها و متحدین آنها با سیزده هزار پیاده و شصت سوار حرکت کرد. جهت کمی عده مقدونیهها از اینجا بود، که اسکندر همواره قشون تازه نفس از مقدونیه می طلبید و این مملکت توانائی دادن قوه بیشتری را دیگر نداشت. او داخل تسالی شد و قوه بحرّیه هم، که مرکب از یکصد و ده تری رم بود، با او حرکت میکرد. این کشتی ها در زمان اسکندر مأمور شده بودند، که خزانه های بارس را بمقدونیه حمل کنند. تسالی ها، که در ابتدا طرفدار مقدونیهها بودند، بعد باغوای آتنیها خواستند برای آزادی یونان بجنگند و سواره نظام خودشان را بکمک آتنیها فرستادند. پس از آن جدالی روی داد و یونانیها فتح کردند، توضیح آنکه آن تی باتر شکست خورد و چون راه فرار بمقدونیه نداشت، شهر لامیا<sup>۲</sup> پناه برد. در آنجا او قشون شکست خورده را جمع کرد و بتدارک آذوقه و اسلحه و غیره پرداخت، در این انتظار، که از آسیا کمکی برسد و دوباره جنگ را شروع کند، ولی در این احوال یثوستن خود را به لامیا رسانیده شهر را محاصره کرد. پورشهای آتنیها و دفاع مقدونیهها بطول انجامید و بالاخره سردار آتنی، چون دبد شهر محکم است، در این صدد بر آمد، که با قحطی و گرسنگی مقدونیهها را بتسام شدن مجبور دارد. با این مقصود خندق عرض دود شهر کند و ارتباط محصورین را با خارج برسد. بر اثر این کار مقدونی ها در وضعی بسیار سخت واقع شدند و نزدیک بود شهر تسلیم گردد، ولی در انوقت قضیه ای روی داد، که مقدونیهها از ناس بیرون آمدند، در جنگی، که آن تی باتر با محاصرین میکرد سنگی سر سردار آتنی آمد و او بیهوش افتاد. بعد از او بر دویدند و بعد از سردر گذشت، آتنیها

1 - Sipont.

۲ - Lamia در جنوب تسالی در شمار حایح لامیاک واقع بود.

افتخارات زیاد برای او قائل شدند و بعد آن تی فیل نامی را، که در فن سوق الجیشی بسیار ماهر بود، سردار قشون کردند.

در این احوال یونانیها خبر رسید، که لئوناتوس با قشون زیادی بکمک مقدونیها می آید و بر اثر آن، آن تی فیل محاصره را ترک کرده با استقبال سردار مقدونی شناخت، تا قبل از بیوستن دو لشکر مقدونی یکدیگر کار مقدونیها را بسازد. قشون یونانی در این وقت عِدات بود از بیست هزار نفر پیاده و سه هزار و پانصد سوار، زیرا بعضی مردم یونانی موقتاً بخانه هایشان رفته بودند. پس از آن جنگی روی داد، که بواسطه شجاعت تسالیها و مهارت مین سردار تسالی یونانیها غلبه کردند و لئوناتوس از زیادی زخمی، که برداشته بود مرد. روز دیگر آن تی فیل بازر در رسید و چون دید، که قشون لئوناتوس شکست خورده و عده یونانیها پیشتر است، جرئت نکرد جنگ کند و محل را تخلیه کرده بجایهای دشوار و سخت رفت و مواقع دیگری گرفت. مقدونیها، با وجود شکست های خود در خشکی، در دریا تسلط داشتند و آنتیها برای اضمحلال قوای دریائی مقدونی ۱۷۰ کشتی مهیا کرده بودند ولی، چون مقدونیها ۲۴۰ کشتی داشتند، در جنگ دریائی غلبه یافتند و کشتی های زیاد یونانی تلف گردید. پس از آن کراتر، که در کیلیکیه بود، بطرف اروپا حرکت کرد. او شش هزار نفر با خود داشت و چنانکه دودور گوید، این عده باقیمانده قشونی بود، که اسکندر با آسیا برده بود. او در راه چهار هزار پیاده و هزار نفر کماندار و فلاخن دار باریسی و بانزده هزار سوار بقشون خود افزود و بعد بمقدونیه درآمد بکمک آن تی فیل رفت. قشون مقدونیه در این وقت از حیث عده بچهل هزار پده سنگین اسلحه و سه هزار فلاخن دار و پنج هزار سوار رسید، ولی قوه یونانیها پس از ۳۰ هزار پیاده و سه هزار و پانصد سوار نبود، زیرا متحدین زیادی بخنه های خودشان برگشته یا از اردو خارج شده بودند. آن تی فیل جنگ را شروع کرد و یونانیها، که در انتظار مراجعت یونانیهای دیگر بودند، در ابتداء از جنگ احراز کردند، ولی بعد، که مجبور گشتند جنگ کنند، سواره نظام خودشان را بکار انداخته برتری یافتند. آن تی فیل چون بهره مندی سواره نظام یونانی را دید بساده نگاه

۱ - Antipile.

کثیر العده خود را بجان پیاده نظام یونانی انداخت و آنها کشتاری زیاد کردند. در نتیجه یونانیها، بی اینکه صفوف خودشان را بهمزنند، عقب نشسته مواقع محکمتری گرفتند و سواره نظام، چون عقب نشینی پیاده نظام را دید، نیز عقب نشسته بآن پیوست. از این زمان برتری با مقدونیها شد و یونانیها در نتیجه مشورت، رسولانی نزد آن تی پاتر برای مذاکره صلح فرستادند، ولی آن تی پاتر جواب داد، که باید هر شهر جدا گانه رسولانی بفرستند و او حاضر نخواهد بود، با تمام یونانیها متفقاً صلح کند. بعد، چون دید، که یونانیها این پیشنهاد را نمی پذیرند، شهرهای تسالی برداشته يك بيك آنها را اشغال کرد و شهرها از راه اضطرار انفراداً با او صلح کردند. بعد سایر یونانیها هم چنین کردند، عهد صلح زود بسته شد و آنتیها و اتولیان تنها ماندند.

مذاکرات صلح آن تی پاتر، پس از اینکه متحدین آتن را از آن جدا کرد، تمام قوای خود را بر ضد آنتیها بکار برد و چون آنها دیدند، که بواسطه کمی عده نمیتوانند با مقدونیها طرف شوند، قرار دادند، رسولانی فرستاده صلح کنند. در این وقت دما<sup>۱</sup> آتنی را سفارت انتخاب کردند، ولی او، چون سه دفعه در ازای نقض قوانین محکوم گشته و بدنام بود، از پذیرفتن این مأموریت امتناع ورزید. بالاخره مرده آتن رفع این تنگ را از او کرده او را با فوسیون<sup>۲</sup> و چند تن دیگر سفارت نزد آن تی پاتر فرستادند. سردار مقدونی گفت، داخل مذاکره نخواهد شد، مگر آنکه آتنیها بلا شرط تسلیم شوند. جهت این بود، که پس از محصور شدن مقدونیها در لامپدا<sup>۳</sup>، آنتیها در جواب پیشنهاد صلح همین جواب را داده بودند. بالاخره آنتیها مجبور شدند، که بلا شرط کاملاً مطیع شوند.

بر اثر صلح، آن تی پاتر تغییری در وضع آتن و مال و ثروت اهالی نداد، ولی طرز حکومت را تغییر داد. آتن تا حال حکومت ملی داشت، ولی آن تی پاتر در این وقت مقرر داشت، که فقط اشخاصی میتوانند رأی بدهند و در امور دولتی شرکت کنند، که اموالی با ارزش دو هزار درهم دارا باشند. بدین ترتیب اشخاص زیادی، که بر حرارت

۱ - Démade.

۲ - Phocion.

و بقول دیودور آشوب طلب بودند، در کنار ماندند. عدّه اشخاصیکه این مبلغ را دارا بودند به ۹ هزار میرسید. اینها را آن تی پاتر صاحبان شهر آتن نامید و قرار شد، که اینها امور خودشان را موافق قانون سلن<sup>۱</sup> اداره کنند. بعد از زمین های زیاد در تراکیه بآنها داد و تقریباً بیست و دو هزار نفر مهاجرت کرده در آن صفاحه برقرار شدند و مقدونیها ساخلوی در آتن بسر داری مهنیلوس<sup>۲</sup> گذاردند (۳۲۳ ق.م.). دیودور گوید، که رفتار آن تی پاتر با سایر یونانیها هم معتدل بود. راجع به سائس بر دیگاس قرار داد، که شهر و زمینها از آن اهالی باشد و آنها بیکه از جزیره مزبور ۳ سال قبل تبعید شده بودند، با وطنشان برگردند (کتاب ۱۸، بند ۱۸). چون در باب سلن ذکر شد مقتضی است بگوئیم، که او قانونگذار آتنی و یکی از هفت حکیم یونان بشمار میرفت. مدت زندگانی او را از ۶۵۰ تا ۵۵۸ ق.م. نوشته اند. او روح ملت آتنها را تقویت و بار فقر را بر فقراء سبک تر کرد، زیرا بک قانون اساسی به آتن داد، که بیشتر حکومت ملی را تأبید میکرد و بر اثر آن هم آهنگی بین سکنه شهر ایجاد میشد. بعدها اسم او را بمعنای حکیم و قانونگذار استعمال میکردند.

نوشته های ابن مورخ موافق روایت دیودور است، لکن اینکه روایت ژوستن گوید، که این جنگ در زمان حیات اسکندر شروع شده بود، اسکندر خیال داشت خود بشخصه بیونان رفته آتنها را تنبیه کند و با این مقصود امر کرده بود، هزار کشتی برای این جنگ آماده سازند. تفاوت دیگر این است، که اسکندر میخواست از تبعید شدگان آنها بیکه برخلاف قانون و از نصر خصوصی تبعید شده بودند، با وطنشان برگردند. موافق روایت ژوستن به ژوستن در موقع محاصره تری از درون شهر اصابت کرد و از آن کشته شد و باز مورخ مذکور گوید، که آن تی پاتر از کشته شدن لئوناتوس شد گردید، زیرا او را رقیب خود میداشت.

۱ - Solon.

۲ - Ménillus.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

گشته شدن او رقیبش از میان رفت و لشکرش برای آن‌تی باتر ماند ( کتاب ۱۳ ، بند ۵ ) . روایت ژوستین ناقص است ، زیرا شرح شورش بونانیان را بگشته شدن لئوناتوس ختم کرده .

کاپادوکیه در زمان اسکندر جزء دولت او بشمار نمی‌رفت ، زیرا جنگ با کاپادوکیه<sup>۱</sup> در اینجا آریارات<sup>۱</sup> نام ناریسی سر - اطاعت پیش نیاورد و چون اسکندر ، پاداشتن دشمنی نیرومند مانند داریوش سوم ، نمی‌وانست باینطور دشمنان بردارد ، متعرض آریارات<sup>۲</sup> نگشت و او از فرصت استفاده کرده مقام خود را محکم ساخت . بعد ، پس از اینکه قشونی از بومیها و خارجیها بعهده سی هزار پیاده و نازده هزار سوار بیاراست ، خود را بادشاه خواند و حاضر ند ، که بامقدونیها جنگ کند . بنابراین بردیگاس بعد از فوت اسکندر و منازعات داخلی ، زمانیکه شورش یونان قوت داشت ، آریاره - فیلیپ را بر داشته با قسطن نادساهی بقصد جنگ با آریارات<sup>۱</sup> بیرون رفت . پس از آن جنگی بین فریقین در گرفت و در آن چهار هزار نفر از قسطن کاپادوکی تلف و بیچهار نفر اسیر شدند و خود آریارات<sup>۱</sup> هم گرفتار گردید . بردیگاس بقول دیو دور ( کتاب ۱۸ ، بند ۱۶ ) آریارات<sup>۱</sup> و خانواده او را بطور فضیحت آوری بصلب کسبند ، ولی سایر مغلوبین را بخشید و پس از آن این ایالات را به او من کاردیائی<sup>۲</sup> منسی اسکندر ، چنانکه در مجلس مشورت در پال مقرر گردیده بود ، مفوض داشت ( ۳۲۳ و ۳۰۰ ) .

شرح مذکور مفاد نوشته های دیو دور است ، ولی ژوستین ، اگر چه قصاید این جنگ را باختصار بر گذار کرده ، با وجود این خبری را ذکر کرده ، که در کتاب ۱۸ دیو دور نیست . او گوید بردیگاس از جنگ با آریارات<sup>۱</sup> پادشاه کاپادوکیه و فتح خود نتیجه ای جز مخاطرات و جراحت ها نبرد ، زیرا خارجی ها ( یعنی ناریسیها ) چون از اردویشان رانده شدند ، بشهر برگشته سر اطفال و زنانشان را بر بدند ، شهر و اموال خود را آتش زدند و بعد ، برای اینکه برای دشمن جز آثار

۱ - Ariarathès

۲ - Eumène de Cardia.



خریق چیزی باقی نگذارند، بندگانشان را در آتش انداختند و خودشان هم در آتش رفته سوختند (کتاب ۱۳، بند ۶).

جنگ با پی سیدیان پس از آن بردگاس بطرف پی سیدیه رفت، تا دو شهری را، که یاغی شده بودند، مجازات کند. اهالی این شهر را لاراندبان و ابسوربان<sup>۱</sup> مینامدند. اینها در زمان اسکندر، بالاکروس<sup>۲</sup> یسرنیکانور<sup>۳</sup> را، که فرمانده قشون و والی این ایالت بود کشته بودند. بردگاس شهر لاراندبان را گرفته تمام مردان کارآمد را از دم شمشیر گذراند، سایرین را بجزانده گذاشته فروخت و شهرها را از بیخ و بن برانداخت. شهر ابسوریان محکم بود و مقدمات آنرا محاصره کردند. دو روز جنگهای سخت شد و چون مقدمات آنها تلفات زیاد داده بهره مندی نیافتند و از طرف دیگر میدانستند، که آلات حرب در شهر زیاد است، میخواستند شهر را رها کرده بروند، ولی روز موافقت مدافعین زیاد شد و قحطی آذوقه در میان آنها افتاد.

در این احوال اهالی شهر تصمیم گرفتند، که بمیرند و آزادی خودشان را از دست ندهند، بخصوص، که بقیه داشتند، مقدمات آنها امان نخواهند داد. در نتیجه این تصمیم، چون شب در رسید، زنان و اطفال را در خانه ای جمع کرده آنرا آتش زدند. بعد همینکه آتش شعله کشد اموالشان را هم در آتش افکندند تا برای دشمن چیزی باقی نماند. بردگاس از این قضیه در حیرت شد و خواست داخل شهر شود، ولی مدافعین مانع شده عدای زیاد از مقدماتها کنند. این دفعه بر حیرت او افزود، زیرا نمیتوانست بفهمد، که چرا ابسوربان شهر را دفع میکنند و حال آنکه زنان و اطفال خودشان را زیر خاکسترها دفن کرده اند. بعد بردگاس و مقدماتها قدری از شهر دور شدند و مدافعین همین که فرصت یافتند شبان خودشان را نیز در آتش افکندند، سایرین در زیر خرابه های خانه هایشان مدفون گشتند. روز دیگر بردگاس شهر ای سکنه را سره زبان خود برای غارت داد و آب

<sup>۱</sup> - L'auréolus, Isauriens

<sup>۲</sup> - Balacrus.

<sup>۳</sup> - Nicanor

طلا و نقره زیاد در شهر یافتند، زیرا این شهر از شهرهای ثروتمند این صفحه بود (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۲۲).

این قضیه شباهت کامل بنوشته های ژوستن در باب سپاهیان آریارات دارد و معلوم نیست، که کدام یک از دو مورخ مذکور در باب نسبت دادن این قضیه بمحلی اشتباه کرده. چون دیودور بزمان واقعه از ژوستن نزدیک تر است باید روایت او صحیح تر باشد.

۱. قصه هارپالوس<sup>۲</sup> بالاتر، در صفحه ۱۸۸۲ ذکر شده. پس از تسخیر سیرن<sup>۳</sup> اینکه تمبرون<sup>۴</sup> او را کشت و کشتی هایش را ضبط کرد، با سرانازان داوطلب بطرف سیرن رفت و در اینجا جنگهایی با سیرنیها و اهالی برقه کرد. مقصود او این بود که این قسمت افریقا را بتصرف در آورده در این جا حکومت کند. اهالی سیرن و برقه مقاومت کردند و فتح و عدم بهره مندی بنوبت از طرفی بطرفی سیرن میکرد، تا آنکه بطلمیوس، که والی مصر گردیده بود، وارد شده لشکر و بحربه قوی بطرف سیرن فرستاد. در نتیجه تمبرون گرفتار شد و سیرن تسخیر گردید. دیودور گوید از این زمان سیرن استقلال خود را از دست داده مطیع بطلمیوس گردید (کتاب ۱۸، بند ۲۱). از این عبارت روشن است، که در زمان اسکندر سیرن و برقه جزو ممالک او بشمار نمی رفتند.

مورخ مذکور بطلمیوس را پادشاه میخواند، ولی معلوم است، که اشتباه کرده زیرا در این زمان او والی مصر بود و هنوز خود را پادشاه نمیدانست (۳۲۳ ق. م.).

از آنچه تا اینجا راجع بقضایا گفته شد، روشن است، که بعضی قسمت های آسیای صغیر و شمال و شرق افریقا و نیز یونانیها

تذکر

و اهالی تراکته و ایلیریه از حکومت مقدونیها راضی نبوده اند و نیز روشن است، که کانا دوکته و قسمت شمال شرقی آسیای صغیر و ارمنستان و قفقازیه جزء دولت اسکندر بشمار نمی رفتند.

۱ - Cyrène.

۲ - Harpalus.

۳ - Thimbron

## جاشینان اسکندر

حمل نعش

اسکندر

بالا تر گفته شد، که آریده - فیلیپ، برادر پدري اسکندر، در مجلس مشورت رجال و سرداران مقدونی مأمور گردید، تدارک حمل نعش او را دیده جنازه را بمصر ببرد. دیودور گوید (کتاب ۱۸،

بند ۲۷): حمل نعش اسکندر و دفن آن، چه از حیث مخارج گزاف و چه از جهت تشریفات و دیدیه وطن‌نشنه، در زمان خود جالب توجه خاصی گردید: اولاً تابوتی ساختند، که آن را از زر ورقه شده پوشیدند و درون آن را از عطر یات‌گوناگون آبنامتند. این تابوت سربویشی داشت از طلا، که بر آن پارچه‌های زربفت گسترده و روی آن اسلحه اسکندر را گذارده بودند. بعد گردونه‌ای ساختند، تا تابوت را در آن جا دهند. بالای این گردونه از زر طاقی زده بودند، که بخاتم کاری‌ها از اوراقی از طلا بشکل فاس ماهی مزین بود. زیر این طاق اورنگی از طلا جا داده بودند و چهار برده نقاشی اسکندر را مینمود، که بر تختی قرار گرفته و چو گاو سلعنت را بدست دارد و ملتزمین نظم می‌او در اطرافش جا گرفته‌اند. در درجه اول مقدونیها بودند و بعد از آن‌ها پارسیها و بس از یار سبها فیلیپی هندی با فیل بانان و کشتی‌های جنگی و غیره. در این جا مجسمه فتح و علائم پیروزی را نیز با اشکال مختلف نموده بودند. گردونه بوسیله اسبایی به ۶۴ قاطر بر زور و تند رو بسته بود. هر کدام از قاطرها تاجی از زر بر سر داشت و از دو طرف فکین آنها زنگی از طلا آویزان بود، گردن قاطر را با طوق‌هایی، مرصع بسنگ‌های قیمتی، زینت داده بودند. در ناک گردونه رشته‌ای دارای زنگ‌های بزرگ بود و زنگ‌ها را با این مقصود آویخته بودند، که در موقع حرکت جنازه مرده حول و حوش را آگاه دارد.

مردمان گوناگون برای تماشاى این کبکبه بشهرهائی، که در سر راه بود، مریختند، مسافرین و صنعتگران و سربازان زیاد از عقب این دیدیه روانه بودند، آریده، که تقریباً دو سال برای حرکت دادن جنازه صرف وقت کرد، از بابل بصرف مصر رفت و بمصر رسید برای مراسم تشریفات با فشونش بست، بس کبکبه بصرف سوریه

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

حرکت کرد. او احترامات فوق العاده بجا آورد و صلاح دانست، که نعش را بمعبده آمون ببرند. بد آنرا در شهری که اسکندر بنا کرده و در این زمان تقریباً معروفترین شهر دنیا بود، دفن کنند. او معبدی در این شهر ساخت، که از حیث زیبایی و عظمت شایان آن بود، که جد اسکندر را بپذیرد.

بعد دبو دور تمجیدی زیاد از بطلمیوس میکند و گوید، که خدایان و مردم، حق شناسی او را نسبت به اسکندر قدر دانستند و پادشاه او را دادند (یعنی مقصودش، که سلطنت مصر بود رسید. م. م.).

## فصل دوم - در افتادن سرداران اسکندر با یکدیگر

### نیابت سلطنت آن تی پاتر

#### مبحث اول - مخاصمه آن تی پاتر و کراتر با پردیکاس

مقدمه پس از اینکه بردیکاس بر دشمنان خود غالب آمد، دو زن گرفت، یکی از آنها نیکه، دختر آن تی پاتر بود و دیگری کلئوپاتر<sup>۱</sup> خواهر ننی اسکندر. شرح این قضیه چنین است: زمانیکه بردیکاس اقداری نداشت، خواست بد آن تی پاتر نزدیک شود و دختر او را خواستگاری کرد. بعد، وقتیکه با اقدار رسید، خواست تخت مقدونیه را صاحب شود و با این نقشه لازم دید، تا خانواده سلطنت وصات کند، ولی، چون می رسید، که آن تی پاتر بی بنفشه او برد، صلاح خود را در این دانست، که هر دو دختر را بگیرد و گرفت. بر اثر این رفتار، آن تی گون، که یکی از سرداران قوی لشکر مقدونی بود، بنفشه بردیکاس بی برد و بردیکاس از این زمان دشمن خوبی آن تی گون گردیده خواست با دسائس او را نابود کند. آن تی گون، از آنجا، که سرداری بود محتاط و جسور، دشمنی خود را با بردیکاس آشکار ساخت و بعد در همان حرکت کرده نزد آن تی پاتر، که در

۱ - Nicée.

۲ - Cléopâtre.

## جاشینان اسکندر

یونان بمعیت کراتر با مردم اتولیان می جنگید، رفت و نقشه بردیگاس را افشاء کرده گفت، که اگر آن تی باتر بمقصود خود برسد، شما و کراتر را نابود خواهد ساخت. آنها، همبنکه این بشنیدند، صلاح را در این دیدند، که با مردم اتولیان متاز که ای منعقد دارند، تا پس از جنگ با یردیگاس دوباره بآنها پیردازند و آنها را از یونان کوچ داده در اقصی بلاد آسیا بنشانند. بنا بر این، متاز که ای انعقاد یافت و پس از آن آن تی باتر نقشه جنگ را چنین کشید، که کراتر با قشون مقدونی آسیا رفتد فرماندهی لشکر را بدست گیرد و آن تی باتر با بطلمیوس و الی مصر، که دوست او بود، اتحادی منعقد داشته بیردیگاس بجنگد (۳۲۳ ق. م). وقتیکه این خبر به یردیگاس رسید، سرداران لشکر را جمع کرده بمشورت پرداخت، که چه باید بکنند و پس از آن قشونی به او<sup>۱</sup> من، منشی سابق اسکندر، داده او را مأمور کرد، بطرف هلس بونت (داردانیل) رفته مانع از عبور دشمن به آسیا شود و خودش به بطلمیوس و الی مصر بپردازد (دیو دور، کتاب ۱۸، بند ۲۵).

جنگ او<sup>۱</sup> من  
با کراتر

یردیگاس و دیگرانی که او پ توام<sup>۲</sup>، اینها دستور داشتند، که تابع نصرت او<sup>۱</sup> من باشند، زیرا او در عملیات نظامی هترومند بشمار می آمد و وفاداریش بمحاک تجربه رسیده بود. پس از ورود به هلس بونت او<sup>۱</sup> من چ هنی خالی قشون خود را ترک کرد و اسب های زود از محلها گرفت. با وجود این آن تی باتر و کراتر توانستند، قشون اروپائی مقدونیه را آسیا عبور دهند. در این احوال به او پ توام، که سر کرده عدده زنادی از مقدونیه بود، در نهان با آن تی باتر داخل مذا کره شده دامهائی برای او<sup>۱</sup> من گسرد و بر اثر کشف این خنات مجبور گشت با او<sup>۱</sup> من جنگ کند. نتیجه جدال چنین بود، که تقریباً تمام قشون یردیگاس کشته شد و نزدیک بود خود او هم بقتل برسد.

۱ - Alcetas.      ۲ - Néoptolème.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

پس از آن باقی مقدونیهای نه اوپ توام بطرف او من رفتند ، کمکی هم باور رسید و در نتیجه نه اوپ توام فرار کرده با سیصد نفر سوار نزد آن تی پاتر رفت . بعد آن تی پاتر ، بنا بر نتیجه مشورت با سرداران خود ، مصمم گردید ، که قشونش را دو قسمت کند . قسمتی با خود او بطرف کیلیکیه برای جنگ با پردیکاس رود و قسمت دیگر بسرداری کراتر با او من بجنگد و پس از غلبه بر او بطرف کیلیکیه حرکت کرده بقشون آن تی پاتر ملحق گردد ، زیرا سرداران آن تی پاتر تصور میکردند ، که پس از بهیم ییوستان لشکر آن تی پاتر و بطلمیوس بر لشکرهای پادشاهی یعنی لشکر هائی ، که در تحت فرماندهی پردیکاس بودند ، از حیث عده برتری خواهند داشت . بر اثر این خبر ، او من در تهیه جنگ شد و چون میدانست ، که سربازان او ، که از اقوام مختلف بودند ، نخواهند توانست در مقابل فالانژهای مقدونی آن تی پاتر با فسادند ، توجه خود را بسواره - نظام معطوف داشت و پس از آن بجنگ با کراتر شتافت . قوه طرفین چنین بود : کراتر بیست هزار پیاده داشت ، که غالباً مقدونیهای کار آزموده بودند و دو هزار سوار . او من بیست هزار سرباز ، که از اقوام مختلف بودند ، و پنج هزار سوار ، ولی تمامی امیدوارش بسواره نظام بود . کراتر برای تشویق لشکر بان خود نطق مپیچی کرده بآنها گفت ، که در صورت فتح تمام دارائی دشمن را میتوانند غارت کنند . پس از آن او حمله را شروع کرد و شجاعتها نمود ، ولی در حین گرو درازی اسپس اغزید و بزمین افتاد و چون سواره نظام او با سرعت حرکت میکرد ، زیر سم ستوران مانده لگد مال و تلف شد . این مانع دل دشمن را قوی کرد و سواره - نظام او من سخت حمله برده در جناح راست سپاه کراتر کشتاری زیاد کرد و بالاخره این قسمت سپاه کراتر بطرف پیاده نظام عقب نشست . چنین بود نتیجه در جناح راست سپاه کراتر ، ولی در جناح چپ آن ، که بسرداری نه اوپ توام بود ، جدال با خود او من شروع گردید . طرفین مدت اندازه حرارت شد و گر حمله کرد و جنگی سخت در گرفت . بعد هر دو سردار نغدیری گره کار زار شدند ، که رمام اسبشان را زها کرده بجدا تن تن برداختند . در این وقت اسبها ، که بی مدبر مانده بودند ، سوارهای خودشان را بزمین زدند .

## جاشینان اسکندر

نه اوپ تولم و او من از شدت درد و نیز از سنگینی اسلحه‌شان مدتی نمیتوانستند حرکت کنند، ولی باز او من زودتر برخاسته ضربتی بساق پای نه اوپ تولم وارد کرد و او با وجود این زخم باز حمت زیاد برانو در آمده سه زخم بهازو وران او من زد. چون این زخم‌کاری نبود او من، با وجود خون و آفری، که از او میرفت، خود را بد نه اوپ تولم رسانیده با ضربتی که بگلولی او وارد آورد کارش را بساخت. پس از کشته شدن نه اوپ تولم، خبر آن دل سپاهیان او را ضعیف ساخت، اینها فرار کردند و بعد فرار تمام سپاه آن‌تی باتر سرایت کرد اما او من بهمین بهره‌مندی فناعت و ورزیده و نعش کراتر و نه اوپ تولم را بدست آورده، امر کرد شیپور باز گشت ندمند. پس از آن او با فالانز مقدونیهها داخل مذا کرده شد، که تسلیم شوند و آنها با شرابعی پذیرفتند، ولی پس از آنکه آذوقه و آفر یافته رفع خستگی کردند، برخلاف قولی، که داده بودند، حرکت آمدند، تا خودشان را به آن‌تی باتر برسانند. در ابتداء او من میخواست آنها را تعقیب و مجازات کند، ولی بعد بواسطه ترسی، که از سجاعت آنان داشت و نیز از خستگی جراحی هائی، که برداشته بود، از این خیال منصرف گشت و آن‌تی باتر باقیمانده قشون خود را برداشته بطرف کیلیکته روانه شد تا بموقع بکامک بطاهوس برسد (دودور، کتاب ۱۸، بند ۲۹ - ۳۳).

چنانکه بالاتر گذشت، در دنگاس بر حسب تصمیم مجلس مشورت  
 جنگ پردیکاس  
 عازم گردید خودش بجنگ باطلماوس برود. او لشکر هی  
 باطلماوس  
 ددساهی را بطرف کیلیکته حرکت داده، دودادشاه مقدونی

در رأس آن قرار گرفت. از دودادشاه مزبور یکی آرتدده - فلیپ برادر اسکندر متوفی بود، که در این زمان فلیپس مینامدند و دیگری سر اسکندر، که از رگسانه زاده بود و نیز اسکندر ناه داشت (بترتیب تاریخ اسکندر چهارم). روشن است، که تا نتیجه جنگ او من با کراتر معلوم نبود، پردنگاس نمیتوانست جدا در صدر فتن مصر باشد، زیرا از پشت سر خود اطمینان نداشت، ولی پس از بهره‌مندی او من این اطمینان حاصل شد، او با عجله عازم مصر گردید و پس از ورود بمحلی، که در

## کتاب سوم .. دوره مقدونی و یونانی

نزدیکی نیل بود، معسکر خود را بمسافت کمی از باوز زد. بعد از خواست ترعه‌های را پاک کند، ولی در این احوال رود نیل طغیان کرده کارهای او را خراب کرد و بر اثر خشونت پردیگاس و این عدم بهره مندی، بعضی سر کرده‌ها و رؤساء، که از او ناراضی بودند، خدمت او را رها کرده نزد بطلمیوس رفتند. در این احوال پردیگاس صاحب‌منصبان خود را جمع و با وعده‌های زیاد آنها را رو بخود کرد و بعد، بی اینکه بگوید مقصد او کجا است، حرکت کرده با سرعت خود را بنزدیکی محلی موسوم بدیوار (قلعه) شیزان در کنار نیل رسانید. در طلوعه آفتاب عبور از رود مر اور شروع شد؛ فیلها بشایش لشکر حرکت میکردند، بعد پیاده نظام و کسانیکه حامل آلات قلعه‌گیری بودند و در آخر سواره نظام زنده. هنوز این لشکر نصف رود را نپیموده بود، که بطلمیوس بکمک قلعه‌دار رسید و نجاتهای او باعث شد، که فیلها زخم برداشته و فاقد فیل با انسان گردیده توانستند کاری کنند. در اینوقت که کسی بدیوار رسید و حمله او شدیدتر گشت. طرفین با نهایت ابرام جنگیدند و در آن زمان زیاد بود. موقع بطلمیوس بهتر بود، ولی از حیث عده پردیگاس برتری داشت. وقتی که روز باخر رسید، پردیگاس محاصره را ترک کرده بار دویس بر گشت و شبانه بطرف منفیس رفت. چون در اینجا رسید بدو قسمت شده جزیره‌ای تشکیل میکند، پردیگاس جزیره را محل امنی بنا داشته خواست بآن درآید، ولی عبور از رود مشکل بود و آب تا زیر چانه سپاهیان میآمد. در این احوال پردیگاس فیلها را در بجاوی ستون بناده نظام قرار داد، تا فشار آب را کمتر کنند و سواره نظام را از طرف راست خود گماشت، تا اگر آب رود سپاهیان پیاده نظام را ببرد، آنها را جمع کرده بساحل مقابل برسانند. صفوف مقدم سلامت بساحل رسیده بودند، که سایحه عجیبی روی داد، توضیح آنکه بسر رود عمیقتر گشت و سپاهیان در خطر بزرگ غرق شدن افتادند. دودور گوید، که جهت این سانحه از زیاد شدن آب نبود، بل از اینجا بود، که پس از گذشتن صفوف مقدم، آنها و فیلها میبایست بگذرند و آنها ماسه‌تدرود را حرکت آوردند و رود عمیقتر گشت. بهر حال در اینوقت پردیگاس



## جانشان اسکندر

در موقع بسیار بدی واقع شد و چون نمیتوانست با عده کمی که از رود گذشته بودند، بادشمن بجنگد، فرمان بازگشت داد و بجز اشخاصی که میتوانستند بشمار برگردند، باقیمانده قشون او غرق شدند با طعمه جانوران نیل گردیدند (منعوم بزججه های نیل است). این قضیه باعث نا رضامندی شدید سپاه از بردیکاس گردید، بخصوص، که بطلمیوس برای جذب قلوب سپاهیان بردیکاس، امر کرد چند مردگانرا جمع کرده موافق عادات مقدونی بسوزند و استخوان های آنها را برای اقربایشان فرستاد. این اقدام بطلمیوس بر شدت نا رضامندی از بردیکاس افزود و همینکه شب در رسید، صدای ناله و ضجه در ار دو بلند شد؛ هزار نفر طعمه جانوران شده بودند و بی اندک نتیجه ای فاقد زندگانی. بالاخره شکایتها بشورخربدل گردید و سران سپاه جمع شده تقصیرات را بر بردیکاس وارد کردند و بعد صد نفر از سران سپاه بریاست سی تون<sup>۱</sup>، که یکی از سرداران نامی اسکندر بود، نور بدند. پس از آن، بر اثر توطئه، چند نفر سوار داخل چادر بردیکاس شده او را کشتند (۳۲۲ ق. ه.). روز دیگر تمام سپاه در جایی جمع شدند و بطلمیوس باین مجمع آمده احترامات زیاد بمقدونیهها کرد و بعد آذوقه و افرانها داد. معلوم است که بر اثر این رفتار سران سپاه بردیکاس طرفدار او گشتند و میخواستند او را قیم هر دو پادشاه کنند، ولی چون بطلمیوس نقشه های دیگر برای خود داشت پیشنهاد کرد، که آرتبده - فلبپ و بی تون قیم های پادشاه و دو رئیس مضائق لشکرها باشند (دیودور بجای پادشاه گوید " پادشاهان " ولی معلوم نیست، که مقصود او چه بوده. زیرا وقتی، که آرتبده قیم میشد دیگر لفظ پادشاهان معنی نداشت. شاید مقصود او اسکندر و هر اکل<sup>۲</sup> دو سر اسکندر بوده. زیرا در مجلس متورث بعضی اسم هر اکل را هم برده بودند. م. م.).

پس از این واقعه خبر رسید، که مقدونیهها در کابادو کتبه فتح کرده اند، از این نبر بر قشون آن تی تار غلبه کرده و کراتر وینداوپ تولم کشته شده اند. دو دور

<sup>۱</sup> - Pylon

گوید، که اگر این خبر دو روز رود تر رسیده بود، کسی حرئت نمکورد دستش را بر پردیکاس بلند کند، ولی در این وقت بر این خبر او<sup>۱</sup> من را باشجابه هر اررؤساء نامی، که از جمله آل ستاس<sup>۲</sup> برادر پردیکاس بود، باعدم محکوم کردند و دوستان صمصی و حواهر او آتالاب<sup>۱</sup> نام را، که زن آ<sup>۲</sup> تالوس<sup>۳</sup> رئیس بحر به بود، کشتند آ<sup>۲</sup> تالوس در پردیکی بلور بود و چون خبر مرگ زن خود و بر پردیکاس را شنید، با بحر به بصور رفت و آرخ لائوس<sup>۴</sup> رئیس ساحلو این جا او را گرم ندرفته حرائن پردیکاس را، که بملع هتاصد تالان می رسد (هر نام چهار میلیون و نیم فرنگ طلا) باقلعه ناو تحویل داد آ<sup>۲</sup> آرخ لائوس در صور نماند و دوستان پردیکاس را، که از دوری او فرار کرده بودند، ندرفته نگاهداری کرد (کتاب ۱۸، بند ۳۳ - ۳۴)

در این حاصصی اسب سهرائیم، که نامصی در آخر این حکایت در نوشته دودور دنده مشود در امداء او گفت، که چون خبر بهره مندی او<sup>۱</sup> من بد پردیکاس رسد، لاجرا از باره مصر شد و در آخر گوید، که اگر خبر فتح او<sup>۱</sup> من دو روز رود تر رسیده بود، کسی حرئت نمکورد پردیکاس را نکشد

## مبحث دوم - نیابت سلطنت آن تی پاتر - تقسیم ثانوی ایالات

نیابت سلطنت پس از خصائلی که ذکر شد، آ<sup>۲</sup> رنده - همان وی تیون از مصر حرکت کرده بخری بارادر بود<sup>۴</sup> واقع در سور<sup>۵</sup> به علا، در آمدند آن تی پاتر در این جا اوری دس<sup>۶</sup> (معنی آدا بوسه اند) زن آ<sup>۲</sup> رنده که حواهر راده اسکندر متوفی بود، سالی دحالت نکارهای نیابت سلطنت گذارد وی تیون، چون دند، که این زن عودی در مقدونیا امه، محاسی منعقد داس و از قوم استعفا کرد پس از آن مقدونیا نیابت سلطنت را به آن تی پاتر

۱ - Atalante

۲ - Attalus

۳ - Archelaus

۴ - Triparadisiun

۵ - Euydice

دادند و او نه تری بارها در بنویه وارد شده او ری دس را، که بر صد او مشغول  
 دساس بود، گرفته توفیق کرد بر اثر این اقدام اعسالی در لشکر روی داد  
 و بالاحرحه آن تی باتر نك محاس عمومی از معدوسها تشکیل کرده مناطق ما شورش را  
 حواناسد و او ری دس را با تهدید محور ساحت راحب نسنند

تقسیم ناوی بعد، همنکه آرامس بر قرار کردند، آن تی باتر سمس ناوی  
 انالات در راحب و نسحاجین بود ۱- مصر از آن بطلمیوس  
 انالاب گردید، بر اناسمسر آنرا گرفته بود و کسی هم بسخواست او را از  
 مصر بیرون کنند ۲- سوریه به لائومدون می تی ای رسید ۳- کلیلکته به  
 فیلوکس ۴- بین المهرین و آریلت بد آمی مال ۵- شوس به آن تی-  
 گون ۶- بر او او اول کسی بود، که در درنگاس فیه کرد ۶- ارس بالاحرحه  
 به سه ست ۷- کرمان بد تل بولم ۸- ماشه بی ون ۹- رب  
 به فیلاب ۱۰- هراشور رنگ (سستان) بد ساساندر فارسی ۱۱- ناصر  
 و سعیده سناشور سولوم، که سر از فرس بود ۱۲- ناراد مراد به اکسارتس  
 بدر رکناه ۱۳- ممالک همجوار سندنه بی ون سر آرتور ۱۴- ار همد  
 قسمی، که آخر فرود هنداس بود، ده تا کس بر این نوع دساهان را  
 بملتواستند تعدر دهد ۱۵- کابادو کته به بی کابور ۱۶- ورگته ار رنگ  
 (علنا) ولکته به آن تی گون ۱۷- کار به کاساندر ۱۸- لمتد کلتوس  
 ۱۹- ورگته سفی نا هاس بوب نا آرتده آن بی گون رس اسار دسهی  
 مصنوع و مأمور گردید کا او من و آنلساس را در درنگاس را مقصه کرد  
 و برای سنا آن تی گون تواند برای خود کار کند، آن بی - آرتکاسندر سر  
 خود را، سمت فرمانده هراشور، حرو ابواجمعی او فرار داد.

س از این کارها آن بی در ناسدرس و دو ندسه (آرتده و اساندر چهاره)

- Le medon de melen	۲ Phloxene	۳ Amphimaque
Amzene	- Pecesta	۴ Tlepoleme
۵- ۶- ۱۰	Sesaron de Solum	۵- ۶- ۱۰

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

بمقدونیه برگشت ( دیودور ، کتاب ۱۸ بند ۳۹ - ۴۰ ) .

روایت آریان در زمینه نوشته های دیودور است و باید از  
 روایت آریان اینجا استنباط کرد ، که هر دو از یک منبع استفاده کرده اند ،  
 ولی اختلافی هم هست . او گوید ( جانشینان اسکندر ، بند ۳۴ ) : که شوش  
 بسهم آن تی - ژن افتاد ، بابل به سلکوس رسید و لیکیه و یام فلیته ، ولیکا اوئیته با  
 فریگه علیا به آن تی گون . دیودور و آریان گویند ، که هلس پونت به آریده  
 رسید . ظن غالب این است ، که از راه التباس آریده - فیلیپ برادر اسکندر را  
 با شخصی ( آریده اس نام ) مخلوط کرده اند .

تقسیم ثانوی ایالات ، که در این زمان روی داد ( ۳۱۹ ق . م ) بمنزله تقسیم  
 دولت اسکندر بود ، و والی هر ایالتی در واقع خود را پادشاه آن ایالت ، یاصحیح تر  
 گفته باشیم ، آن مملکت میدانست .

جنگ آن تی گون آن تی گون ، پس از اینکه فرمانده کل لشکر پادشاهی شد ،  
 مأمور گردید او من را باطاعت درآورد . او من در اینوقت  
 با او من در کاپادوکیه ، بایکی از سرداران خود پردیگاس نام ، که بر او  
 یاشی شده بود ، جنگ میکرد . در نتیجه این جنگ پردیگاس کشته شد و او من  
 سپاهیان او را بطرف خود جلب و در قشونش داخل کرده قوی گشت . با وجود  
 این آن تی گون از جنگ با او منصرف نگردیده ، در نهان بایکی از سرداران او من ،  
 که آ پولونید نام داشت ، داخل مذاکره شد و باهم قرار دادند ، که او در حین کارزار  
 فرار کند . بعد جنگی روی داد و چون آ پولونید در بحبوحه کارزار فرار کرده ،  
 نزد آن تی گون رفت ، شکستی بزرگ بقشون او من وارد آمد و هشت هزار نفر  
 تلف شد ( قابل ذکر است که آن تی گون در این جنگ سی فیل جنگی بکار برده  
 بود ) . در این احوال او من تصمیم گرفت ، بآرمستان رفته مأمنی برای خود  
 بیابد ، ولی چون دشمن در تعقیب او بود و سپاهیان او فرار کرده نزد آن تی گون

۱ - Archidæus.

میرفتند، محصور گردید، قلعه ای که (ن را) نام داشت و چنانکه پلوتارک گوید، بین کاپادوکیه و لیکائوتیه واقع بود، پناه برد. عده همراهان و دوستان او در این وقت به ۶۰۰ نفر سوار و پیاده هیرسید، و حال اینکه جنگ را با آن تی گون با بیست هزار نفر پیاده و پنج هزار نفر سوار شروع کرده بود. آن تی گون قلعه (ن را) را محاصره کرد، ولی دیری نگذشت، که بواسطه تغییر نقشه هایش صلاح خود را در این دید، که با او من کنار بیاید، جهت این بود، که آن تی گون پس از بهره مندی در جنگ با او من دریافت، که لشکرش زیاد است و میتواند دعوی استقلال کرده، از اطاعت آن تی پاتر خارج شود، بنابر این با او من ملاقات و مذاکراتی کرد، که او را با خود همراه گرداند. شرایط او من این بود: او را از تقصیراتی، که بوی وارد میکردند مبری بدانند و ایالات سابقش را باورد کنند. آن تی گون پیشنهاد او من را به آن تی پاتر اطلاع داد و او من هم هیأتی نزد او برای مذاکرات فرستاد. رئیس این هیأت شخصی بود هی یرونیم<sup>۱</sup> نام، که تاریخ جانشینان اسکندر را نوشته است (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۴۰-۴۱).

جنگ آن تی گون  
با آلتاس

آن تی گون، پس از بهره مندی خود در جنگ با او من، در صدد جنگ با آلتاس، برادر پردیگاس نایب السلطنه سابق و داماد او آتالوس، برآمد و برای اینکه ناگهان بر دشمن بتازد، در هفت شبانه روز، هفتاد و پنج فرسنگ راه رفته بشهر کری توپولیس<sup>۲</sup> واقع در پیسیدیه رسید. آلتاس ۱۶ هزار پیاده و نهصد سوار داشت، آن تی گون چهار هزار پیاده، هفت هزار سوار و فیلهای جنگی زیاد. با وجود این آلتاس ایستاد و با ابرام جنگید، ولی محصور گشت و اگر چه از محاصره با زحمات و مشقات زیاد بیرون جست، ولی بالاخره شکست خورد و بقیه السیف قشونش فرار کرد، اما آتالوس با چند نفر از سران سپاه اسیر گردید. بعد آلتاس با تردیکان و خدمه خود بشهر ترمس<sup>۳</sup> واقع در پیسیدیه فرار کرده، در آن جا یارانی

۱ - Hiéronyme.

۲ - Critopolis.

۳ - Termesse.

زیاد از پیسیدیان یافت، زیرا آلتاس پس از مرگ پردیگاس، برای اینکه لشکری با وفادار داشته باشد، نسبت به پیسیدیان نیکی های زیاد کرده آنها را مجذوب خود داشته بود. آن تی گون بطرف ترمس رفته رد کردن آلتاس را خواست و بر اثر این تکلیف نفاقی بین اهالی شهر روی داد؛ پیر مردان می گفتند برای خاطر یک نفر مقدونی وطن را خراب مکنید. جوانان جواب میدادند، که تا آخرین نفس باید آلتاس را حفظ کرد. چون از مذاکرات نتیجه ای بدست نیامد، پیر مردان شبانه هیائی نزد آن تی گون فرستاده گفتند، که حاضرند آلتاس را زنده یا مرده تسلیم کنند، ولی لازم است، که او شهر را در محاصره دارد و پس از چند روز جنگ های مختصر، بقشون خود دستور بدهد، که فرار دروغی کنند. بدین ترتیب، وقتیکه جوانان بتعقیب فراریان پرداخته از شهر خارج شدند، پیر مردان فرست خواهند یافت، آلتاس را گرفته به آن تی گون رد کنند. آن تی گون این نقشه را پذیرفت و چنان کرد، که پیر مردان پیشنهاد کرده بودند. در نتیجه، همینکه پیر مردان جوانان را در خارج شهر مشغول کارزار دیدند، باغلامان صدیق خود و بعضی هموطنان، که در تحت ریاست آلتاس خدمت نکرده بودند، ناگهان بدآلتاس حمله بردند، ولی نتوانستند او را اسیر کنند، زیرا آلتاس برای اینکه بدست آن تی گون نیفتد، خود را نابود ساخت و بعد پیر مردان جسد او را در نهان بخارج شهر حمل کرده، بد آن تی گون دادند. اما جوانان پس از مراجعت از جنگ از قضیه آگاه شده بقدری خشمناک گشتند، که در ابتداء تصمیم گرفتند قسمتی از شهر را آتش زنند و پس از آن متفرق گشته ولایات دشمن را غارت کنند. بعد از این تصمیم بر گشته از سوزاندن شهر منصرف گشتند، ولی بر راه زنی پرداختند و قسمت بزرگی را از صفحات حول و حوش، که متعلق بدشمن بود، خراب کردند. آن تی گون جسد آلتاس را دفن نکرد و آنرا در حال تجزیه گذاشته از پیسیدیه خارج شد و فقط پس از رفتن او جوانان جمع شده جسد آلتاس را، که گندیده بود، دفن کردند. دیودور در اینجا گوید: طرفه اثری است در نیکی، که اشخاصی را باین درجه مجذوب نیکی کننده میدارد!

آن‌تی گون پس از آن بعارف فریگیه رفت و چون در کری پولیس شنید که آن‌تی پاتر در گذشته و پولیس پر خون نایب السلطنه گردیده، شاد شد، زیرا او خود را در آسیا قویتر از سرداران دیگر اسکندر میدید و امیدوار بود باینکه امور آسیا را بتهائی بدست خود گیرد (کتاب ۱۸ - بند ۴۴ - ۴۷).

## مقدمت سوم - نیابت سلطنت پولیس پر خون دوام نزاع سرداران با یکدیگر

چون آن‌تی پاتر احساس کرد، که زمان مرگی فرا رسیده،  
یکی از سرداران اسکندر را که مورد توجه بود و پولیس پر خون  
نامداشت، بجای خود نیابت سلطنت برگزید و پسر خود کاساندر را برتبه  
(خیلی آرخ)<sup>۱</sup> ارتقاء داد (۳۱۸-۳۱۹ ق. م). خیلی آرخ بیونانی بمعنی رئیس  
هزار نفر است و دیودور گوید (کتاب ۱۸، بند ۴۸) که در دربار پارس این  
شغلی مهم و مقامی بلند و ارجمند بود و چون اسکندر تربیبات دربار پارس را پیروی  
میکرد، این شغل را هم از پارسیه اقتباس کرد<sup>۲</sup> و آن‌تی پاتر بهمین جهت پسر خود  
را باین رتبه ترقی داد، ولی کاساندر از داشتن چنین رتبه‌ای راضی نشد، زیرا  
نمیخواست نیابت سلطنت از خانواده او خارج گردد. بنابر این غالباً بعنوان شکار  
بیرون رفته با دوستانش بکنکاش میرداخت، کسانی را بشهرها فرستاده اشخاصی را  
تحریر و دعوت میکرد، که با او همدست گردند و نیز رسولی نزد بعلمیوس کسیدل  
داشته او را با بحر یه‌اش بیازی خود میطلبید. چون این کارها در نهان میشد، پولیس  
پر خون اطلاعی از توطئه او نداشت و بکارهای خود مشغول بود. از جمله یکی از  
مقاصد او آنی او این بود، که المپیا مندر اسکندر را که پس از فوت او از ترس کینه

۱ - Polisperchon. ۲ - Chiliarque.

۳ - ضمن قوی این است، که رئیس هزار نفر را پارسای قدیم هزارت میگفتند. بعضی تصور میکنند، که وزیر اعظم را هم هزارت میگفتند.

توزی های آن تی پاتر فرار کرده به اپیر<sup>۱</sup> رفته بود، بخواد و تریست پسر اسکندر را از رُکسانه باو بسپارد. اما در آسیا آن تی گون<sup>۲</sup> چون خبر فوت آن تی پاتر را شنید، باجزای فکری، که از دیرگاه در مغز خود میپرورد، پرداخت و از آن جهت، که خود را از تمامی ولات و سرداران قوی تر میدید و ریاست کل قوای مقدونی را در آسیا آن تی پاتر باو تفویض کرده بود، مصمم گشت، که دیگر اطاعت از کسی نکند و ریاست قیم پادشاهان و حتی خود آنها را بر خود نپذیرد. با این مقصود او با او من<sup>۳</sup> که در قلعه (نُ را) نشسته بود داخل مذاکره شد، تا وی را جلب کند و دوستان خود را جمع کرده وعده های زیاد از ایالات و پول و غیره بآنها داد. بعد پس از اینکه آنها را کاملاً امیدوار کرد، نقشه خود را آشکار ساخته همه را دعوت کرد با او همدستان گردند، تا او آسیا را در نور دیده، ولات را در همه جا تغییر دهد و بعد ایالات را بین دوستان خود تقسیم کند.

در این احوال آرینه<sup>۴</sup> بر اثر خبر قیام آن تی گون بر نایب السلطنه، مضطرب گشته در صدد برآمد، که ایالت خود، یعنی فریگیه سفلی یا هلس یونت را مستحکم دارد و بشهرها ساخلو بگذارد. با این مقصود، او بطرف مهمترین شهر این ایالت، که سیزیک<sup>۵</sup> نام داشت، رفت و آن را محاصره کرد، ولی اهالی شهر ساخلو او را نپذیرفتند و با حيله فرصتی بدست آورده قوای خود را جمع کردند و بالاخره آرینه، بی اینکه از این کار خود نتیجه بگیرد بخانه خود برگشت.

آن تی گون، همین که از قضایا آگاه شد، تصمیم گرفت، که اهالی سیزیک را جلب کند و قشونی بعده بیست هزار نفر بکمک آنها فرستاد، ولی این سپاه وقتی رسید، که دیگر بان احتیاجی نبود. با وجود این آن تی گون بمقصود خود، که اظهار دوستی با اهالی سیزیک بود، نائل گشت. پس از آن آن تی گون هیأتی نزد آرینه فرستاده او را توییح کرد از اینکه یک شهر یونانی متحدی (یعنی سیزیک) را در

۲ - چنین بنظر میآید، که این آرینه غیر از آرینه برادر اسکندر بوده.

۱ - Epire.

۳ - Cyzique.



محاصره گذارده بود و از اینکه داعیه استقلال دارد. در خاتمه هیأت رسولان از طرف آن تی گون اعلام کردند، که آریده باید از ایالت خود خارج شود و حکومت یکشهر، که کاملاً برای اعاشه او کافی خواهد بود، قناعت ورزد. آریده از این پیغام بر خود بیچید و جواب داد، که هر گز از ایالت خود خارج نخواهد شد و در شهرها ساخلو گذارده با آن تی گون خواهد جنگید. پس از این جواب، آریده استحکاماتی در شهرها بنا کرد و قسمتی را از قشون خود با سرداری بکمک او من فرستاد، تا او را از محاصره بیرون آرد و با او عقد اتحادی بیند.

آن تی گون، که میخواست انتقام از آریده بکشد، قشونی نیرومند بقصد او فرستاد و خودش بطرف لیدیه رفت تا کلیتوس را از آنجا بیرون کند. این والی چون اوضاع را چنین دید، شهرهای مهم لیدیه را محکم کرده بمقدونیه رفت، تا پادشاهان و نایب السلطنه را از یاغی گری آن تی گون آگاه سازد. از طرف دیگر آن تی گون شهر افس را گرفت و در اینجا به ایشیل نامی از اهل رومس، که ششصد تالان از کیلیکیه بمقدونیه برای مخارج پادشاهان حمل میکرد، بر خورد و پول مزبور را باین عنوان، که باید حقوق سپاهیان اجیر را بپردازد، ضبط کرد. این اقدام آن تی گون قصد او را آشکار ساخت، زیرا بخوبی نمود، که آن تی گون یاغی شده و برای خودش کار میکند. اما آن تی گون باین کارها اکتفا نکرده چند شهر دیگر را هم بزور یا با مذاکره گرفت.

چنین بود در این زمان اوضاع آسیا. در افریقا هم، چنانکه میدانیم، بطلمیوس در مصر محکم نشسته بود. از وقتی، که او پردیگاس را با لشکر پادشاهی شکست داد، مصر را از آن خود دانست. بعد ب فکر تسخیر سوریه و فینیقیه افتاد و نیکاتور، یکی از دوستان خود را بطرف سوریه فرستاد. این سردار لائو مدون والی مقدونیه را امیر و این ایالت را بمصر ضمیمه کرد، سپس به فینیقیه پرداخته در آنجا ساخلو گذارد و بایبیره هندی بمصر برگشت. اکنون مقتضی است، که شمه‌ای از احوال خود مقدونیه گوئیم.

ضدیت کاساندر و پولیس پر خون  
 بایکدیگر  
 (۳۱۹ ق. م)

بالا تر گفته شد، که کاساندر از اینکه مقدونیها پولیس پر خون را برای نیابت سلطنت نامزد کرده بودند، بسیار نازاضی بود و در ظاهر چنین مینمود، که هیچ دل بستگی باین مقام ندارد و همواره مشغول تفریح و شکار است، ولی در باطن برای اجرای نقشه های عریض و طویل خود کار میکرد. پس از چندی او کارهای مقدماتی خود را انجام داده در نهمان شهر خرسونس رفت و از آنجا به هلس پونت درآمد. بعد به آسیا گذشت، تا کمک آن تی گون را بطلبد و او را مطمئن سازد، که بظلمتوس نیز با کاساندر است. آن تی گون پیشنهاد او را شتابان پذیرفت و به کاساندر سپاه بتری و بحری زیاد وعده کرد. نقشه آن تی گون چنین بود، که با این اقدام حق شناسی خود را نسبت بخانواده آن تی پاتر نشان دهد و در همان حال بر ضد پولیس پر خون اشکالات و مرازتهای زیاد ایجاد و از گرفتاریهای او استفاده کرده در آسیا آقای مطلق گردد.

وقتی، که پولیس پر خون از نقشه کاساندر آگاه شد، رجال مقدونی و سران سپاد را برای مشورت دعوت کرد، زیرا موقع باریک بود و او نمیخواست مسئولیت را بتنهایی بعهده بگیرد. در مجلس مشورت چنین تشخیص دادند، که کاساندر عملیات خود را از شهرهای یونانی شروع خواهد کرد، زیرا پدرش آن تی پاتر ساخلو هائی در آنجا داشت و دیگر اشخاصی زیاد، که با آن تی پاتر قرابت داشتند، حکام این شهرها بودند (در اینجا باید تذکر دهیم، که یونانیها در دوره هخامنشی حکامی را، که در بار ایران در مستعمرات یونانی منصوب میداشت تیران (یعنی جبار) مینامیدند، ولی در این زمان حکام مقدونی را اولیگارک<sup>۲</sup> میگفتند. اسم تغییر کرده بود، ولی معنی همان بود، زیرا چه جابره و چه اولیگارکها بر ضد حکومت ملی بودند، بنا بر این اظهار مقدونیها، که برای آزاد کردن یونانیها از قید پارسها و دادن حکومت ملی بآنها باسیا آمده اند، معلوم است، که چقدر دور از حقیقت بوده. م.)

۱ - Tyrans.

۲ - Oligarques.

در مجلس مزبور پس از بطق های زیاد قرار دادند ، که یونان را از بیعت قیود کاساندر بیرون آرند ، تا احتمال بهره مندی او در آنجا کمتر گردد و با این مقصود رسولان یونانی را ، که حاضر بودند خواسته بآنها گفتند : نظر به علوفت پادشاهان نسبت بیوتانسها بوطن شما آزادی داده میشود . پس از آن پولیس بر خون به آرزو کسی ها نوشت ، که طرفداران آنتی پاتر را برانند و بعضی را کشته اموالشان را ضبط کنند . در همین وقت به المیاس ، که از ترس کینه تیزی آن تی پاتر به ایدر رفته بود ، نیز نوشت ، بمقدونیه برگشته بزبیت اسکندر سر اسکندر ببردازد . بعد او نامه ای به او<sup>۱</sup> من نوشته او را بکمک پادشاهان خواند و بول و قشون و همه نوع همراهی او وعده کرد . المیاس نیز ، که در ایدر بود ، از او<sup>۲</sup> من برسد ، که آنا صلاحش در ماندن در ایدر است با باید بمقدونیه برود . او<sup>۳</sup> من جواب داد ، که تا نتیجه جنگ معلوم نشده ، بهتر است در ایدر بماند . در این وقت آن تی گون هم بمخواست او<sup>۴</sup> من را بطرف خود جلب کند ، ولی از آنجا ، که او نسبت بخانواده اسکندر صادق و با وفا بود ، پیشنهادات آن تی گون را رد کرد ( ۳۱۸ ق . م ) .

بعد او<sup>۵</sup> من مایانصد سوار و دو هزار بناده از قلعه ( نرا ) حرکت کرده و از کوه های توروس گذسند به کلسکبه در آمد و در آنجا مقدونیه ها او را با آغوش باز پذیرفتند ، و حال آنکه چندی قبل او را با عداه محکوم کرده بودند . از آنجا ، که او<sup>۶</sup> من بلندبها و بستی های زند در زندگانی خویش سموده بود ، باین ناز گشت اقبال اعتماد نکرده روآه معتدلی بس گرفت . باصد تالانی ، که ناسا هان بو مدادند قبول نکرد و حکومت را هم بعهد نگرفت . او گفت ، من از خانواده سلطنت نیستم و برای اینکه سرداران مقدونی و رؤساء قسمت آرزو رسید<sup>۷</sup> ها از تمکین باو مانقر نباشند و در او حسد نرند ، سرداران در حال مقدونی گفت : من در خواب دیدم ، که اسکندر در دراز مشغول رتق و فتق امور بود . خوب است تختی ساخته

۱ - دومسیون و هسصد هزار فرک حلا ۱۴۱۴ مسون زمان .

۲ - یعنی دهنه ای ، که سرهانشان قره داش و مسفد بود .

تمامی علائم سلطنتی را بر آن بگذاریم و دور تخت جمع شده امور را اداره کنیم .  
مقدونیها چنین کردند : توضیح آنکه تختی ساختند ، که روزها دور آن جمع  
میشدند و کندر برای اسکندر سوخته او را پرستش میکردند . بعد مقرر گردید  
مجالس مشورت هم در همینجا انعقاد یابد . او<sup>۱</sup> من خود را با سایرین مساوی میدانست  
و بهمین جهت او بزودی مورد محبت رؤساء مقدونی گردید ، و بجمع آوری سپاهیان  
اجیر پرداخت و نفرات زیادی از یونان و کیلیکیه و فینیقیه و سل - سوریه و قبرس  
گرفت . عده سپاهیان او در این وقت بده هزار پیاده و دو هزار سوار میرسید  
( دیودور ، کتاب ۱۸ ، بند ۵۵ - ۶۱ ) .

در این احوال بطلمیوس با بحرّیه اش به زفیرویوم<sup>۱</sup> واقع در کیلیکیه در آمده  
سردار آرژیروسپید ها را بطرف خود خواند و مقدونیها را اغوا کرد ، که گوش  
بحرف او<sup>۲</sup> من ، که سابقا بمرگ محکوم شده است ، ندهند ، ولی این تحریکات اثری  
نکرد ، زیرا پادشاهان و نایب السلطنه و المیاس بهمه جا احکامی فرستاده بودند  
که او امر او<sup>۲</sup> من را اطاعت کنند ( همانجا ، بند ۶۲ ) .

آن تی گون از قوت یافتن او<sup>۲</sup> من هراسناک گردید ، زیرا دانست ، که پادشاهان  
و پولیس پر خون میخواهند رقیبی خطرناک برای او بترانند ، بنا بر این پس از  
تفکرات زیاد خواست توطئه ای بر خند او ترتیب دهد ، ولی آن تی ژن بانکی از  
سرداران لشکر پادشاهی مانع شده نگذاشت اشخاصی در آن داخل شوند و در نتیجه  
تیر آن تی گون بسنگ آمد . پس از آن کاساندر پیره بندر آتن را گرفت و پولیس -  
پر خون به پلوپونس رفت . نا شهر مگال<sup>۲</sup> پولیس را بگیرد ، زیرا اهالی آن طرفدار  
کاساندر بودند ، ولی از جهت رشادت اهالی موفق نشد . قابل ذکر است ، که پولیس -  
پر خون در این جنگ فیلهای زیادی با فیل بانان هندی بکار برد ، اما اهالی مگال<sup>۲</sup>-  
پولیس ، بوسیله تخته هائی ، که تعبیه کرده بودند ، مبخهائی در زیر خاک پنهان  
داشتند و این مبخها پاهای فیلهای فرو رفته آنها را از حرکت باز داشت و بعد از

۱ - Zephyrium.

۲ - Mégalopolis.

## تاریخ اسکندر

جهت زخمهای زبانه گشته بجان قشون خودی افتادند. خلاصه آنکه پولیس بر خون بهره مند شد. بعد کلیتوس را با بحریه پادشاهی به هلنس پوستد فرستاد، که نگذارد قشونی از آسیا بارو با بگذرد. نیکانور هم از طرف کاساندر با طرف شتافت و در نزدیکی بیزانس جنگی بین متخاصمین روی داد و کلیتوس فاتح گردید. پس از این فتح، چون او پنداشت، که کسی نمیتواند در دریا با او ستیزه کند، با سپاهی بساحل درآمد، ولی آن تی گون چند کشتی حمل و نقل از اهالی بیزانس گرفته، سپاهیان سبک اسلحه و فلاخن داران را در کشتی ها نشانده شبانه آنها را از آب گذراند و بر سپاه کلیتوس تاخت. چون این حمله ناگهانی بود، سپاه مزبور شکست خورد و بعد از اینکه نیکانور از طرف کاساندر نیز بکمک سپاه آن تی گون در رسید، تمامی بحریه کلیتوس باستثنای کشتی امیر البحری، نا بود گشت و کلیتوس بطرف مقدونیه گریخته در راه بدست چند نفر سرناز لیزیماتس صاحب ترا کیه افتاد و کشته شد. این فتح نام آن تی گون را بلند کرد و پس از آن او بطرف کیلیکیه رفت، تا با او من جنگیده نگذارد قوتش زیاد تر گردد. در این احوال او من مشغول تسخیر فینیقیه بود، زیرا بطلمیوس آن را از دولت مقدونیه انتزاع کرده بود، ولی پس از آنکه دید فرصت این کار هارا ندارد، از سال سوریه گذشته بطرف دجله راند و در اینجا مورد حمله اهالی واقع شده، عده ای را از سر بازان خود از دست داد. در ایالت بابل او مورد حمله سلکوس گردید و وقتی، که در کنار فرات بود، چیزی نمانده بود، که تمام قشونش تلف شود، زیرا ترعه ای در اینجا خراب شد و آب تمامی اردو را فرو گرفت، ولی او فوراً بستنی پناه برده آب را برگردانید و خود و قشونش را نجات داد. بعد او با سپاهی مرکب از ۱۵۰۰۰ هزار پیاده و ۱۳۰۰۰ سوار بطرف پارس رفت، تا بقشونش استراحت دهد و از ولات ایالات و رؤساء قشون آسیای علیا (ایران تاسند) خواست، که با یون و سر باز بکمک او آیند.

اما پولیس بر خون پس از شکست در مگال پولیس مورد تحقیر گردید، شهرهای

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

زیادتی در یونان از او برگشتند، آتن هم چون دید، که پولیس پر خون بود، المپیاس ساختلورا از آتن بر نمیدارند، بطرف کاساندر رفته قرار دادی با او بست، که بحال آتنی ها مفید بود. پس از انعقاد این قرار داد نیکانور، که در بیزانس فاتح گشته بود، وارد پیره بندر آتن شد. در ابتداء کاساندر او را گرم پذیرفت، ولی بعد، که دید او نقشه‌هایی برای خودش دارد، دشمنش دانسته نابودش کرد. سپس کاساندر با قشونش وارد مقدونیه گردیده طرفداران زیاد در آنجا یافت و شهرهای یونانی هم طرفدار اتحاد سابقشان با آتنی پاتر پدر کاساندر بودند. بنا بر این در مقدونیه و یونان پولیس پر خون را شخصی نالایق دانستند و انظار همه بکاساندر متوجه گردید (دیودور، کتاب ۱۸، بند ۶۳ - ۷۵).

المپیاس و اوری دیس زن آریده - فیلیپ در مقدونیه مورد احتراماتی بود، که نسبت بمقام نیابت سلطنت مرعی میداشتند. بنا بر این اوری دیس همیشه شنید، که المپیاس در تدارك است، که بمقدونیه درآید، رسولی نزد کاساندر فرستاده از او کمک طلبید و مقدونیهای فعال را با هدایا و مواعید بطرف خود جلب کرد، ولی پولیس پر خون لشکری جمع کرده المپیاس را با اسکندر پسر اسکندر بمقدونیه آورد و جدالی داشت بین لشکر پولیس - پر خون و سپاه آریده - فیلیپ در میگرفت، که مقدونیهای آریده با احترام نام اسکندر دست از جنگ کشیده و او را گرفته بدولیس پر خون تسلیم داشتند. اما اوری دیس فرار کرده به آمفی پولیس رفت و در آنجا توقیف شد. در نتیجه این وضع، المپیاس بتخت نشست، ولی نتوانست این اقبال را با اعتدال و میان روی تلقی و تحمل کند، توضیح آنکه با ائراء خیلی بدرقنار کرد و بعد، چون دید، که مقدونیها از او بسبب کینه توزیش متنفر گشته اند، چند نفر را از اهل تراکیه اغوا کرد، آریده - فیلیپ را بکشند (۳۱۷ ق. م). دیودور گوید، که سلطنت او شش سال و چهار ماه بود (کتاب ۱۹، بند ۱۱). اما راجع به اوری دیس، که میگفت حق او بسلطنت بیش از حق المپیاس است، ملکه، پس از بدرقناریهای زیاد با او،

يك شمشير و يك كمند و عصاره شوكران<sup>۱</sup> برای او فرستاده پیغام داد، که باید یکی از این سه وسیله خود را بکشد. وقتی که اوری دیس از پیغام المپاس آگاه شد، او را لعنت و نفرین کرد و از خداوند خواست، که روزی همان هدایا (یعنی همان سه چیز) را برای المپاس بفرستند. پس از آن زخهای شوهر متوفای خود را پاک کرده و بی اینکه بگیرد، قوت قلب را از دست دهد، کمربند خود را باز کرده خود را بان آویخت و در گذشت.

المپاس باین کینه توزی ها و شقاوتها اکتفا نکرده نیکانور برادر کاساندر را کشت و قبر یوئاس برادر دیگر کاساندر را، که درباره اش میگفتند، در مرگ اسکندر دست داشته، خراب کرد. بعد از این کارها المپاس باشخاص دیگر، که از دوستان کاساندر بودند، پرداخته حدنفر را انتخاب کرد و بدیار عده فرستاد. در این موقع مقدونیها بخاطر آوردند، که حرف آخری آن تی پاتر چد پیش گوئی صحیحی بوده، او قبل از اینکه در گذرد این کلمات را گفته بود: «ببادا بگذارید زنی بر تخت نشیند» (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۱۱).

## دربحث چهارم - درخصوصه اریمن و آن تی گون با یکدیگر

چنین بود وضع امور در مقدونیه و زمینه برای انقلابی تهیه میشد. اماد آسیا اریمن کمان طرفدار خانواده سلطنت بود و میخواست پی تون والی ماد بزرگ و سلکوس والی پیلدرا بظرف خود جلب کند تا متحدان آن تی گون بچنگند. سلکوس جواب داد، که حاضر است بخانواده سلطنت کمک کند، ولی هیچگاه حاضر نخواهد شد، در تحت ریاست اریمن باشد، زیرا او را مجمع مقدونیها بمرگ محکوم داشته. بعد سلکوس رسولی نزد آن تی ژن فرمانده آرژیر و سیدها فرستاده او را بظرف خود خواند، ولی موفق نشد. در این احوال اریمن بکنار دجله در آمد، تا از آنجا بشوش رفته خزائن پادشاهی

۱ - Ciguè (باب السهم).

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

را بمصرف جنگ برساند و نیز فشون از ایالات دیگر آسیای علیا بطلبید. برای رفتن بشوش گذشتن از دجله لازم بود. سلکوس و پی تون بادوتری رم و چند کشتی دیگر خودشان را بمعبر دجله رسانیده، دوباره خواستند مقدونیه‌های او<sup>۱</sup> من را از او برگردانند، ولی آنها باز تمکین نکردند. پس از آن سلکوس سد ترعه‌ای را شکست و آب ازدوی او<sup>۱</sup> من را فرو گرفت. هر چند مخاطره بزرگ بود، باز او<sup>۱</sup> من کرجیهائی تهیه و جمع کرده، بیشتر سپاهیان را نجات داد. بعد، او از دجله گذشته بخوزستان درآمد، ولی در اینجا چون آذوقه کم بود، مجبور گردید فشون خود را بسه قسمت کند. هر قدر پیش میرفت قحطی شدیدتر میشد، چنانکه بقول دیودور بسربازان قدری برنج و کنجد و خرما میدادند. مورخ مذکور جهت قحطی را نوشته (کتاب ۱۹، بند ۱۲ - ۱۳) شاید از لشکر کشی ها و غارت و خرابیهائی بوده، که پی در پی روی میداده.

چون از این دو نفر ذکری شد، مقتضی است برای شناساندن سلکوس و پی تون آنها کلمه ای چند گفته شود:

سلکوس<sup>۲</sup> این شخص نیرومند و شجاع بود و از این جهت در لشکر استبها و جنگهای اسکندر مورد توجه مخصوص او گردید و فرمانده هیپاس بیتها<sup>۳</sup> یعنی سپاهیان بیاده نظامی، که از حیت اسلحه مقام وسطی را بین سپاهیان سبک و سنگین اسلحه دارا بودند، باو تفویض شد. بعد از مراجعت اسکندر از هند، وقتی که او در شوش جشنهائی برای زواج مقدونیه با زنان ایرانی برپا داشته بود، سلکوس بنا بمیل و حتی امر بادشاه مقدونی آپاما<sup>۱</sup> دختر اسپسی تا من سردار ایرانی را گرفت (بنابر این، سلسله سلوکیها بعدها سلسله مقدونی و ایرانی بشمار میرفت، چه اعقاب سلکوس از طرف پدر مقدونی و از طرف مادر ایرانی بودند. م. -).

بعد از فوت اسکندر و پس از آنکه پردیکاس بنیابت سلطنت رسید، سلکوس رئیس قسمتی از فشون مقدونی گردید. این دسته موسوم بسواره نظام هتر<sup>۲</sup>، یعنی رفقا،

۱ - Apama.      ۲ - Spitamène.      ۳ - Séleucus.



بود. در مصر سلکوس صاحب منصبان این قسمت را، بر پردیگاس شورانیده و در نتیجه آنها داخل خیمه نایب السلطنه شده او را کشتند. بعد پیاده نظام مقدونی، که از توطئه برخیزد پردیگاس بی خبر بود، بر آن تی پاتر چیره گشت و نزدیک بود، او را بکشد، ولی در این حال بر مخاطره سلکوس و آن تی گون دخالت کرده، هنگامه را خواباندند. سپس سلکوس در ازای این خدمت، در موقع تقسیم ثانوی ایالات اسکندر، والی بابل گردید و بیدرنگ بسط اقتدار و استحکام تمام خود برداخت. کارهای دیگر او، در ضمن وقایع بعد بیاید، ولی عجاله مقتضی است تذکر دهیم، که چون تقسیم ثانوی ایالات در واقع امر تقسیم دولت اسکندر بین سرداران او بود، سلکوس در این زمان مالک الرقاب ایالت بابل بشمار میرفت، بی اینکه عنوان پادشاهی داشته باشد.

چنانکه دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۱۴) او اصلاً یک نفر پارتی<sup>۱</sup> بود و در تقسیم اولی و ثانوی ایالات، مملکت ماد (مقصود ماد بزرگ است) و فرماندهی قشون ایالات آسیای علیا نصیب او گردیده بود. این شخص فیلوئاس سلف خود را بقتل رسانیده، ایالت او را به او داموس<sup>۲</sup> برادر خود داد و بر اثر این اقدام ولات دیگر از او، که فعال بود و خیالات دور و دراز داشت، ترسیده جمع شدند و پس از جدالی او را از پارت راندند (لازمه است در این مورد تذکر دهیم، که بنظر ما دیودور در اینجا اشتباهی کرده، زیرا بگفته خود او، در تقسیم اولی ایالات فیلوئاس والی کیلیکیه گردید و فراترفرن والی پارت. در تقسیم ثانوی موافق نوشته های او، اسمی از کیلیکیه نیست و والی پارت فیلیپ است. پس چگونه فیلوئاس را در اینجا والی پارت دانستند. شاید مقصود دیودور فیلیپ بوده و اشتباه خود او با کاتبین بعد فیلیپ را فیلوئاس کرده اند. پارتی بودن بی تون هم بنظر ما مستکون است. ۱۰۰). بر اثر این تکست، بی تون نماد برگشت و بعد بابل نزد سلکوس رفت، تا از او کماک بجنبد. از صرف دیگر

۱ - Parthe      ۲ - Eudamus.

ولات ایالات علیا<sup>۱</sup> که پی تون را از پارت رانده بودند، قواشان را جمع کرده در صدد بر آمدند، که به پی تون حمله کنند. چنین بود سوابق سلکوس و پی تون. اکنون مقتضی است بذکر وقایع برگردیم.

در این موقع<sup>۱</sup> که قشونهای ولات برای حمله به پی تون جمع و حاضر بودند، فرستادگان او<sup>۲</sup> من در رسیدند و کمک<sup>۳</sup> ولات ایالات علیا<sup>۱</sup> را خواستند. سابقاً احکامی هم از طرف سلطنت صادر شده بود، که با او<sup>۲</sup> من همه نوع همراهی کنند. بنابراین، ولات فوراً تکلیف او<sup>۲</sup> من را پذیرفتند و در رأس ولات په سس تاس<sup>۲</sup> والی یارس قرار گرفت. بالاتر گذشت، که این والی مقدونی زبان پارسی را آموخته بود و اهالی یارس او را دوست داشتند، زیرا با پارسی ها موافق عادات آنها رفتار میکرد و نیز دیودور<sup>۲</sup> گوید، که اسکندر فقط با او اجازه داده بود، لباس پارسی بپوشد (کتاب ۱۹، بند ۱۴).

قوه به سس تاس در اینوقت عبارت بود: از ده هزار کاندار و فلاخن دار پارسی، سه هزار نفر از اقوام مختلف، که با سلوب مقدونی مسلح بودند، ششصد سوار یونانی و تراکی و بیش از چهارصد نفر پارسی. دوا<sup>۲</sup> مون<sup>۲</sup> مقدونی، که والی کرمان بود، بر ۱۵۰۰ پیاده و ۷۰۰ سوار فرمان مبداد. سی<sup>۲</sup> رتئوس<sup>۲</sup> والی رنجج ۱۰۰۰ پیاده و ۱۱۶ سوار فرستاده بود و اسپد<sup>۲</sup> تاس<sup>۲</sup> والی نازابامزاد، پدر زن اسکندر، ۱۲۰۰ پیاده و ۲۰۰ سوار بسرداری آندرو باز<sup>۲</sup>. ستاساند<sup>۲</sup> والی هرات و زرنگ (سیستان)<sup>۱</sup>، که بقشون باختری ملحق گردیده بود، ر قودای<sup>۲</sup> مرکب از ۱۵۰۰ پیاده و ۱۰۰۰ سوار رباست میکرد. قوه ای هم او داموس از هند آورده بود، که از حیث عدد به ۵۰۰ سوار، ۳۰۰۰ پیاده و ۱۲۰۰ فیل میرسید. بنابراین، قواء<sup>۲</sup> ولات تقریباً عبارت از ۱۸۰۰۰ پیاده و ۴۶۰۰ سوار بود.

۱ - در اینجا مقصود ایالات ایران غربی و شرقی است.

۱ - Peucestas.

۲ - Polémon.

۳ - Androbazus.

## ولایت

پس از آن ولایتی که یکمکتب او من آمده بودند در خوزستان جمع شدند و راجع به فرمانده کل مذاکراتی بعمل آمد. چون در خوزستان بین یه سیستان والی پارس و آن تی ژن رئیس آرتیر و سپیدها توافق حاصل نشد، او من از ترس اینکه مبادا جنگی بین آنها روی دهد، پیشنهاد کرد، که احصا فرمانده لزومی ندارد، ولایت و سرداران همه روزه جمع شده، امور را قطع و فعل کنند. این پیشنهاد پذیرفته شد، همه بشوش رفتند و او من از خزانه داران پادشاهی پول گرفته، حقوق شش ماهه مقدونی ها را پرداخت و دو بیست تالان به او داموس داد، باین عنوان، که او فیل هائی از هند آورده و باید مخارج این کار را داد، ولی در باطن، میخواست او را از خود راضی نگاهدارد. در اینوقت، آن تی گون در بین التهرین بود و میخواست زودتر به او من حمله کند، ولی پس از اینکه دانست، ولایت ایالات علیا با او من همراه شده اند و جنگی، که در پیش دارد، سخت خواهد بود، توقف کرده بتزئید قوای خود پرداخت (۳۱۷ ق. م).

بعد بقول دیودور (کتاب ۱۹، بند ۱۵) در این احوال، آن تی گون از بین التهرین حرکت کرده، نایالت بابل، نزد سلکوس و بی تون رفت و بی بردجله از کرجیها ساخته، قشونش را از رود مزبور عبور داد. او من نیز لشکر خود را بطرف دجله برد و بجائی رسید، که از شوش بمسافت یک روز راه بود. دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۱۷) این محل، در همسانی کوهی بود، که سکنه آنرا اوکسیان مینامیدند و این مردم استقلال خود را حفظ کرده اند. عرض این رود سه و در جاهائی چهار است و عمق آن بلندی فیل میرسد. این رود، از کوهستان بیرون رفته، بمسافت هفتصد استاد جاری است و بدریای سرخ میریزد (مقصود دیودور از دریای سرخ خلیج پارس است و چنانکه مکرر گذشت، خلیج پارس، دریای عمان و دریای احمر را قدها دریای سرخ می نامیدند. از توصیف دیودور

۱. Uxiena.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

علوم است، که او من بکنار کارون رسیده بود. (۱۰۰). او من معسکر خود را،  
 بر کنار این رود زده، سرنازانی را تا دریا فراولی گذاشت، ولی چون عده ای  
 زیاد برای فراولی لازم بود، او از په سیستان خواست، که از پارس ده هزار کماندار  
 بطلبد. در ابتداء، په سیستان از جهت اینکه او را فرمانده کل نکرده بودند، حاضر  
 نشد این کار کند، ولی چون او من باو فهماند، که اگر آن تی گون فاتح گردد، نه  
 فقط او والی نخواهد بود، بل جانش هم در خطر است، حاضر شد این عده را از پارس  
 بخواهد و با وجود اینکه بعضی دسته‌های پارسی بمسافت سی روز راه، از په سیستان  
 بودند، احکام بهمه دسته‌ها در يك وقت رسید. جهت این سرعت را دیودور چنین  
 بیان کرده (کتاب ۱۹، بند ۱۷): پارس مملکتی است، که دارای وادیها و  
 تپه‌های زیاد است. بر این تپه‌ها قراولان بومی را بمسافتی نزدیک از یکدیگر  
 گذاشتند. صدای قراولان رسا بود و مسافت را هم بطوری معین کرده بودند،  
 که صدای یکی بدیگری میرسید. بنابراین، هر قراولخانه مطلب را بد قراولخانه  
 دیگر میگفت و در نتیجه حکم در موعده مقرر بمحلی خود میرسید (از قرار نوشته  
 های کل آمد، در کتاب دوم او، متبکر چنین ترتیبی پارسیها بوده‌اند. ۱۰۰).  
 آن تی گون بافشونش بطرف شوش رفتند، از ک آن را محاصره  
 شکست آن تی گون و سنکوس را والی این ایالت کرد. بعدخواست پیش رود  
 و رفتن او به همدان و بواسطه گرمای شدید، عده‌ای زیاد از نفرات لشکرش تلف  
 شد. پس از آن از رود کویرانس، که بقول دیودور برود پس نیکر (کارون) میریزد،  
 گذشت، ولی او من از این حرکت دشمن آگاه شده، بیی برپس تیکر ساخت  
 و با ۴۰۰۰ نفر پیاده و ۱۳۰۰ سوار از رود گذشته باردوی دشمن حمله برد. بر اثر  
 حمله مزبور، که ناگهانی بود، قشون آن تی گون شکست خورده، فرار کرد  
 عده‌ای بسیار، در موقع فرار، در رود غرق شدند و ۴۰۰۰ نفر اسیر گشتند  
 آن تی گون، که شاهد شکست قشونش گردیده بود، چون نتوانست علاچی بیندیش

- Cléomède liv II. - Copratés.

## جانشین اسکندر

بطرف شهر با داکس<sup>۱</sup>، که در کنار رود راویله<sup>۲</sup> (کرخه) واقع بود، رفت (ازین بیان معلوم است، که آن تی گون در آن طرف رود کویر آنس مانده بود. م. م.) در این جا استراحتی بباقی مانده قشون خود داد و بعد صلاح دید بهمدان واقع در ماد بروی تا ایالات علیا را تسخیر کند. دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۱۹) دوراه از این جا بهمدان هدایت میکرد؛ یکی راه شاهی (از دوره هخامنشی. م. م.) که از کوههای زیبا میگذشت، ولی گرم و طویل بود، چنانکه مسافرت چهار روز طول میکشید. دیگری راهی بود، که از ولایت کوتسیان<sup>۳</sup> یعنی از گردنه های تنگ میگذشت و آذوقه هم کم داشت، ولی کوتاه ترین راه بشمار میرفت و خنک بود. اما گذشتن از این راه، بی اجازه سکنه این کوهها (مقصود کوتسیان است) کاری بود مشکل. این مردم از ازمینه قدیم، استقلالشان را حفظ کرده اند. اینها در زیر زمین ها زندگانی میکنند و غذایشان میوه، بلوط، قارچ و گوشت نمک زده (قورمه) حیوانات وحشی است (در باب کوتسیان صفحات ۱۹۰۲ - ۱۹۰۹ این تألیف رجوع شود. م. م.). آن تی گون دلیل ترس دانست، که باقرار دادیاهدایا اجازه عبور را بخرد و مصمم گشت، جنگ کنان پیش برود. بر اثر این تصمیم، نه آرخ بادیسته تفتیشی روانه گشت و بعضی بلندیها را اشغال کرد، ولی از نبودن آذوقه در تنگنائی شدید واقع شد. خود آن تی گون، که میخواست از معابر تنگ بگذرد، حالش بمراتب بدتر بود، زیرا اهالی، که ولایت خودشان را خوب میشناختند، بلندیهای مناسبی را اشغال کرده، سنگپائی بزرگ بر زیر میغلطانیدند و تگرگ تیر بردشمن میباریدند. در این احوال، که آن تی گون راهی نمییافت، غرق تأسف گردید، که چرا نصیحت پی تون را نشنید و با هدایا از کوتسیان اجازه عبور را نخرید. باری در مدت ۹ روز، آن تی گون با قشونش در مخاطره بزرگی بود و تلفات زیاد داد، تا خود را بصفحه مسکون مادرسانید (شرحی، که نوشته شده، صراحتاً میرساند، که پس از رفتن اسکندر بابل کوتسیان دوباره استقلال خود را

۱ - Badacés.

۲ - Eulée.

بست آورده و جانشینان اسکندر هم، در این مدت، نتوانسته بودند از عهد آنان برآمده راه را، با وجود اینکه کوتاه ترین راه از خوزستان به ماد بود، برای لشکر گشی ها باز کنند. م. م.)

لشکر آن‌تی گون، از جهت خستگی های حرکت و سختی راه، ناراضی گشته، بنای شکوه را گذاردند، بخصوص، که در مدتی کمتر از چهار روز سه شاست بزرگ خورده بودند. در این احوال آن‌تی گون دید، که باید سر بازان خود را از نو امیدوار گرداند و پی تون را با قشونی مأمور کرد، تمام ماد را پیموده هر قدر بتواند اسب و مال بُته از مردم بگیرد و چون ماد از حیث اسب و چهارپایان دیگر غنی بود، پی تون بسرعت این امر را انجام داده، با دوهزار سوار و دوهزار اسب تمام یراق برگشت، بعلاوه اسبهای زیاد برای بُته آورد و پانصد تالان هم از خزانه های پادشاهی برگرفت. با این عده آدم و اسب و مال بُته، آن‌تی گون جاهای خالی قشون خود را پر کرد و باز مورد محبت لشاریان خود شد.

رفتن او من بیارس او من، چون خبر یافت، که آن‌تی گون بماد رفته، پاسر داران خود شور کرد، که چه باید بنهند. آن‌تی ژن رئیس دسته آژیر و سپیدها، صلاح را در این دید، که بطرف دریا بروند (دبوردور معلوم نکرده، مقصود کدام دریا بوده، ولی باید دریای مغرب، یا بحر الجزایر باشد. م. م.) ولی ولایات ایالات علیا گفتند، که در این صورت ایالات آنها بی حفاظ خواهد ماند و چون او من دید، که تشمت آراء دارد بالا میگیرد، پیشنهاد ولایات ایالات علیا را از ترس پذیرفت. پس او کنار پس نیگر (کارون) را ترک کرده، بطرف تخت جمشید (پرس پولیس) رفت و میبایست ۲۴ روز راه پیماید، تا بمقصد برسد. در این راه جائی معروف، به "زردبام" بود، که آذوقه کم داشت و گردنه ای بسیار گرم تشکیل میداد، ولی سایر قسمتهای راه، چون صفحات کوهستانی

۱ - دو میلیون و هفتصد هزار فرنگ طلا یا ۳۱ میلیون ریال بولگسونی.

- Echelle.

### جانشین اسکندر

روئیدنی های زیاد و آذوقه وافر داشت. این صفحات دارای مال و غنائم زیاد بود و او من در این جا هایه سیستاس را بسمت مفتشی پیش فرستاده مأمورش کرد؛ اموال مردم را از آنها بگیرد و بعد تمامی آنرا بین سرداران خود تقسیم کرد. دیودور گوید، که این مملکت از جنگی ترین پارسی های کابدار و فلاخن دار مکنون و سکنه آن از سکنه هر ایالت دیگر بیشتر است.

او من، چون بمقر پادشاهی در پرس پولیس رسید، خواست ضیافتی بزرگ بدهد و قربانیهای زیاد برای اسکندر و پدر او فیلیپ بکند. با این مقصود حیوانات زیاد از تمام پارس طلبید.

او من تمام مدعوین را بچهار دایره ای، که بزرگترش کوچکتر را شامل بود (یعنی دو ایر متحد المرکز بودند) تقسیم کرد. محیط بزرگترین دایره ده استاد (۱۸۵۰ متر) بود و دور دایره چهارم دو استاد. خیمه های سرداران و سواره نظام و پارسیهای ممتاز را، در دایره چهارم زده بودند. در وسط این دایره، محرابهایی برای اسکندر و پدر او فیلیپ ساخته بودند و بر یاقین و قالیه های گرانبهای پارس زینت یافته بود.<sup>۲</sup> دیودور گوید، که پارس از حیث همه نوع تجملات و اسباب ناز و نعمت غنی بود (کتاب ۱۹، بند ۲۲). این ضیافت درخشان، باعث وجاهت په سیستاس نزد افراد قشون گردید و او من، که دقیق بود، فهمید، که په سیستاس میخواهد، قشون را رو بخود کند و برای جلوگیری نامه ای از طرف المپیاس ساخته منتشر کرد. مضمون نامه چنین بود: المپیاس کاساندر را کشته و پسران اسکندر را، در اختیار خود دارد. او اکنون ملکه مطلق مقدونیه است و پولیس پر خون باقشونی و فیلهای برای جنگ با آن تی گون آسیا گذشته و حالا در کاپادوکیه است. این نامه را بزبان سریانی نوشته بودند و چنین مینمودند، که این نامه را ارنیس<sup>۳</sup> والی ارمنستان و دوست په سیستاس فرستاده. پس از انتشار این

۱ - رفتار مقدونی ها را با ایرانی ها می رساند.

۲ - بنابراین نوع موارد، مقدونی ها برای اسکندر و فیلیپ ستایشی داشته اند. - Orontès.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

نامه جنیبات لشکر بان تغییر کرد و همه امید وار گشتند که فقط او من از جهت پشتیبانی دربار میتواند هر آنچه خواهد بکشد. در آخر ضیافت، او من از موقع محکم خود استفاده کرده، سی برتیوس والی رُخج و دوست به سستان را مفضل دانست و دسته‌ای از سواره نظام به رُخج فرستاد، تا ذخایر و پولی را که حمل میکردند، توقیف و ضبط کنند. در این وقت سی برتیوس در مخاطره بزرگی واقع شد و اگر فرار نکرده بود، بدست مردم تلف میگشت. پس از این اقدام، بر نفوذ او من افزود و او به سستان را، که مایوس گشته بود، با مواعیدی بطرف خود جلب کرد. بعد با ولات عهد و پیمانی بست و برای آزمایش آنها چنین وانمود، که پول ندارد و عده‌ای از ولات تقاضای او را پذیرفته چهارصد تالان (دو میلیون و دویست هزار فرنگ طلا) باو دادند و از این زمان هوا خواهان صادق او گشتند ( زیرا علاوه بر جهات دیگر طلب کار هم بودند. م. )

در این وقت، به او من خبر رسید، که آن تی گون میخواهد جنگ او من بپارسی حمله کند و باستقبال او شتافت، ولی پس از ضیافتی با آن تی گون که بسربازان خود داده بود، از جهت شرب زیاد ناخوش شد

و چند روز توقف کرد، بعد پس از بهبودی به سستان و آن تی ژن را، بپیش قراول فرستاد و خودش بر تخت روانی در پس قراول جا گرفت. وقتی که دو لشکر بیکدیگر نزدیک شدند، جدالی واقع نشد، زیرا رودی با استحکامات طبیعی در وسط حائل بود. در این حال فریقین پنج روز بمسافت سه استاد (۵۵۰ مایل) در مقابل یکدیگر ایستادند و آن تی گون رسولانی نزد سرداران و ولات فرستاده آنها را تطمیع کرد، تا از او من جدا شوند. مقدونیها جواب رد دادند و مذاکران و تهدید و تطمیع دوام داشت، که او من در رسیده از قضیه آگاهی یافت و درستی آنها را ستوده این مثل را آورد: « روزی شیری عاشق دختر جوانی شد و کس ترا پدر او فرستاده دختر را خواستگاری کرد. پدر گفت من حاضریم، دختر خود را



بشیر بدهم، ولی از دندانها و ناخن های تیز او میترسم، زیرا چون شوهر دخترم گردد، ممکن است رفتارش با او خیلی وحشی وار باشد. شیر چون این بشنید، فوراً دندانها و ناخن های خود را در آورد، ولی پدر دختر، همینکه او را در این حال دید، باسانی نابودش ساخت. حالا موقع شما هم چنین است: آن تی گون امروز شما را بطرف خود جلب میکند، ولی همینکه زمام لشکر را بدست گرفت، بایکاپک شما همان کار پدر دختر را خواهد کرد. اینسخن همه را پسند آمد و پس از کف زدنهای پیرا کردند. بعد شبانه چند نفر فراری، از اردوی آن تی گون آمده خبر دادند، که او در پاس دوام شب میخواهد حرکت کرده بگابی بن برود، زیرا در آنجا آنوقه و علوفه زیاد است. او من از این خبر استفاده کرده، چند نفر از داو طلبان را بصورت جاسوسی، با اردوی آن تی گون فرستاد، تا انتشار دهند، که او من میخواهد شبانه با اردوی دشمن حمله کند. آن تی گون باور کرد و صفوف قشون خود را بیدار است، ولی پس از چند ساعت آگاه شد، که این یک حيله جنگی بوده و در واقع امر او من شبانه حرکت کرده و بطرف گابی بن رفته. در اینوقت او خواست او من را تعقیب کند، ولی بعد دریافت، که چون دشمن شش ساعت زودتر حرکت کرده، با او نخواهد رسید، قسمتی را از قشون خود، به پی تون سپرده، گفت باتا آنی حرکت کند و خودش با سواره نظام از پی دشمن ناخت. در طلعه صبح او، پس قر اول او من رسید و چون او من پیدا شد، که تمام قشون آن تی گون با او است، ایستاد و صفوف لشکرش را آراست، ولی آن تی گون منتظر شد، تا بقیه قشونش در رسید و جنگ را شروع کرد. قوه آن تی گون ۲۰۰۰ پیاده، ۸۵۰۰ سوار و ۶۵۰۰ فیل بود. قشون او من، از فالانتر های مقدونی، رنجی ها و اهالی پاراپامیزاد، کاندازان و فلاخن دازان پارسی و اقوام مختلف دیگر، از قبیل تراکیهای مهاجر نشین آسیای علیا و غیره ترکیب یافته بود. قوه او من را دیودور ۳۵۰۰۰ پیاده، ۶۰۰۰ سوار و ۱۱۰۰ فیل نوشته (کتاب ۱۹ بند

کتاب سوّم - دوره مقدماتی و برای

(۲۳) و از مردمانی که در قشون آن تی گون بودند، آنها را نامیده؛ مادرها،  
 آرامنه‌لستان، بامعلنان، هرگان، نارانتیهای ایتالیا و غیره. او من و آن تی  
 گون هر دو سرداران کارآموده شهار می آمدند و هر یک نیمی از خود  
 داده بود پس از آن جدال شروع شد و چون شب رسید، صبحگاه  
 همنامه ماه در آمد طرفین از یونان هم در آو بخشد، و از آن  
 خود عقب نشست و آن می گون آقای دشت سرد کردید، این  
 پیش از لشکر او من بود، بعد آن تی گون، شهار، و لاک  
 دید آدرعه و امر داشت، آمد از من جهانبانی  
 بگای من در آمد، سپس آن تی گون، چون شد از آن  
 تمامم طرف تا بجان را از من دید، با او در این  
 از باندان او بود، ولی آن تی گون در آن راه  
 بود موری تا بجان را از من دید، و از آن  
 در آمد، او حداد را سر، این سردان  
 حاصل شد، و از وجود انکاست در آن  
 او را می آمد، و از آن جهت حرکت  
 بعد حرکت در جهت بر سادتهای او من، چون  
 هاد بر سطح آنجا، چون اردو می رفتند  
 از آن استاده کرده می از سوا، تمام  
 تا و می می فد سوا را، و از آن  
 در من حداد شروع کرد و هر دو  
 در آن حداد شروع کرد و هر دو  
 در آن حداد شروع کرد و هر دو

بهره مند بودند، از جهت اینکه، در حمایت سواره نظام نبودند، تنها ماندند. با وجود این او من کوشید دسته های سواره نظام را جمع کند، ولی دسته های پدستاس امتناع ورزیدند و قذون مجبور گردید عقب بنشیند. در ارکان حرب هم در این وقت اختلاف و تشقت بود، زیرا او من میخواست جنگ را از نو شروع کند، ولی ولات میخواستند با پالانشان بر گردند. در این حال مقدونی های آرژیروسپید، چون خبر یافتند، که اردوگاه در دست دشمن است، بفکر زنان و اطفال و اقربای خود افتاده بهیچیک از دو شق مذکور حاضر نگشتند و در میان با آن تی گون تباہی کرده او من را باو تسلیم داشتند. بعد آن تی گون بندهای این سپاهیان را بخودشان پس داده، پس از گرفتن بیعت، عده آنها را در قشون خود داخل کرد. ولات هم برای حفظ منافع شخصی، سردارشان را رها کردند. پس از آن آن تی گون، که آقای او من و تمامی لشکر او شده بود، آن تی ژن رئیس آرژیروسپیدها را توفیف و در صندوقی کرده، دستور داد آنرا آتش زدند، او داموس را، که از هند برای او من فیل آورده بود، کشت و سلبانوس و چند نفر دیگر را، که با او دشمن بودند، نابود کرد. آن تی گون میخواست او من را نکشد، زیرا چون او را سرداری لایق میدانست، هایل بود از لیاقت او استفاده کند، ولی آرژیروسپیدها با کمال ابرام قتل او را خواستند و آن تی گون او را هم کشت، اما نظر بدوستی سابق امر کرد، جسد او را بسوزانند و خاکسترش را در ظرفی برای دوستان او من فرستاد (۳۱۷-۳۱۶ ق. م). پس از این کارها، آن تی گون برای قشلاق بماد رفت و اردوی خود را در دیهی در نزدیکی همدان زد. بعد او قشون خود را در تمامی ماد پراکند و مخصوصاً قسمتی را هم بد زرگ (ری کنونی) فرستاد. دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۲) اسم این صفت از بدبختی های بزرگی است که در ازمنه قدیم برای اهالی روی داده. در این ناحیه شهر هی آباد زیاد بود، ولی زمین لرزه ها، اهالی این صفت را نابود ساخت و شکل زمین بقدری تغییر

یافت که دریاچه‌ها و رودهایی که سابقاً وجود نداشت پدید آمد.  
 پلوئارک<sup>۱</sup> که کتابی در احوال او<sup>۲</sup> من نوشته روایتش راجع بکارهای او در  
 زمینه نوشته‌های دیودور است، ولی او گوید (کتاب او<sup>۳</sup> من بند ۲۶) ناو<sup>۴</sup> من  
 فتح بود، ولی آرژیروسپیدها از حب مال باعث شکست شدند و نامردانه فرماندهشان  
 را به آن‌تی گون تسلیم کردند. قبل از تسلیم شدن، او<sup>۵</sup> من از مقدونیها خواست  
 که خودشان او را نابود کنند، اما آرژیروسپیدها این خواهش را هم نپذیرفته، در  
 قید بدست کسان آن‌تی گون سپردندش. وقتی که آن‌تی گون دانست که چاره‌ای جز  
 قتل او نیست، در ابتداء میخواست او را از گرسنگی بکشد، ولی بعد، چون دید  
 که باید زود حرکت کند، امر کرد در محبس سرش را ببرند. در همینجا مورخ  
 مذکور گوید، که خدایان انتقام او<sup>۶</sup> من را از مقدونیها بدست خود آن‌تی گون  
 کشیدند، زیرا او چون آرژیروسپیدها را باین درجه بی حیث و فقط در فکر تحصیل  
 اندوخته دید، از آنها متنفر گشت و سخت ترسید. این بود، که به سی برنیوس  
 والی رنج امر کرد، چنان دسته آرژیروسپیدها را نابود سازد، که احدی از آنها  
 بمقدونیه برنگردد. اختلاف کلی، که بین پلوئارک و آر<sup>۷</sup> بان راجع به او<sup>۸</sup> من دیده  
 میشود، این است؛ چنانکه در صفحه ۱۸۸<sup>۳</sup> این تألیف گذشت، آر<sup>۹</sup> بان گوید، که  
 او<sup>۱۰</sup> من، در موقع زواج مقدونیها با زنان پارسی در شوش، آرتونیس<sup>۱</sup> دختر آرتنه باز<sup>۲</sup>،  
 یعنی خواهر برسین را گرفت، ولی پلوئارک اسم این دختر آرتنه باز را، ماریا<sup>۲</sup>  
 نوشته و گوید، همین دختر را برسین نیز می نامیدند (کتاب او<sup>۱۱</sup> من، بند ۱).  
 بنا بر نوشته آر<sup>۱۲</sup> بان و پلوئارک سه دختر آرتنه باز، که بغیر ایرانی شوهر کردند،  
 اینها بودند: ۱ - برسین زن هم<sup>۱۳</sup> نون سردار یونانی اُخس، که بعد زن غیر  
 عقدی اسکندر شد و برای او پسری آورد هر کول یا هر<sup>۱۴</sup> کس نام. ۲ - آرتونیس،  
 بقول آر<sup>۱۵</sup> بان یا ماریا بقول پلوئارک، که زن او<sup>۱۶</sup> من گردید. ۳ - آرتنه کام، بقول  
 آر<sup>۱۷</sup> بان، که زن بطلمیوس شد، ولی باید در نظر داشت، که این بطلمیوس بقول آر<sup>۱۸</sup> بان

۱ - Artonis.

۲ - Maria.

بطلمیوس پسر لاگس<sup>۱</sup>، که والی مصر گردید نبود، این بطلمیوس<sup>۲</sup>، ساموفیلاکس<sup>۳</sup> نامداشت.

آن‌تی‌گون آن‌تی‌گون پس از فتحی<sup>۴</sup>، که کرده بود، چنانکه گذشت، بطرف ماد رفت، تازمستان را در آنجا بگذرانید و در اینوقت دریافت، پس از فتح که پی‌تون والی ماد، می‌خواهد سر بازان را برضد آن‌تی‌گون برانگیزد. چون در افتادن با چنین سرداری، که اسکندر نیز قدر او را میدانست صلاح نبود، آن‌تی‌گون روی خوش بکسانی، که این اخبار را برای او می‌آوردند، نشان نداد و بعکس آنها را از اینکه میان دو دوست را بهم میزنند سرزنش کرد، ولی در نهان نقشه‌ای ریخت، تا او را بدست آورد و با این قصد نامه‌ای به پی‌تون نوشته او را طلبید، تارباست قشون تمامی ایالات علیا را باو بدهد. پی‌تون وعده‌های او را باور کرده آمد و همینکه وارد شد، آن‌تی‌گون او را گرفته، بدیوان محاکمات فرستاد و او را محکوم و بعد نابود کردند. بعد آن‌تی‌گون از توبات<sup>۲</sup> مادی را، والی ماد و هیپوسترات<sup>۳</sup> را رئیس ساخلوی مرکب از ۳۵۰۰ سپاهی اجیر کرده، پنجهزار تالان نقره شمش (۲۲ میلیون و نیم فرنگ طلا) برداشته بطرف پارس رفت. او بیست روز راه در پیش داشت، تا بتخت جمشید در آید. پس از اینکه به پارس رسید، مردم او را مانند پادشاهی پذیرفتند و آن‌تی‌گون بتغییر ولات پرداخت ولی ثل‌پولم والی کرمان و ستاسانور والی ایالت دیگر را (که دیودور باز کرمان نوشته و باید اشتباه باشد) معزول نکرد، زیرا اینها قوی بودند و بایک حکم ممکن نبود آنها را منفصل کرد و دیگر این که این دو نفر ایالاتشان را خوب اداره کرده بودند و در میان مردم هواخواهان زیاد داشتند. در این وقت، اوی توس<sup>۴</sup> والی هرات شد و پس از مرگش، که بزودی روی داد، او را گراس شجاع و زرنگ جانشین او گشت. ایالت پاراپامیزاد، کمافی‌الشابق در دست آکسیارتس پدر رگمانه ماند، زیرا بیرون کردن او از آن صفحه، از جهت دوری مستلزم قشونی نیرومند بود. بعد، آن‌تی‌گون سی-برتیوس

۱ - Samophilax.

۲ - Orontobate.

۳ - Hippostrate.

۴ - Evitns.

والی رنج را، که با خود صمیمی و با وفا میدانست،<sup>۱</sup> احضار کرده ریاست مقدونیهای آرزیر و سپیدها را با او محول داشت. تیت او چنین بود، که ایندسته را معدوم سازد، زیرا اینها در قشون نفوذی یافته بودند و علاوه، چون به او<sup>۲</sup> من خیانت کرده بودند، مورد اعتماد آن تی گون نبودند. در اینجا، دیودور گوید (کتاب ۱۹، بند ۲۸):

اگر خیانت برای پادشاهان خوب باشد، برای خائنین سرچشمه بدبختی است.<sup>۳</sup>

پس از آن، آن تی گون، چون میدانست، که په‌یستاس والی پارس مورد محبت پارسهاست، او را از ایالتش معزول کرد. پارسها را این عزل خوش نیامد و یکی از بزرگان پارس، که پس پیاس<sup>۴</sup> (پارسی چشم‌پش) نام داشت، آشکارا گفت، که پارسها بکسی جز په‌یستاس اطاعت نخواهند کرد و در ازای این جرئت کشته شد. بعد آن تی گون آن کل پیودور<sup>۲</sup> را والی پارس کرده، قشونی باو برای نگاهداشتن آن در اطاعت داده، بطرف شوش رفت. در کنار رود کارون (پس-لیگر) کسنوفیل خزانه دار شوش، باستقبال آن تی گون آمده گفت، که سلکوس مرا فرستاده، تا هر آنچه امر تو است، مجری دارم.

باوجود اینکه در این وقت، آن تی گون باطنا از سلکوس ظنین بود و میتوسید، که سلکوس از عبور او از دجله ممانعت کند، بروی خود نیاورده چنین وانمود، که او را دوست خود میدانند. پس آن تی گون وارد قلعه شوش گردید و تا کی را، که پی‌تیوس ایدی به داریوش اول تقدیم کرده بود و از زر بود از خزانه شوش برگرفت. قضیه این تقدیمی و نیز پیولی، که پی‌تیوس میخواست به خشیارشا بدهد، در صفحه ۲۱۶ این تألیف از قول هرودوت (کتاب ۷، بند ۲۷-۲۸) ذکر شده. از حکایت دیودور روشن است، که تا این زمان تاك مزبور را نر بوده بودند و آن تی گون در این وقت آنرا برگرفته. نیز در این وقت او ذخایر زیادی، از خزانه بیرون کشید. دیودور قیمت آنرا، پانزده هزار تالان نوشته<sup>۳</sup>. مورخ مذکور

<sup>۱</sup> - Thespias.      <sup>۲</sup> - Asclépiodore.

<sup>۳</sup> - هشتاد و دو میلیون فرانک طلا یا ۴۱۰ میلیون ریال.

گوید، علاوه بر ذخایری که آن‌تی گون از خزانه های شوش و ماد بدست آورد، مقدار پنج هزار تالان هم از فروش غنائم و تاجها و نیز هدایائی که باو داده بودند تحصیل کرد. کتیبه ثروتی که او بدست آورد معادل ۲۵ هزار تالان بود. حکایت دیو دور قبل از ختم این مبحث حکایتی را، که دیو دور در خلال جنگ او<sup>۱</sup> با آن‌تی گون ذکر کرده (کتاب ۱۹، بند راجع بسردار هندی ۳۳-۳۴) و راجع باخلاق هندیها، همسایگان ایرانیهای آن زمان است درج میکنیم:

ستوس<sup>۲</sup> نام هندی، که سرداری در لشکر او<sup>۱</sup> من بود، در جنگ شجاعت ها کرده کشته شد. این سردار دوزن داشت، یکی را تازه گرفته بود و دیگری را در چند سال قبل، ولی هر دو بشوهرشان علاقمند بودند. در هند رسم این است، که زواج بمیل پدر و مادر دختر نیست، بل برضایت خود او است ولی، چون غالباً مزاجت در کودکی بعمل میآید و بعد، که دختر بزرگ میشود از کاری، که شده است پشیمان میگردد، سابقاً در این موارد، زنان از شوهران خود متنفر گردیده، با مردان دیگر آمیزش مییافتند و شوهران خود را زهر میدادند. بر اثر این وضع فحشاء زیاد شد و هر قدر هندیها کوشیدند، که زنان این عادت مذموم را ترک کنند با وجود مجازاتهای سخت، بهره مند نشدند، تا بالاخره قرار دادند، که زن مرد متوفی با جسد شوهرش یکجا بسوزد و اگر پاک زن بیوه نمیخواهد بسوزد، باید برای تمام مدت عمر از زنا شوئی احتراز کند. بنا بر این قانون مینایست، یکی از زنان ستوس هم بسوزد، ولی در این وقت مشاجره بین دو زن او در گرفت و نزاع بهجا که کشید. زن جوانتر میگفت، که چون زن مسن تر آریستن است، نباید موافق این شادت رفتار کند، چه زنان آریستن مستثنی هستند. زن بزرگتر جواب میداد، که در همه جا پیش قدمی و اولویت با بزرگتر است. پس در این جا هم، او برای سوختن اولی است. سرداران او<sup>۱</sup> من که قضات این

مخاکمه بودند، بوسله اهل خیره معلوم داشتند، که زن بزرگتر آستن است و زن کوچکتر را محق دانستند. زن بزرگتر، همین که حکم محکمه را دانست، بنای صیحه و شون گذارد و تاج خود را برداشته درید، مثل اینکه بدیخنی بزرگی برای او روی داده، ولی زن کوچکتر عرق شادی و شغف گردید و لباس عروسی بر تن کرده تاجی بلند بر سر گذارد. در این وقت، اقرباش دور او را گرفته، سرودهای گوناگون در تمجید و ستایش او خواندند و بدین نحو او را بطرف خرمین هبزم، که می‌داشت آتش بریند بردند. وقتی، که او بخرمین نزدیک شد، زینت‌های خود را کنده بدوستان و خدمه‌اش ناگوار داد. رنیت‌ها چنین بود. در انگشتهایش انگشترهای گرانبها از جواهر گوناگون، بر سرش ستاره هائی از زر، که از سنگهای قیمتی مندرحشد و برگردش گردن نندهای کوچک و بزرگ آویزان بس از اینکه زن خدمه‌اش را بوسسد، بدست برادرش تکه داده، بخرمین صعود کرد و در میان تماناچیان رناید مانند بهلوانی عمر خود را تا آخر رساند. تمام لشکر، که در ربر اسلحه بود، قبل از آن که بخرمین هبزم آتش بریند، سه دفعه دور آن گردید. زن جوان بهلوی حسد شوهرش خواستد و در فاصله شعله‌های آتش او را از هر طرف فرو گرفت، ناله ای هم از او برآمد. این منظره همانقدر باعث رقت گردید، که موجب ستایش زن شد. تا وجود این بعض یونانی‌ها این عادت را تقصیح کرده گهمنند، که حلی سحر است و بر یونان حس دلالت دارد.

### فصل سوتم - کاساندر در آلبانی

در احوالی، که در کاساندر شهر (ت قره) را، در یونان  
 حمله کاساندر  
 یونان محاصره کرده، آمدن بود آن را تسخیر کنند، که  
 به آلبانی  
 حیرت‌نازگت آلبانی را، مقدونیه و بار کشته بدن او روی دس



## حاشیان اسکندر

و آرند. - فنلیس و قتل برادر کاساندر و خراب کردن قبر یولانس را شنید. پس ارآن، او بدرنگ با اهالی ت. ژره متار که کرده، بطرف مقدونیه روانه شد. چون تنگ ترمونیل را اتولیان برای اسیرهای خاطر المپاس گرفته بودند، کاساندر نخواست معر مرپور را بشکافد و از در نا قشون خود را به تسالی برد. وقتیکه المپاس آگاه گردید، که کاساندر با لشکری سر و مند بمقدونیه هرود، آریستونوئوس<sup>۱</sup> را، سردار قشون پادشاهی کرده، باو دستور داد، راه زابر کاساندر ببندد و خودش اسکندر سر اسکندورا، با مادر او ر کسانه برداشته به پیدنا<sup>۲</sup>، که شهری در مقدونیه بود، رفت. اشخاص دیگر هم از خانواده سلطنت واقربای آنان و درباریان ر ناد، که وجودشان نکار جنگ بمآمد، با المپاس حرکت کردند. برای دیگران روشن بود، که توقف در پیدنا خطرناک است، ولی المپاس از آنجا، که بمقدونیه و یونانها امیدواری داشت، در شهر مرپور ماند، و حال آنکه قوه اس منحصر بود بچند سوار و چند فلی، که بولس بر حون برای المپاس گذارده بود. سایر فلیها در حماه او لی کاساندر بمقدونیه، بدست او افتاده بودند.

کاساندر از تریبی<sup>۳</sup> گذشته، به پیدنا رسید و دور آن خندقی کند، که از دو طرف بدرنا ماریسد بعد استمداد از متحدین خود کرده، عازم گردید شهری را، که المپاس و تمام دربار در آن اقامت داشتند، محاصره کند. در آنوقت کاساندر خبر رسید، که آلسد<sup>۴</sup> پادشاه اسر لکمک المپاس میآید (بالا تر گفته شد، که المپاس از خانواده آلسدها بود م) و او قشون بر صند پادشاه مرپور فرستاد بعد در اسر بر آلسدها قیام کردید و نقشه او، که کمک کردن به المپاس بود، عقم ماند. اینکه سهل است، مرده اسر پادشاهان را، که عام بود، بتعدد محکوم کرده، کاساندر عهد اتحادی بستند.

در آنوقت اوضاع در بر مقدونیه و حومه و در هر هیچ طرف صدمی، تحت معرفت، چرا آنکه بولس بر حون قوه ای دجود بسازد، و بی ریدگی در اس

در باره این امید هم بزودی بیاس مبتدل گردید، توضیح آنکه کلاَس رئیس پشونی، که از طرف کاساندر مأمور بود در پترینی با پولیس بر خون جنگ کند، وارد شده با پول بیشتر سربازان او را تطمیع کرد و بر اثر این اقدام از قوت پولیس بر خون چندان کاست، که دیگر نمیتوانست کاری انجام دهد (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۳۵ - ۳۶).

چنین بود در این زمان (۳۱۷ - ۳۱۶ ق. م.) احوال ملک اسکندر: در آسیا آن تی گون برای سلطنت آن میجنگید، در اروپا کاساندر، برای بدست آوردن تاج و تخت مقدونیه میکوشید. در مصر هم، که بطلمیوس از دیر زمانی خود را پادشاه میدانست، از امپراطوری اسکندر در اینوقت، سایه ای بیش باقی نمانده بود و این سایه هم داشت زوال مییافت. باعث حیرت و عبرت است، که پات امپراطوری عظیم در ظرف شش یا هفت سال، چگونه از آن اوج پایین حنیض نشست، و چسان سرداران اسکندر پس از او، تن امپراطوریش را پاره پاره کردند. کاساندر المپیس را در پیدنا محصور داشت. او بسبب زمستان نمیخواست شهر یورش برد و باین قناعت کرده بود، که نگذارد کمکی بشهر برسد. بنابراین دیری نگذشت، که بر اثر محاصره، در شهر قحطی روی داد و سواران و سربازان زیاد باقیها تلف شدند. کوچها پیر از جسد مردگان گردید و بعضی بیگانگان به اکل میته پرداختند. بعد بهار در رسید و قحطی رو بشدت گذارد. اکثر سربازان از المپیس تمسّی کردند، که آنها را مرخص کند و او راضی شد، زیرا نه میتواند از محاصره بیرون آید و نه قوت سربازان را بدهد. اینها بیرون آمده باز دومی کاساندر رفتند و او با گرمی آنها را پذیرفت، تا این خبر در میان مقدونیهها انتشار یافته المپیس را رها کنند. بزودی امید او بر آورده شد و تمام کسانی، که مصمم گردیده بودند، برای محصورین بجنگند، جانب المپیس را رها کرده طرفداران کاساندر شدند. فقط دو نفر نسبت به وفاداری ماندند: یکی آریستونئوس صاحب شهر آمفی پولیس بود

۱ - Callas.

جانشین اسکندر

و دیگری مونی موس صاحب شهر پلا<sup>۲</sup> . در اینحال بر ملال المپیاس مایوس گردید ، از اینکه بتواند در مقابل کاساندر مقاومت کند ، زیرا همه بطرف او میرفتند و دوستان المپیاس هم برای پافشاری کافی نبودند . بنا براین المپیاس پس از فکر زیاد مصمم گشت ، پلک کشتی با پنج سلف پاروزن بدریا انداخته ، بار بار و دوستان خود از شهر فرار کنند ، ولی یک نفر فرازی از شهر گریخت ، این خبر را به کاساندر رسانید و او این کشتی را گرفت .

کشته شدن المپیاس پس از آن ، المپیاس از هر طرف بکلی مایوس گشته ، رسولانی نزد کاساندر فرستاد ، تا قراری با او بدهد . کاساندر در ابتداء میخواست ، که ملکه بی شرط تسلیم شود ، ولی بالاخره پس از مذاکرات زیاد با اکراه پذیرفت . که جانش در امان باشد . بعد قشون کاساندر وارد شهر شد و مونی موس هم شهر پلا را تسلیم کرد . اما آریستون و مونی حاضر نشد شهر آمفی پولیس را تسلیم دارد ، تا آنکه پس از کشمکشها و زد و خوردی ، بر حسب حکم المپیاس شهر را تحویل داد و کاساندر هم باو امنیت جانی بخشید ، ولی پس از چندی ، چون از او بیمناک بود ، بدست اقربانش نابودش ساخت . بعد کاساندر ، اقرباء و کسان اشخاصی را که المپیاس کشته بود ، تحریک کرد ، ملکه را در مجلسی مرکب از مقدونیها محاکمه کنند . در نتیجه ، ملکه را در غیابش محاکمه و باعدام محکوم کردند . پس از آن کاساندر ، چند نفر از محارمش را فرستاده ، به المپیاس پیغام داد ، که فرار کرده بد آن برود . مقصود کاساندر نجات دادن ملکه نبود . او میخواست ، که المپیاس فرار کرده در راه کشته شود و همدتقصیر را از خود او ، که فرار کرده بود ، بدانند ، زیرا کاساندر میدانست ، که مقدونیها احترامی بزرگ برای ملکه میورزند و اینرا هم خوب میدانست ، که مقدونیها تا چه اندازه زود از طرفی بغرفی میروند . المپیاس این پیشنهاد کاساندر را پذیرفت و اعلام کرد ، که حاضر است ، در مجلس مقدونیها حضور یفتد محاکمه شود . کاساندر به این

۱ - Macedonia.

۲ - Pella.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

امیر راضی نشد، زیرا میدانست، که اگر ملکه در مجلس محاکمه حاضر شود، مردم خوبیهای اسکندر و پدرش، فیلیپ را بخاطر آورده، اورا بری خواهند دانست. بنابراین؛ دوینست نفر از سر بازان صدیق خود برگزید، مأمور گردا بروند و فوراً المپاس را بکشند. سر بازان مزبور چون وارد قصر شدند، از آبهت ملکه و احترامی، که نسبت باو میورزیدند، نتوانستند امر را اجرا کنند و برگشتند، ولی اقربای اشخاصی، که بحکم ملکه کشته شده بودند، از راه کینه نوزی و نیز برای اینکه طرف توجه کاساندر واقع شوند، ملکه را گرفته سرش را از بدن جدا کردند، بی اینکه او، چنانکه در این موارد عادت زنان است، فریادی بر آورده باشد (۳۱۶ ق م.).

دیودور گوید: چنین بود عاقبت المپاس، که در مدت عمرش آنهمه احترامات دیده بود، چنین بود مرگ دختر نئوپ تولم پادشاه ایبر، خواهر اسکندری، که بایطالیا قشون کشید، زن فیلیپ یکی از مقتدرترین پادشاهان اروپا و مادر اسکندری، که آنقدر کارهای بزرگ و زیبا انجام داد (کتاب ۱۹، بند ۴۹-۵۱).

این موزخ، اگرچه وقایع مذکوره را مختصر تر از دیو دور روایت ژوستن نوشته، ولی آخرین دقیقه المپاس را بیشتر نقاشی کرده.

او گوید (کتاب ۱۴، بند ۶): وقتی، که اشخاص مسلح، با تهدید بمنزل المپاس وارد شدند، ملکه بازینت های سلطنتی باستقبال آنها شافت. آبهت او و یادگارهایی، که حضورش بخاطر ها میآورد، در مأمورین چنان اثر کرد، که آنها را متوقف داشت، ولی اعوان و انصار دیگر کاساندر بالاخره ضربتشان را فرود آوردند. ملکه در مقابل آهتی، که بر او بلند شده بود، پس نرفت، فریادی، که در این موارد عادت زنان است، بر نیآورد. مرگ را با استقامتی، که در خور نژاد نامی اش بود، پذیرفت، میتوان گفت، که در آخرین نفس مادر اسکندر، خود اسکندر دیده شد. گویند وقتی، که این ملکه افتاد، پاهای خود را با گیسوان و جامه اش پوشید، تا نظر مردان عمت او را تیارارد.

کاساندر، پس از نابود ساختن<sup>۱</sup> المپیا، خواست تخت و تاج پس از کشته شدن مقدونیّه را تصاحب کند و برای اینکه قرابتی با خانواده سلطنت المپیا بیابد،<sup>۲</sup> تسالونیک<sup>۳</sup> دختر فیلیپ دوم و خواهر اسکندر را گرفت. بعد در جلگه پالین<sup>۴</sup> شهری بنا کرد، موسوم به کاساندریا، که در مقدونیّه از حیث جمعیت و خوبی اراضی و غیره اول شهر گردید. پس از آن کاساندر، که از دیر گاه بقصد نابود کردن اسکندر، پسر اسکندر و مادراو<sup>۵</sup> رگسانه بود، خواست خیال خود را اجرا کند، ولی قبلاً لازم دید، قدری تأمل کرده ببیند کشته شدن المپیا چه اثری در مردم میکند و نیز کارهای آن تی گون در آسیا بکجا میکشد. بنا بر این مقتضی دید، که عجاله اسکندر پسر اسکندر را، که طفل بود با مادرش در جای مطمئن نگاهدارد، تا موقع قتل هر دو برسد. با این مقصود او شهر آفنی پولیس را انتخاب کرده، حاکم آنرا گلوسیاس نامی، از دوستان خود قرار داد. هم در اینوقت اطفالی را، که با اسکندر تربیت میشدند، از دور او پیرا کنند و دستور داد، با او چنان رفتار کنند، که با طفل شخصی از سواد مردم میکنند. بعد او جوانان زبده مقدونی را طلبید، تاقشونی ترتیب داده به پلویونس برود. چنین بود اوضاع مقدونیّه. اما پولیس پر خون، که در ناکسیوم<sup>۶</sup> (از ولایت پتریه) محصور بود، چون خبر مرگ المپیا و وقایع دیگر مقدونیّه را شنید، فهمید، که کار خانواده سلطنت یاس آورا است و فرار کرده نزد آسید پادشاه سابق ایبر رفت و بعد به اتولی در آمد، تا با امنیت خاطر ناظر وقایع بعد باشد. اهالی او را گرم پذیرفتند (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۵۲).

اما کاساندر قشونی نیرومند جمع کرده، بقصد اسکندر پسر پولیس پر خون بطرف یونان راند، زیرا یگانه کسی، که لشکری داشت او بود و کاساندر میخواست منازعی نداشته باشد. او از تسالی<sup>۷</sup> بسانی گذشت و تنگ ترمویلیا را، که اتولیان دفاع میکردند، شکافته وارد بئوتی<sup>۸</sup> گردید. در اینجا باقی مانده اهالی تب، که شهرشان را اسکندر پسر فیلیپ دوم زیر و زیر کرده بود، نزد او آمدند و کاساندر

۱ - Thessalonique. ۲ - Pallène. ۳ - Naxium (en Perhébie) ۴ - Béotie.

آنها را دعوت کرد، شهرش را از یونانیها گسیخت و در آنجا گویند که آن شهر ندرخت چندین دفعه در آرزو گشته، ریزه ریزه شده و در اهلی آن محله‌های زیاد داده بودند. نسی‌ها پیشنهاد کاساندر را ناسخ کردند و شهرهای مختلف یونانی هم همراهی کردند، تا بعد از آنست که آن شهر نسی‌ها از حرابدهای خود برخاست و در فقط آنی‌ها، بل یونانیهای دیگر و حتی اهالی آنجا اطلاع و سبیل، بر سنای این شهر تمام کردند (کتاب ۱۹، ص ۵۰)

کاساندر، که بطرف دایونوس مراند، دانست که کاساندر در یونان در حال جنگ است، را دعوت نمود و برای اینکه در آن جای ملک یونانی خود را نامد، نه مکار، همه کشی‌هایی صاحب و فیسوس را با همی‌ها نامد، نه اسدور واقع در بلونوس درآمد و از آنجا آرس رفت اهالی آن اجداد کردار اسکندر رکنه طرفدار او کردند. در ولایات صبی سرزمین و چون اسکندر از یونان رجوع نمود، کاساندر آمد. کاساندر در ولایت ریاست مولکوس در کرای<sup>۱</sup> کرده مقدونیه را ریاست<sup>۲</sup> (۳۱۵ - ۳۱۶ ق م)

### فصل چهارم - اسرار ارتش کاساندران دیگر در سرد آرس کردن

مقدمه  
حکامانی که در سال ۳۱۶ - ۳۱۷ و ۳۱۸ ق م  
مقدمت بحرته امپراطوری اسکندر بود قبل آمدن اسکندر  
و اوریوس و محاوره گشتن الماس با عدهای تاب کرد، که حاکمان سرداران  
اسکندر خواهد گذاشت، دولت او و او سخای که دانست که این سربازان  
بر سه می ماند. رکنه اسکندر در سور آهلی و این سربازان  
کامه بر سر مسو و مکتبی صاحب است. این سربازان از راه راست آن کون

۱ Iphidaru      ۲ Bithun      ۳ Oni  
۴ کاساندر در یونان در حال جنگ است

پادشاه آسا و غلماوس حاکم آن نالاستمالان مصر، اگر داعیه سلکوس را هم  
 ساجیس نایل در نظر نرسم، روشن است، که دوام اساطیر پینج قسمت شده،  
 هر کدام از قسمتها دوائی است، که از دوام دیگر نمکین ندارد. تا وجود این  
 مادامی، که پادشاه، علی سرر شایسته رنده است، و حدت امپراطوری، ولو صورتها  
 هنر مشهور است، را هم فی مسقائی این قسمتها، دوائیهای مختلف را، تا بنا بر  
 اداط میدهد، ولی داری ندارد. که این اسم، اهم از میان ردا بد و دوائیهای  
 بوجود آمده، که حدی او را از حساب کشند و پس آنها در حسد، ولی بعد در  
 احتیاط آمده، که این نامی ادراک روم کردند. این است بطور اجمال عاقبت  
 این دوائیها، اکنون معصی است، که نام این از وفای پس به هم و حرمان  
 تاریخ را منابع نسیم

آن بی گون  
 و ساکوس

آری که در کارهایی، که در آمد آس پاس، امی را،  
 از اهل بهین والی این انان کرده، حیوان تمام روم  
 خود را امر درنا حمل کند (دیو دورا محاهم معلوم

نارده، که مقصودش کدام در است، ولی از میجویی ناله او باشد، که مقصودش  
 دای عرب اود) تا در این افسوس سره نایل کردند سلکوس او را مانند  
 اندی مدره و سه می رای، که او داد ولی و هی، که آن بی گون  
 حیوان علاوه داد، که تا با ساکوس حسب او در ریحا اطفا کرد که این  
 مطالب، آن بی گون خطی در دو عهد به این انان اداری خدمت در  
 روم اساطیر و دادند. از این زمان به آه و آن بی گون حصوع افاد و  
 چون با اس رسید، که در آن بی گون او اهر مانند قیون اود کرد  
 بعد از سوار در روم در روم در آن بی گون وقتها رسید که  
 سلکوس در روم در روم در روم در روم در روم در روم در روم  
 در ماحوس در روم در روم در روم در روم در روم در روم در روم

از آن او میشد، ولی بعد کلدانیها برد او رفته گفتند، که اگر سلکوس جان بدر برد، روری آقای آسیا خواهد بود و اگر آن تی گون با او بجنگد هلاک خواهد گشت. اگرچه آن تی گون پیش گوئنها عقیده نداشت، اما چون پیشگوئی کلدانیان را در باره اسکندر بخاطر آورد، سمناک گردید و تعقیب سلکوس پرداخت، ولی باو برسند (۳۱۵ ق م) سلکوس خود را بمصر رسانده، بنای شاهه را از آن تی گون گذارد و گفت، این شخص سبب بهره مندی هاش خود را باخته او، پی تون را کشت، ولات را تعیر داد، به بیستاس را از نارس برون کرد و رود باشد، که نوبه دارد. خلاصه، مدبری بظلمدوس را ترسانند، که او در تدارک چنگ شد بعد سلکوس رسولانی برد کاساندر و لیر بمال فرساده، ناخبر هائی را، که به بظلمدوس گفته بود، بآنها هم رسانند و ابشار بدهند. آن تی تون، چون از اهداها ب سلکوس آگاه گردید، نبوت خود اشخاص را برد بظلمدوس و کاساندر و لیر بمال فرساده، تا بگذارند حرفهای سلکوس مؤثر آید، ولی مسیحه حاصل نشد، توضیح آید، سه هر مر نور بر صد آن تی گون فسام گردید و حکمی شروع شد، که حملی طولانی بود و تا سال ۳۰۱ ق م امتداد یافته بواسطه اسکندر را، که قبل از این حداب هم اسمی برسم بود، نگائی از صفحه روزگار نابود کرد.

آن تی گون از نابل به کلمنته رمت و ده هزار تالان از کسندن بدست آورد. در این وقت عایداب خودس هم بارده هزار تالان بود<sup>۱</sup>

و قنکه آن تی گون در سورته بود، رسولان لیر بمال و کاساندر مذاکرات و در رسده، باو گفتند، که نابدکانادو کتبه و لنگته را به کاساندر آغاز خصومت و اگذارده، برنگته سفلی (هاس نبوت) را به لیر بمال، سورته را به بظلمدوس و ائل را به یساکوس بعد رسولان حواسند، آن تی گور آنچه را، که از جنگ با او من بدست آورده بود، با کاساندر و لیر بمال و سلکوس تقسیم کند، بالآخره سمره اعلام دانستند، که اگر آن تی گون اس تکالیف را بگذرد

۱ - دوملع مذکور، ۱۱۵ ملون هرگک خلاصه ۷۵۷ ملون رال ول کتوبه مرسد



همه باو اعلان جنگ خواهند داد آن تی گون بی محابا بجوابداد، که برای جنگ کاملاً حاضر است پس از آن همراه رفتند و سه سردار مریور در نپته جنگ با آن تی گون شدید (۳۱۵ ق م) مدد‌های این جنگ در یونان و آسای بود. آن تی گون کوشید، به اروپا برود، زیرا حس میکرد، که جنگ قطعی در آنجا خواهد شد، و دیگر محدودیت بر دولت اسکندر بود، ولی دشمنانش بقدری او را در آسای مشغول و گرفتار داشتند، که محال کرد اروپا بگذرد. بنا بر این، او سرداران خود را ب یونان فرستاد. اما اوساع یونان خیلی درهم و برهم و بیحد بود. شهرهای یونان باهم صفت میکردند و در هر شهر حربهای گوناگون بجان یکدیگر افتاده بودند. کاساندر به <sup>۱</sup>الگارشی، یعنی حکومت عدّه قلیل، تکیه داده بود. بولس در خون و بسرناس اسکندر، که اکنون با آن تی گون متحد بودند، چند محلی بس در بلوبوسی بداشتند و کاساندر خیلی قوی بود. بنا بر این آن تی گون خواست از اسکالاتی، که کاساندر در <sup>۲</sup>اتولی و <sup>۳</sup>البریه در بس داشت استفاده کند و بر در یونان حکومت ملی را در مقابل حکومت عدّه قلیل قوت بدهد. با این مقصود، آریستویدم <sup>۴</sup>می لیتی را ب یونان فرستاد و او یونانها را تحریک کرد، که آرادشان را اسیرداد کند. یونانها با حرارت ب طرف او رفتند. بظلموس چون وضع را چنین دید، برای جلب یونانها با آنها نوشت، که او هم مانند آن تی گون طرفدار جدی حکومت ملی است و در این زمینه تلاش کرد، ولی سردار آن تی گون رمنه مساعدتری یافته اتولیان را با خود همراه کرده بود.

دیودور گوید (کتاب ۱۹، ص ۵۷) آن تی گون چون اهمیت این جنگ را دریافت، مردمان و شهرهای مختلف و پادشاهانرا، که بدوستی آنها می توانست اعتماد داشته باشد، ب طرف خود جلب کرد و رای ایسکه او امر و احضار رودتر برسد، بستی سریع با چابارها و مشعلها برتیب داد (این همان ترنسی بود، که در دوره هخامنشی معمول می داشتند و در کتاب دوره این - آلف ص ۲۹۳ - ۱۲۹

۱ - Etole

۲ - Etole

۳ - Aristocome de Milet

و ۱۴۹۳ گذشت. اما مقصود از پادشاهان آسیای صغیر و ایران و صفحات مجاور هند است، که پائین تر ذکرشان بیاید. (م.)

بعد آن‌تی گون به فینیقیه رفت؛ تا بحر یهای تأسیس کند و پادشاهان و حکام فینیقیه و سوریه را خواسته در صیدا و جبیل (بیب‌اس) و طرابلس سه کارخانه و در کیلیکیه چهارمین و در رُدس پنجمین را تأسیس کرد و هشت هزار نفر عمده پکار انداخت. چوب را برای کشتی‌ها از جبل لبنان تحصیل می‌کردند و آن‌تی گون امیدوار بود، که بزودی پانصد کشتی بدریا بیندازد (همانجا بند ۵۸). بعد او خودش به یافه و غزه رفته آن دوشهر را، که طرفدار بطلمیوس بودند، گرفت؛ ساختوی در آنجاها گذارده، به صور قدیم برگشت و در تدارک محاصره صور گردید.

در این اوان آریستو دم مأمور آن‌تی گون در یونیوس، با اسکندر پسر یولیس-پرخون عقد اتحاد بست و بطلمیوس فرستاده دیگر آن‌تی گون، که برادر یا خواهر زاده او بود، در کاپادوکیه با آس کل پیودور والی کاساندر جنگ کرد و صاحب این ایالت شد؛ بعد بطرف بی‌تی رفته با پادشاه آن عقد اتحاد بست (کتاب ۱۹ بند ۶۰). پس از این کارها آن‌تی گون مجلسی در آسیای صغیر تشکیل کرده کاساندر را مقصر دانست؛ از اینکه المپاس را کشته، با اسکندر پسر رگساند خیلی بد رفتار میکند؛ تسالونیات را مجبور کرده زن او شود؛ تاج و تخت مقدونیه را بدست آورد؛ آنتیان بدترین دشمنان مقدونیه را در شهری، که ساخته (مقصود شهر کاساندریاست، که ذکرش در صفحه ۲۷-۲۰ گذشت) جاداده و شهر تب را، که مقدونیه‌ها خراب کرده بودند، از نو بنا میکند. این مجلس، که مرکب از سر بازان و مسافرین خارجه بود، فرمانی صادر کرد، که اگر کاساندر شهر هائی را، که بنا میکند، خراب نکند، اسکندر پسر رگساند را به مقدونیه ندهد و مطیع آن‌تی گون؛ که نایب السلطنه است، نگردد؛ دشمن وطن است و تمامی یونانیها از هر ساخو خارجی آزادند و استقلال کامل دارند (۳۱۵ ق. م.). این فرمان در همه جا انتشار یافت

۱ - Joppé.

۲ - Asclépiodore.

و مقصود آن تی گون این بود، که در یونان طرفداران زیاد پیدا کند و در آسیای علیا همه را با شتاب اندازد، که او بر ضد اسکندر پسر اسکندر نیست، زیرا اولاد عقیده داشتند، که آن تی گون میخواهد، او را از سلطنت خلع کند. بطلمیوس چون شنید، که مجلس سربازان فرمانی راجع با آزادی یونان صادر کرده، او نیز فرمانی بهمان مضمون انتشار داد، تا نماید، که کمتر از آن تی گون طرفدار آزادی و استقلال یونان نیست، زیرا میدید، که در این مبارزه اهمیت یونان تا چه اندازه است. در خلال این احوال آن تی گون کشتی‌هایی، که در رُدِس میساخت، حاضر شد و او شهر صور را از خشکی و دریا در محاصره گذارده، پس از پانزده ماه بواسطه قحطی و گرسنگی آنرا مجبور کرد تسلیم شود. پس از این وقایع، بطلمیوس لاگوس (یعنی حکمران بالاستقلال مصر) با آساندر پادشاه کاریه، که شهرهای زیاد در اطاعت خود داشت، عهده اتحاد بست و در پلوپونس در صدد جنگ با اسکندر پسر پولیس پر خون بر آمد. از طرف دیگر کاساندر به پلوپونس رفته بهره مندیهائی یافت و پس از آن به اسکندر پسر پولیس پر خون، که شکست خورده بود، تکلیف کرد، که اگر طرفدار او شود، ریاست قشون خود را در پلوپونس باو خواهد داد. اسکندر، که از ابتدا برای همین مقصود با کاساندر جنگ میکرد، این پیشنهاد را پذیرفت و رئیس قشون پلوپونس گردید. سپس پولی کلیت، سردار سیلکوس و بطلمیوس، پری لائوس<sup>۱</sup> سردار آن تی گون را، در کاریه با حیلۀ جنگی در خشکی و دریا شکست داد و پس از چندی در محلی موسوم به *اک رگما*<sup>۲</sup>، که در سرحد مصر و فلسطین واقع بود، ملاقاتی بین آن تی گون و بطلمیوس روی داد، و چون آن تی گون پیشنهادات بطلمیوس را نپذیرفت، او بمصر برگشت (دیو دور، کتاب ۱۹، بند ۶۴). در ۳۱۴ ق. م اسکندر پسر پولیس پر خون را آلکسیون<sup>۳</sup> نامی، که نقاب دوستی بر او داشت، ولی باطناً دشمن بود، در سی کیون<sup>۴</sup> واقع در پلوپونس کشت، و زن اسکندر کراتی زی پولیس<sup>۵</sup> نام بعد از شوهر فر ماندهی قشون را

۱ - Périlais.

۲ - Ecregma.

۳ - Alexion.

۴ - Sicyone.

۵ - Cratisipolis.

بدست گرفت و از جهت رفتار خوش و نیکویی هائیکه بفراوان و ضعفاء میکرد مورد محبت سر بازان گردید. او بعد شورش را در شهر سی کیون بر طرف کرد و در این شهر ملکه شد. عقل او را بسیار ستوده اند (همانجا بند ۶۷).

در همین سال آن تی گون چون خبر یافت که کاساندر میخواهد با آسیا عبور کند، پسرش دمتریوس را با قشونی نیرومند و سردارانی مجرب، که در زمان اسکندر در قشون کشی های او کار کرده بودند، در سوریه گذارد تا جلوی بطلمیوس مصری را بگیرد و خودش عازم آسیای صغیر شد. در این قشون که عده اش تقریباً به ۱۴۰۰۰ نفر میرسید، ۴۰۰۰ نفر کاندار و فلاخن دار پارسی بودند و ۴۰۰۰ فیل هم باین سپاه ضمیمه شده بود. آن تی گون در آسیای صغیر به فریادیه رفت و در آنولایت زمستان را گذرانید (۳۱۴ ق. م).

در ۳۱۳ ق. م جنگ دوام داشت. کاساندر که کار پیه را تعترف کرده بود، با آن تی گون آشتی کرد باین شرایط، که قشون خود را به آن تی گون بدهد و تمامی شهرهای یونان را تخلیه کند، آن تی گون هم ایالات سابق او را پس بدهد. پس از بستن این عهد، کاساندر از انعقاد آن پشیمان گشته، سلوکوس و بطلمیوس را بکمک خود طلبید. آن تی گون، چون این خبر بشنید، در خشم شده قشون بزرگی و بحری یونان فرستاد تا استقلال و آزادی آنها بر قرار کنند.

در ۳۱۲ ق. م بطلمیوس مصری بهر مندی هائی در سیرن و قبرس داشت. بعد بتحریک سلوکوس خواست دمتریوس پسر آن تی گون را از سوریه بیرون کند و با این مقصود از اسکندریه به یلوزیوم در آمده، از آنجا از راه کوه بغزه رفت و دمتریوس هم بهمانجا شتافت (دیودور، کتاب ۱۹ بند ۸۰).

تمام دوستان دمتریوس باو نصیحت میدادند، که با سرداری جدال غزه کار آزموده، مانند بطلمیوس سر پنجه نرم نکند، ولی او این پندها را نشنید و چون خیلی جوان بود، خواست بایک نبرد قطعی کار را یکسر

1 - Démétrius.

کنند. بنابراین این 'سربازان را در یکجا جمع کرده'؛ باینکه مهیج بود، بر کرسی نعلق بر آمد و فریاد زد: «ای سربازان دلیر باشید» پس از این فریاد سکوت محض حکمفرما شد. دیودور گوید، که این سکوت بهجا بود، زیرا درهای تقصیرنه از حیث فرماندهی قشون میتوانستند باو وارد آرند و نه از جهت رفتار سیاسی اش و علاوه دیمتریوس قامتی داشت بلند و ظاهری شکیل، صبیح و جذاب. اهمیت موقع هم بر توجه همه بحرفهای اومی افزود، زیرا دیمتریوس میخواست بادشمنی قوی تر از خود و بادو سرداری مانند سلکوس و بطلمیوس، که در جنگهای اسکندر کار آزموده شده بودند و در این زمان غیر مغلوب بشمار میرفتند، نبرد کنند. باری او سربازان را بانطقی، که مناسب موقع بود، بجنگ تشجیع کرد و نوید پاداشها و غنائم زیاد بآنها داد و پس از آن فوراً سپاه خود را برای جنگ بیاراست. دیودور راجع بترکیب سپاه دیمتریوس گوید، که هزار نفر نیزه دار و کماندار و پانصد نفر فلاخن دار پارسی جزو آن بودند (کتاب ۱۹، بند ۸۱). وقتیکه پیکار شروع شد، درابتداء دیمتریوس بهره مند بود، ولی بزودی سلکوس و بطلمیوس جناح دشمن را احاطه کردند، جدالی سخت در گرفت و نیزه داران غالباً خرد شدند. بعد جنگ باشمیر شروع گردید و از هر دو طرف رشادتها نمودند. فیلهای دیمتریوس در ابتداء تلفات زیاد بدشمن وارد کردند، ولی بعد از زیادی زخمها خشمناک گشته برگشتند و در صفوف خودی باعث خسارات شدند. بالاخره، وقتیکه فیل بانان از تیرهای دشمن افتادند، فیلهای فرار کردند و سواران هم نیز. در این وقت دیمتریوس هر قدر کوشید، که عثه ای را از جنگی ها جمع کند، بهره مند نشد؛ هر کس در فکر فرار بود و بالاخره خود دیمتریوس هم از دشت نبرد خارج شده به غزه رفت. چون بعض سواران داخل شهر شده بودند، تابار و بنه خودشان را بردارند و بدین جهت دروازه های شهر باز مانده بود، در میان این وحشت و اضطراب و مهمه و غوغا فراموش کردند دروازه ها را ببندند و در نتیجه بطلمیوس که در تعقیب دیمتریوس بود، داخل شهر شده آن را تصرف کرد (۳۱۲ ق. م.).

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

دمتریوس از غزه فرار کرده به آژوتوس<sup>۱</sup> یعنی محلی بین غزه و آسکلون رفت (بنقشه فینیقیه و فلسطین در این تألیف رجوع شود) و بعد با دشمن داخل مذاکره شد، که بگذارد جسد کشتگان را از میدان جنگ بردارند. بطلمیوس و سلکوس این اجازه را دادند و اسرایی را، که از خانواده دمتریوس بودند، با یاز و بنه اویس فرستاده پیغام دادند، که آنها برای این چیزها جنگ نمیکنند، جهت جنگ این است، که وقتی که ستیزه با پردیگاس و او من در گرفته بود، آن تی گون با سلکوس و بطلمیوس اتحاد داشت، ولی پس از بهره مندی نخواست، نتایج فتح را با متحدین خود تقسیم کند و سلکوس را از بابل براند. دیو دور گوید، که در این جنگ عده کشتگان ۵۰۰۰ نفر، عده اسراء ۸۰۰۰ نفر بود و بطلمیوس اسراء را بمصر فرستاد. بعد بطلمیوس داخل فینیقیه شده شهرهای آن را تصرف کرد و دمتریوس، چون بواسطه فقدان سپاه نمیتوانست کاری کند، از پدر خود آن تی گون کمک طلبید و بعد به طرابلس رفته از شهرهای کیلیکیه قشون خواست.

### بازگشت

سلکوس پس از شکست دمتریوس ۸۰۰ نفر پیاده و ۲۰۰ سوار از بطلمیوس گرفته بطرف بابل رفت، تا ایالت سابق سلکوس بابل خود را بدست آورد. اگرچه عده ای، که با خود داشت، برای اجرای نقشه هایش خیلی کم بود، ولی امیدوار بود، که بسایه ها، چون او را میخواهند، همراهی خواهند کرد و دیگر اینکه، چون قوای آن تی گون پراکنده است، تا او بخواهد قوه ای زیاد بر ضد او بکار اندازد، سلکوس کار خود را کرده است. دوستان و رفقای او از جهت کمی عده جنگیمای او نگران بودند و او را از رفتن بابل منع میکردند، ولی سلکوس در جواب آنها چنین میگفت: «رفقای قدیم اسکندر باید به بقوه تکیه دهند و نه پول، زرنگی و مهارت آنها باید تکیه گاهشان باشد و دیگر اینکه خدایان بمن خبر دادند، که عاقبت کارم خوب خواهد شد»

<sup>۱</sup>-Azotus.

۱-Ascalon.

## جانشینان اسکندر

فیرا هاتف معید برانخید ( در نزدیکی می لت ) گفته است که هن پادشاه  
خواهم شد و اسکندر هم در خواب همین آیه با عظمت را بمن نوید داده است.  
بالاخره انسان نمیتواند چیزهای بزرگ انجام بدهد، مگر اینکه از مشقات و مخاطرات  
نهراسد، ( دیودور، کتاب ۱۹، بند ۹۰). موزیج مزبور گوید، سلوکوس  
با رفقای خود مانند اشخاص مساوی رفتار میکرد، تا آنها را برای تحمل زحمت  
و خطرات حاضر سازد.

سلوکوس، وقتی که وارد بابل شد، عده زیادی از اهالی با استقبال او مشتاقه  
اظهار داشتند، که برای خدمتگذاری حاضرند، زیرا در مدت چهار سال او والی  
آنها بود و با اهالی رفتاری خوش داشت. بعد از وی پولی آرک<sup>۱</sup>، که یکی از مدیران  
این ایالت بود، وارد شده هزار نفر سرباز برای او آورد. طرفداران آن تی گون،  
چون همراهی اهالی را با سلوکوس دیدند، جرئت نکردند با او ضدیت کنند و  
بارک بابل پناه بردند. سلوکوس آنها محاصره کرده گرفت. بعد دوستان خود  
را، که پس از حرکت او بمصر گرفته در محبس انداخته بودند، آزاد ساخت و چندان  
نیکی بمردم کرد، که همه با او گرویده، حاضر شدند جدأ با او همراهی کنند.

نیکانور رئیس قشون ماد همینکه شنید، سلوکوس بیابان آمده،

نیکانور

۱۰۰۰۰ پیاده و ۷۰۰۰ سوار از ماد و پارس

و سلوکوس

و صفحات مجاور گرد آورده، بقصد جنگ با او بطرف بابل

رفت و سلوکوس با ۳۰۰۰ پیاده و ۴۰۰ نفر سوار بجنگ او شتافت، تا مجال

باوردهد و بعد برای اینکه ناگهان بر او بتازد، پس از گذشتن از دجله، در باتلاقهایی

قشون خود را پنهان داشت. نیکانور، وقتی که بدجله رسید، چون اثری از دشمن

نیافت، پنداشت، که سلوکوس بجاهای دور دست فرار کرده و عده سربازان او

را حقیر شمرده، بحفاظت و پاسبانی از روی خود چندان توجه نکرد. سلوکوس

بر اثر این غفلت، شبانه بار روی او تاخته اختلالی پدید آورد و جنگی بین پارسها

<sup>۱</sup> Polyarque.

کتاب سوم - دوره مقدونی و یونانی

و سلوکوس روی داد، که او را گرفت و چند نفر دیگر از رؤساء کشته شدند. بقیه قشون نیکانور از آن تی گون ناراضی گشته به سلوکوس پیوست و نیکانور از بیم اینکه سربازانش او را گرفته به سلوکوس تسلیم کنند، فرار کرده بکوپر رفت. بعد سلوکوس قشون نیکانور را بقره خود ضمیمه کرده، ماد و خوزستان را گرفت و از این زمان تجملات و دببیه پادشاهی را اتخاذ کرد (دیودور، کتاب ۱۹، بند ۹۲). این واقعه در ۳۱۲ ق. م روی داد و سلوکی ها، این سال را ابتدای تأسیس دولت سلوکی و منبء تاریخ قرار دادند.

بهره مندی  
 دیمتریوس  
 سلیمیوس، که پس از فتح غزه در سوریه نشسته بود، وقتی که شنید دیمتریوس در کیلیکیه باقشونی به طرف سوریه می رود، سیلس نام مقدونی را باقشونی برای دفع او فرستاد، ولی دیمتریوس بوسینده جاسوسانش اطلاع یافت، که اردوی سردار مزبور چندان حفاظتی ندارد، بنا بر این بار و بنه خود را در محلی گذارد و باقشونی سبک اسلحه در طلوع صبح بر او تاخته، بر تمامی قوایش غالب آمد و خود سیلس را هم اسیر کرد. بعد او پدرش آن تی گون نوشت، که بسوریه بیاید و او بکمک پسرش شتافت. در این احوال بطلمیوس با سرداران خود مشورت کرد، در سوریه بماند یا بمصر برگردد، تا جنگ او با آن تی گون در مصر روی دهد. آنها گفتند، که طرف شدن با عدّه ای بیشتر، آنها در تحت فرماندهی سرداری مانند آن تی گون، که تا حال غیر مغلوب بوده، صلاح نیست. بر اثر این مصاحبت بینی بطلمیوس شهرهای عمده فینیقیه و فلسطین را مانند عکه و یافه و سامره و غزه خراب کرده بمصر برگشت. آن تی گون پس از اینکه بر تمام سوریه و فینیقیه تسلط یافت، خواست با اعراب نبطی بجنگد، زیرا می پنداشت، که نبطی ها با او دشمن اند. با این مقصود ۶۰۰ پیاده سبک اسلحه و ۶۰۰

۱ - Evagre.

۲ - Cillès.

۳ - Acé, Joppé, Samarée.



سواربسر داری، آئینه نام، داده گفت، بر اعراب مزبور تا گهان بتازد و دارائی آنها را تصرف کند. دیودور در اینجا بدو اطلاعی راجع باین اعراب و مساکن و وضع زندگانی آنها میدهد، که قابل توجه است. مورخ مذکور گوید (کتاب ۱۹، بند ۹): اعراب نبطی در کویر هائی زندگانی میکنند و اسم وطن خود را بمحللهائی میدهند، که در آنها خانه‌های دیده میشود، نه رودی و نه چشمه‌ای، که آب فراوانی بقشون دشمن بدهد. موافق قانونی هر عرب نبطی باید از بنا کردن خانه و بذر افشانی و کاشتن درختهای متمر و خوردن شراب امتناع ورزد و هر کس بر خلاف این قانون رفتار کند، مستحق اعدام است. نبطی‌ها این قانون را مجری میدارند و معتقدند، که هر کس این احتیاجات را برای خود ایجاد کند، بنده اشخاصی میشود، که این حوائج او را برآورند. شغل اینها تربیت شتر و گوسفند است و در کویرها زندگانی میکنند. تمام اعراب زندگانی بدوی دارند، ولی انباط، که عدّه شان از ۱۰۰۰۰ نفر تجاوز نمیکند، غنی تر از اعراب دیگرند، زیرا تجّاری، که از عربستان خوش بخت (عربستان جنوبی) مال التجاره حمل میکنند، کندر و مرمگی و عطریات گرانبها به نبطی‌ها میفروشدند و آنها این امتعه را در سواحل دریا بفروش میرسانند. انباط باستقلال خودشان بسیار علاقه مندند و هر گاه دشمنی بولایت آنها نزدیک شود، بکویرها فرار میکنند، چنانکه بقاعه ای پناه برند. این کویرها فاقد همه چیز است و کسی غیر از خود انباط باین جاه دسترسی ندارد. در این کویرها انباط آب انبارهائی ساخته درش را گرفته اند، چنانکه بجز خودشان کسی از این آب انبارها اطلاعی ندارد و خودشان هم در مواقع لزوم موافق علاماتی میتوانند این محلّهارا یافته خود و حشمتان را سیراب کنند. غذای این اعراب گوشت است و شیر و چیزی، که بطور طبیعی زمین بعمل میآورد. يك نوع درخت فلفل در مملکتشان میروید و عسل وحشی زیاد دارند و آنرا با آب مخلوط کرده میاشامند. پس از آن دیو دور چنین گوید: روز عیدی نزدیک شد و انباط عازم گشتند بجائی، که محل اجتماع

همه است، برای خرید و فروش بروند، اینها قبلاً زنان و کودکان و پیر مردان و خواسته‌های خودشان را در پطرا<sup>۱</sup>، که در دو روز راه از ولایت معمور است، جا دادند. این محلّ حصارى ندارد، ولی قلعه‌ای محکم بشمار می‌آید. در این وقت، آینه موقع را مناسب دید به پطرا حمله کند و بنابراین از ولایت ادومیان ۲۲۰۰ استاد (۷۳ فرسنگ) در سه شبانه روز پیموده در وسط شب، وقتیکه اعراب بی خبر بودند، بر آنها تاخت، بعضی آنها را کشته، برخی را اسیر کرد و مقدار زیادی کندر و مرمگى از انبارها بیرون کشیده و پانصد تالان<sup>۲</sup> پول برداشته زود از پطرا بیرون رفت، تا مبادا کمکی با اعراب برسد و کار او سخت شود (دیو دور گوید، که فقط يك پاس شب توقف کرد). یونانیها پس از بیرون رفتن از پطرا، دوست استاد (هفت فرسنگ) راه رفته از شدت خستگی اردو زدند، زیرا یقین داشتند، که دشمن اگر هم بخواهد آنها را تعقیب کند، نخواهد رسید. اما اعرابی که بچشم‌های عید مشغول بودند، همینکه از واقعه پطرا آگاه شدند، بمحلّ مزبور شتافتند و پس از اینکه از زخمیها کیفیات آن را دانستند، بعداً ۸۰۰ نفر بتعقیب دشمن پرداختند. از طرف دیگر اسرای نبطی، که در اردوی یونانی بودند، همینکه از نزدیک شدن انباط اطلاع یافتند، فرار کرده خودشان را با آنها رسانیدند و محل و موقع دشمن را نشان دادند. در نتیجه اعراب شبانه بر یونانیها، که غرق خواب بودند، تاختند و عدّه زیادی را از سپاهیان سر بریدم یا با تیر از پای در آوردند. خلاصه آنکه از یزیده نظام کسی جان در نبرد و از سواران فقط پنجاه نفر فرار کرد. دیو دور در اینجا گوید (کتاب ۱۹، بند ۹۵)؛ چنین بود شکست فاحش آینه پس از بهره مندی درخشانی، که داشت. اشخاص عادی از بهره مندی خود بخواب میروند. بنا بر این بعضی فلاسفه عقیده دارند، که تحمل بدبختی آسان تر از استفاده است، که انسان میتواند از سعادت بکند، زیرا در موقع

۱- Petra.

۲ - دو میلیون و هفتصد و پنجاه هزار فرنگ طلا با سیزده میلیون و هفتصد و پنجاه هزار ریال.

## جانشینان اسکندر

بدبختی آینده ما را نگران میدارد، ولی در روزهای سعادت، ما در فکر آینده نیستیم و همین بی قیدی ما را در غفلت می اندازد.

پس از اینکه انباط باین خوبی دشمنان خود را تشبیه کردند، با مال و منال زیاد به یطرا برگشتند و نامه‌ای بخط سریانی به آن‌تی گون نوشته اورا از جهت تعدّیش توبیخ و از خودشان دفاع کردند. آن‌تی گون، چون میخواست نبطی‌ها را اغفال کند، جواب داد، که آنها محق‌اند از خود دفاع کنند و تقصیر از آن‌ته است، که برخلاف دستور او رفتار کرده، ولی در باطن میخواست ناگهان بر اعراب بتازد. بعد، هر چند انباط از جواب آن‌تی گون خوشنود گشته از نگرانی بیرون آمدند، ولی احتیاط را هم از دست نداده بر بنه‌دیها دیده بانانی گذاشتند، تا اگر حمله‌ای از طرف آن‌تی گون بشود، آگاه گردند. پس از اینکه آن‌تی گون بعقیده خودش اعراب را اغفال کرد، ۴۰۰۰ پیاده‌کار آزموده با ۴۰۰۰ سوار برگزیده پسرش دیمتریوس داد و اورا مأمور کرد، ناگهان بر انباط تاخته آنها را سخت تنبیه کند. دیمتریوس، برای اینکه حرکت خود را پنهان بدارد، از بیراهه سه روز راه پیمود، ولی دیده بانان انباط حرکت دشمن را دریافته با آتش‌ها این‌خبر را بهموطنان خود رسانیدند و آنها ساخلوی برای دفاع یطرا گذارده و حشمشان را بگله‌هایی تقسیم کرده بصحرا رفتند. دیمتریوس به یطرا نزدیک شده آنرا محاصره کرد و چون نتوانست قلعه را بگیرد، یورش بر روز دیگر محوّل گشت. در این روز، وقتیکه دیمتریوس می‌خواست حمله کند، یکی از اعراب نبطی فریاد زد: «ای دیمتریوس پادشاه، چه از جان ما می‌خواهی، چرا با ما می‌جنگی؟ با ما، که ما کنعان در کویر است، نه آب داریم، نه غله، نه شراب و نه چیزی، که مورد احتیاج شما باشد. ما بدین جاها، که فاقد چیزهای ضروری زندگانی است، پناه آورده‌ایم، تا برده نشویم. مایک زندگانی دور از تمدن برگزیده ایم و بشما هم آزاری نرسانیده‌ایم. از تور از قدرت خواستاریم، که بی عدالتی نسبت به ما روا مدارید، هدایای ما را پذیرفته دور شوید و ما را دوستان خود بدانید، زیرا اگر هم

## کتاب سوم - دوره مقدونی و اوانی

خواهی در آنجا زوری چند مائی از جهت بودن آب و آذوقه، خواهی توانست این کار کنی و دیگر تو قادر هستی وضع زندگی ما را تعدیر دهی و اگر هم چند هزار اسیر نگیری، این ها بردگانی خواهند بود، که بخواهند توانست، در عهد فابومی دیگر زندگانی کنند»

دمتریوس پیشسپاد سطلی ها را پذیرفته، لشارش از بطرا دور کرد و بعد فرسادگانی حواسه عهد صلح بست پس از آن ساحل در آنچه آسفالت است، رعیت کرده و از آنجا نبرد پدرش رفت. آن تی گون، پس از اینکه از اندارشاب آگاه شد، سرش را از عقد صلح سرزش کرده گفت، این سکاکنان آشمنی را بر ضعف تو حمل خواهند کرد، به نحو امردت و بعد راجع بدریاچه و رسیداشت، که می تواند عایدات زیادی از اسکا بردارد و نا این مقصود هی، بروسم<sup>۲</sup> مورخ امور داد، که در این دریاچه را حمل کرده، نابار هائی رای فروش بر برد او شد. هائی تریست داده مان کار، راجح، ولی اعراب بعد ۶۰۰۰ نفر در کرجی هائی، که از بی ساحه بودند، حمله کرده بهر بنامهام کسان هی، رو سم ا اسامند و آن بی کون، خون کار های مهم دری داشت، این قصه را دیگر بعضی یارد (دیده ده، کتاب ۱۹، بند ۹۶-۱۰۰)

در این وقت نامه هائی از اسکاور و از انالاب آسای سانا باور رسیده، در اینها بهره مندی های سلکوس را خبر میدادند. آن بی کون در اثر وحشی، که رادش دست داد، دمتریوس را با ۵۰۰۰ نفر بناده مقدونی و ۱۰۰۰۰ سپاهی احر و ۲۰۰۰ سوار سابل فرستاد، نا آن انالاب را تسخیر کرده سورنا را سردر نا، رو کل<sup>۳</sup> والی ساکوس در نابل، چون عدّه قوای دسوم را دید، نحو اسب حاک، کند و از نابل بیرون رفتند در کور سهان سد بعضی دوسان ساکوس هم، آ آر حدیلا توس<sup>۴</sup> نام بیرون رفتند و در جی بحورسان در آمده در کنار حلیح نارس توقف احسار

۱ Asphaltite (در احر)

۲ - Hieronymus

۳ - Pitrocle

- A chelous